

فصلنامه علمی و فرهنگی



شماره ی ششم، پاییز ۱۳۹۹ هجری خورشیدی



لیبرالسم ناقص الخلقه



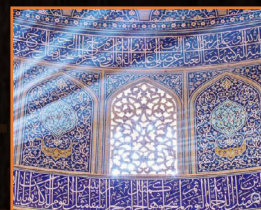
اسلامی سازی سکولاریسم



حیله های غیر شرعی علیه ثوابت شرعی



اندوخته سیاسی در شریعت



نگاهی به زندگانی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی



گونه های عادی سازی روابط میان حکومت های عربی و رژیم صهیونیستی





سخن نخست..... ۱

راه رسیدن

۲..... صفای سادگی

ابراهیم السکران

آوردگاه نص

۶..... اسلامی سازی سکولاریسم

دکتر فهد العجلان

۹..... اندوخته سیاسی در شریعت

سلطان العمیری

نام آوران

۱۵..... نگاهی به سیرت امام محمد بن اسماعیل بخاری

عبدالله محمد الأمکی

منطق لیبرال

۲۰..... لیبرالیسم ناقص الخلقه

شیخ عبدالعزیز طریفی

ناقرآنی ها

۲۵..... حیل های غیر شرعی علیه ثوابت شرعی

احمد خیری العمری

پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر

۳۰..... شیخ الاسلام ابن العربی العلوی

اسامه شجاده

گلشن راز

۳۷..... آثار ناگوار گناه بر فرد و جامعه

ابوعامر ملاحمدی

فرازهایی از تاریخ

۳۹..... ریشه اسلامی بیمارستان های نوین

فرح عصام

دعوت

۴۴..... کدامین مصلحت؟ (سخنی با دعوتگران اسلامی)

واحد دعوت بینش

امت مسلمان

۴۶..... گونه های عادی سازی روابط میان حکومت های عربی و رژیم صهیونیستی

صالح النعیمی

کنکاش

۴۸..... مزایای اسلام در زمان شیوع وبا

دکتر سلطان العمیری

یارمهربان

۵۲..... معرفی کتاب سخنان آراسته

مرکز مطالعات اسلامی بینش

۵۶..... بوستان ادب

۵۷..... باران حکمت



مدیر مسئول:

دکتر امیراحمدی نسب

سر دبیر:

احمد معینی

هیئت تحریریه:

دکتر امیراحمدی نسب

امید بجاری

احمد معینی

ابراهیم منصوری

حمید ساجدی

عبدالله موحد

آدرس های ما:

www.Binesh.cc

t.me/Bineshcc

fb.com/Bineshcc

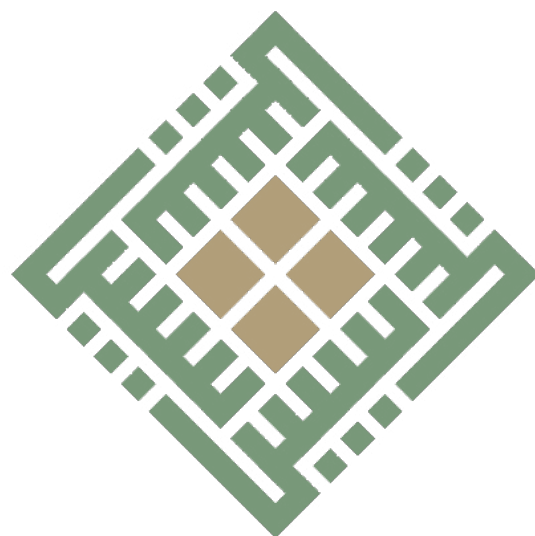
instagram.com/Bineshcc

سایت:

تلگرام:

فیس بوک:

اینستاگرام:



مرکز مطالعات اسلامی بینش

WWW.BINESH.CC



چند ماه قبل نمی شد تصورش را کرد که معنای مکان این همه محدود شود. تا ویروسی که مدتی پیش در چین بود، امروزه در کوچه پشتی پرسه بزند، زمان را ساده کند، مرگ دور را نزدیک، آرزوی بلند را کوتاه، خواسته های بزرگ را کوچک.

دنیای تنگ، دل تنگ، تنگی نفس...
دنیا که کوچک شد، آدمی می ماند و خودش. امان از دنیای درون اگر جایش تنگ باشد.
حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِعَآرِ حُبَّتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ^۱
تا آن جا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند...
می فرماید:

وَسُخِّرُوا لَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا^۲
(و ما آنان را بیم می دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنان نمی افزاید).
ویروس دنیای ما را پررنگ تر کرد. ایمان ها ریشه دار تر شد، کفرها محکم تر. مسیر خود را چک کنید، آیات - هشدارها سرعت هرچه هستید را بیشتر می کند.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۱۲۴﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَا تَوَّاهُمْ كَافِرُونَ^۳
(و چون سوره ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید: این ایمان کدام یک از شما را افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمان شان می افزاید و آنان شادمانی می کنند
(۱۲۴) اما کسانی که در دل هایشان بیماری است پلیدی بر پلیدی شان افزود و در حال کفر مردند.

۳. توبه: ۱۲۴-۱۲۵

۲. اسراء: ۲

۱. توبه: ۱۱۸

صفای سادگی

نویسنده: ابراهیم السکران



در طول این سال‌های سرد و خشک مادی که زندگی ما را در نور دیده، هیچ‌گاه تصویر آن پیر مرد از صفحه ذهنم پاک نمی‌شود... تصویر «ابوعایض» - خدار حمتش کند - که پاهای سنگین از بار پیری را به دنبال می‌کشید، گویا عقربه‌های زمان بود که بر دوش داشت. یادم است چگونه گام‌های سرزننده نوجوانی را سرکوب می‌کردم که از او جلونزنم، در حالی که دانه‌های شب‌نم زمستانی بر دوش او می‌درخشید، تا نماز صبح را به جماعت در مسجد محله ادا کند. و صدای تق و توق باران بر سایه‌بان‌های فلزی که بر دوسوی مسیر خم شده بودند با صدای تسبیح گفتن او، در هم می‌آمیخت.

در چنین فضایی که «نماز جماعت» اهمیت بسیاری داشت، بزرگ شدم... این طرز تربیت در محیطی بود که آگاهی آن پسر در آن شکل گرفت و گام‌های لرزان کودکی برای نخستین بار در آن به زمین نشست...

در هر لحظه روز دستی نبود که گوشم را با دلیل یا بی دلیل نگیرد و اهمیت نماز جماعت را یادآور نشود، تا جایی که در ذهنم میان «نماز» و «نماز جماعت» نوعی هم‌معنایی به وجود آمده بود... به هر صورت، کلمه «نماز» تنها تصویر نماز گزارانی را تداعی می‌کرد که در مسجد به صف شده‌اند...

هنگامی که اولین فرصت آشنایی با کتب فقه - یا به شکل دقیق‌تر، شرح کتاب‌های احادیث احکام - حاصل شد و دلایل و جوب نماز جماعت را دیدم، میزان عنایت الهی را دیدم که چگونه نسل ما را در بر گرفته بود... نسلی که بر اساس آن چه کامل‌تر است بزرگ شده بود... همه این‌ها هیچ سوالی را بر نیانگیخت، چرا که پرسش‌ها در خلا به وجود نمی‌آیند و هیچ پرسشی در هوا معلق نیست، بلکه آرد پرسش هنگامی برانگیخته می‌شود که آسیاب مقایسه به حرکت افتد. در آن روزها همراه مادر مسجدمان افرادی گوناگون از مهاجران آسیایی تبار نماز می‌گزاردند... البته همه‌شان همانند اهل محله شوق حضور در نماز جماعت نداشتند، اما آن‌ها به شکلی دیگر با ما متفاوت بودند... تفاوتی که شعله پرسش را در ذهنم برانگیخت... صادقانه و رک بگویم: آن‌ها در نمازشان آرامش بیشتری داشتند و حرکات نماز را با حالتی از بزرگداشت انجام می‌دادند... چقدر ذهنم مشغول این مقایسه بود...

در آن روزها و در دوران کم‌سواد فقهی، علما و دعوت‌گران تلاش بسیاری برای جلب توجه به موضوع «اهمیت طلب علم شرعی» مبذول می‌داشتند... در نتیجه جوانانی که همه فکر و ذکرشان به فوتبال در خیابان‌های وسیع شهرمان مشغول بود، به ستون‌های مسجد هجوم آوردند تا نکات فقهی را زیر نظر مشایخ در دفترهایشان یادداشت کنند...

هنوز به یاد دارم وقتی بچه بودم در حالی که داشتیم برای پدرم و عموهایم قهوه می‌گرداندم، داشتند با تعجب از جوانانی سخن می‌گفتند که از زمین فوتبال رو به مسجد آورده‌اند و لباس‌هایشان تا نیمه ساق پا کوتاه شده است...

در مسجدی دیگر که نزدیک خانه ما بود، یکی از علمای حدیث، سنن ترمذی را شرح می‌داد و هر گاه در باره مسئله‌ای از او می‌پرسیدند ناگهان سندها و علل ظریف حدیثی را چنان بیان می‌کرد که گویا آن را به تازگی حفظ کرده باشد... البته که آن به تازگی حفظ نکرده بود، اما چه می‌شود کرد با خود پسندی پنهان در وجود آدمی که به دنبال کمترین ایراد در امتیازات دیگران است تا بلکه کمی از فاصله خود با آنان را کم کند! این شیخ در دلم جای گرفت و جلال او چشمانم را پر کرد... از کتابفروشی المؤید سنن ترمذی را با شرح احمد شاکر خریدم و به سوی مسجد رفتم و به آن درس پیوستم... گوشه و کنار مسجد با یاد «بندار» و «قتیبه بن سعید» و «محمود بن غیلان» و «احمد بن منیع» و دیگر شیوخ امام ترمذی که در «جامع» خود بسیار از آنان یاد کرده آشنا می‌شد... و با نام‌های دیگر رجال حدیث که کینه‌ها و القابشان با «حدثنا» و «أخبرنا» از هم جدا می‌شد... کلماتی که برای اهل فن شیرینی خود را دارد... شیخ جمله آشنای خود را بارها تکرار می‌کرد که «ذکر این شخص بارها تکرار شده است» و «حدیث فالانی به سه بخش تقسیم می‌شود»... شیخ ما علاقه خاصی به تقسیم

احوال راویان داشت... درس به همین شکل ادامه می‌یافت تا آن که به جمله آشنای او در پایان هر درس می‌رسیدیم «فکر می‌کنم تا همین جا کافی باشد»...

پیش از آغاز هر درس، شیخ ما دور کعت نافله بعدیه را در انتهای مسجد می‌خواند... هر چه در دست داشتیم را کنار می‌گذاشتیم و به دقت نمازش را زیر نظر می‌گرفتم... چیزی را دیدم که پیش از این ندیده بودم... آرامش دستان او را که برای گفتن تکبیر بالا می‌رفت... و آرامش او در رفتن به حرکات‌های بعدی نماز... و رکوع طولانی او، چیزی که مردم سریع انجامش می‌دادند...

نگاهم را به او دوخته بودم در حالی که میان دستان بسته شده‌اش بر روی سینه و محاسنش هیچ حرکتی دیده نمی‌شد جز ترا تیل قرآنی که به آرامی می‌خواند... یکی از شگفت‌آورترین صحنه‌هایی که می‌توان هنگام نماز خاشعان دیده‌ها لای ایمانی است که انگار دور آنان را فرا گرفته... احساسی که به درونت هجوم می‌آورد، آن قدر که اطرافیان از بلند کردن صدا در حضور آنان شرم می‌کنند... انگار این خشوع نماز گزار است که پیام «انصات» را در فضا پخش می‌کند... تب مقایسه باری دیگر درونم را آشفته کرده بود... باز سوالات هجوم آورده بودند... آیا آن چه در جامعه طبیعی خودمان - یعنی غالب مردم - می‌بینم وضعیت طبیعی است؟ این همه حرکت بی‌هوده در نماز و انجام حرکات نماز بدون آرامش که عادت کرده‌ام از بسیاری از نماز گزاران ببینم، آن قدر که ناآگاهانه آن را حالت طبیعی بدانم؟ آیا بی آن که اصلاً متوجه شویم این جا ایرادی وجود دارد؟ آیا داریم به بی‌راهه می‌رویم؟

نماز گزاری که «شماغ» خود را به سمت راست می‌کشاند تا دو طرف آن برابر شود، بعد احساس می‌کند که هنوز متوازن نیست و باز آن را کمی به سمت چپ می‌کشد... نماز گزار دیگری دستش را از روی ساعتش برمی‌دارد و سپس عقربه‌اش را با ساعت دیواری تنظیم می‌کند و باز هر دو ساعت را نگاه می‌کند که مطمئن شود به هم نزدیک است... دیگری هنگام سجده با انگشتش بر روی موکت دایره می‌کشد و پاکش می‌کند... یکی دیگر که کنار دستت نماز می‌خواند ناگهان به بلبلان چه‌چه زدن باغی آباد تبدیل می‌شود و باز بانس بقایای غذا را از لای دندان‌هایش بیرون می‌کشد و با صداهایی که از فاصله بین دندان‌هایش تولید می‌شود کیف می‌کند...

اما از انتقال بین حرکات نماز چه بگویم... بسیاری از مردم در حقیقت برای رفتن به حرکت بعدی هجوم می‌آورند و نزول به سجده و بلند شدن برای قیام را بدون آرامش انجام می‌دهند...

این تنها مثال‌هایی بود از مظاهر بسیاری که کم‌کم به آن توجه نشان می‌دادم، اگر چه قبلاً توجهی به آن نداشتیم، بلکه آن را طبیعی می‌دیدم و اصلاً حواسم را جمع نمی‌کرد... حتی اگر با خواننده‌ام رو رو است باشم باید بگویم متأسفانه بسیاری از این رفتارها به من هم منتقل شده بود و به آن عادت کرده بودم، سپس بعدها بسیار تلاش کردم که بسیاری از این رفتارها را از خودم دور کنم و هنوز باقی مانده آن دست و پنجه نرم می‌کنم... که البته هنوز هم نتوانسته‌ام... با آن طوفان علمی که در منطقه ما وزیدن گرفته بود، ستاره شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم به شکلی فراگیر و بی‌سابقه فروزان شد... آن قدر که بسیار از زبان جوانان دعوت این رامی شنیدی که «انتخاب ابن تیمیه چنین است...» و «ابن قیم در الجواب الکافی چنین می‌گوید» و چه بسا این بخشی از به صدق رسیدن حدس شیخ شهاب الدین ابن مری باشد... او - که خدای رحمتش کند - از برخی

خطاهای صوفیان تاثیر گرفته بود... سپس با نزدیک شدن به ابن تیمیه دروازه حقیقت به رویش گشوده شد... و مجذوب شیخ الاسلام شد و در قاهره درباره مسائل استغاثه و توسل و زیارت به بیان حق پرداخت که در نتیجه مانند شیخش مورد ابتلا قرار گرفت، زندان شد و شلاق را تحمل کرد و سپس از مصر به شام تبعید شد...

هنگامی که شیخ ابن تیمیه در زندان قلعه دیده از جهان فرو بست، شاگرد دردمند از فقدان شیخ، بقیه برادران و دوستانش را به اهتمام به نوشته های شیخشان ابن تیمیه و نسخه برداری از آن فرا خواند و سوگند تاریخی اش را چنین یاد کرد: «از این که دل های نزدیک و دور تحت تاثیر سخن شیخ مان قرار بگیرند نومید نشوید... به الله سوگند که ان شاء الله، خداوند کسانی را برای یاری این سخن و نشر و تدوین و فهم آن و استخراج مقاصد و استحسان عجایب و غرایبش بر خواهد انگیزد که تاکنون در پشت پدران خود هستند».^۱ اگر به این بیندیشی که خداوند چگونه ابن قاسم را بر انگیزد تا در زمین به جستجو پردازد و فتاوی ابن تیمیه را از کتابخانه ها جمع آوری کند و سپس به این بیداری جدید و وسیله رساله های دانشگاهی و پژوهش های علمی که از علم شیخ الاسلام بهره برده اند... کسی که همه این ها را ببیند اطمینانش بیشتر می شود که خداوند ابن مری را گرامی داشته و قسم او را درست گردانده است.

مراد آن که، هر کس علم را دوست بدارد مشتاق شرح حال نمادها و شخصیت های اصلی در محیط آن علم می شود... برای همین هر آن چه در شرح حال شیخ الاسلام ابن تیمیه می یافتیم مطالعه اش می کردم... هم شرح حال های مختصر و هم آن چه در ضمن دیگر کتب می یافتیم، اما تاکنون شیرین تر از شرح حالی که بزار برای شیخ خود ابن تیمیه نگاشته نیافته ام... در این نوشته وقایع و شهادت هایی زنده به روایت بزار آمده که گمان می کنی با شیخ نشسته ای و او را می بینی... در یک سال بارها این شرح حال را خواندم و بارها از آن نقل کردم...

بزار در روایت یکی از صحنه های زندگی شیخ الاسلام به نقل نماز او می پردازد و دو هنگام سخن از چگونگی تکبیر آغاز نماز سخنی می گوید که نفس را در سینه حبس می کند... او درباره شیخ خود ابن تیمیه می گوید:

«هرگاه برای نماز تکبیر احرام می گفت، نزدیک بود که دل از هیبت آن تکبیر از جا کنده شود و همین که وارد نماز می شد اعضای بدنش می لرزید، آن قدر که به راست و چپ می جنبید».^۲

به یاد ندارم چند بار در برابر این کلمات ایستادم و آن «تکبیر» را تصور کردم... تکبیری که خشوع و آرامش آن قلب مومنان را به لرزه می آورد... و به یاد ندارم که چند بار و در چند مجلس احساس خود را درباره این سخن بزار و «تکبیر» ابن تیمیه بیان کرده ام...

این صحنه نماز ابن تیمیه دوباره دفتر خاطرات را در ذهنم گشود و به صفحه همان پرسشی رسید که همیشه به آن فکر کرده ام... این پرسش که آن چه در وجود خودم و در بسیاری از نماز گزاران اطرافم می بینم و این همه حرکت و نا آرامی در نماز و انتقال نا آرام از حرکتی به حرکت دیگر چقدر درست است؟

ذهبی نیز بسیار در شرح حال ابن تیمیه نوشته که در کتاب های وی پراکنده است اما وی شرح حال مفصلی نیز درباره شیخ الاسلام نوشته است که پیش تر در میان کتب وی ندیده بودیم اما مورخانی که پس از ذهبی آمده اند از آن نقل کرده اند، سپس این رساله در سال ۱۴۲۵ هجری قمری چاپ شد. در این نوشته نصی را از امام ذهبی

یافتیم که درباره امامت نماز ابن تیمیه گفته بود: «برای مردم نمازی می گزارد که طولانی تر از رکوع و سجده آن وجود نداشت».^۳ اما درباره ابن قیم، گمان می کنم بیشترین کسی که درباره جزئیات طلب علم وی نوشته باشد قاضی صلاح الدین صفدی است، اما هم دوره ای وی علامه ابن کثیر نیز در وصف احوال ابن قیم عبارات شگفت انگیزی به قلم آورده است. کمی به اوضاع آن دوران و علما و عابدان و مجاهدانی که در آن می زیسته اند را تصور کن و سپس سخن ابن کثیر را درباره ابن قیم به دقت بخوان:

«من از کسانی بودم که بیش از همه هم صحبتی او را نمودم و مرا بیش از همه دوست داشت و کسی را از اهل علم در دوران مانمی شناسم که بیش از وی اهل عبادت باشد. او روش خاصی در نماز داشت و آن را بسیار طولانی ادای کرد و رکوع و سجودش را طولانی می نمود و گاهی اوقات بسیاری از اصحاب وی در این باره وی را ملامت میکردند اما دست از این کار نمی کشید. رحمه الله».^۴

وقتی برای اولین بار این متن را خواندم، آن را با سخن خود ابن قیم مقایسه کردم که در رساله مشهور به «نماز و حکم تارک آن» به شرح احساسات نماز گزار خاشع پرداخته است. ابن قیم در به تصویر کشیدن این که چگونه نماز گزار در فضای هر حرکت و ذکر نماز لحظه به لحظه زندگی می کند به تفصیل سخن گفته است:

«پس آن گاه که در برابر پروردگار می ایستد با قلب خود قیومیت او را مشاهده می کند و چون «الله اکبر» می گوید کبر یا بیش را می بیند و چون «سبحانک اللهم و بحمدک تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک» می گوید با دیده دل پروردگاری پاک از هر عیب و ستوده شده به هر گونه ستایش را می بیند و چون «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید به پناهگاهی محکم پناهنده شده و از دشمنی که خواهان جدایی او از پروردگارش است به حول و نیروی الهی پناه می آورد، پس چون {الحمد لله رب العالمین} می گوید اندکی توقف می کند و منتظر پاسخ پروردگارش می شود که می فرماید: «بندۀ ام مرا حمد گفت»...».^۵

سپس ابن قیم به همین ترتیب هر هیئت از هیئتهای نماز و هر کدام از اذکار آن را از قیام و تکبیره احرام تا سلام و پایان نماز به تصویر می کشاند و در حدود ده صفحه به شرح این می پردازد که چگونه نماز گزار بادل و روح آن را زندگی می کند، سپس سخن را این گونه به پایان می رساند:

«نماز به این شکل و به این ترتیب قرار داده شده و نمی توان به مقاصدی که ذکر کردیم و تنها بخشی کوچک از ارزش و حقیقت نماز است دست یافت مگر با کامل و آرام انجام دادن آن چنانکه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - انجام می داد».^۶

هنگام خواندن این متن که از مواضع مهم ابن قیم است عملاً دیدم که چگونه هیئت ها و حرکات نماز از حرکتی بدنی به هاله ای از عبودیت تبدیل می شود و چگونه اذکار نماز از الفاظ لغوی به معنای ای تغییر می یابد که نماز گزار را با خود به ملکوت اعلی می برد...

اما چرا با خواندن این بخش از سخن ابن کثیر درباره ابن قیم که «او روش خاصی در نماز داشت و آن را بسیار طولانی ادای کرد و رکوع و سجودش را طولانی می نمود و گاهی اوقات بسیاری از اصحاب وی در این باره وی را ملامت می کردند اما دست از این کار نمی کشید...» سپس آن را با توصیف ابن قیم از چگونگی زندگی کردن در لحظات نماز مقایسه می کردم؟

آیا در آن روزها و در اوج جوانی در توهم خود به کشف یک راز دست یافته بودم که ابن کثیر از آن به شگفت آمده بود و ابن قیم در آن یک

اخبار صرفا مشاهداتی ثبت شده درباره شخصیت ابن زبیر به سبب شگفتی آنان از نماز اوست، مانند دیگر اخبار و وقایع، و هنوز ریسمانی را کشف نکرده بودم که این مورد را به قضیه ای بزرگتر مرتبط می ساخت... سپس برایم روشن شد که امامان تابعین و پیروان شان در آن دوران پر شکوه، نماز ابن زبیر را مرواریدی در یک گردنبند بزرگتر می دیدند و آن رانه به اعتبار یک داستان تک و تنها، بلکه به عنوان صحنه ای متصل به قسمت هایی قبل و بعد از خود می دیدند...

ادامه دارد...



۱- ابن مری، قطعة من مکتوب الشیخ الزاهد شهاب الدین بن مری، تحقیق: محمد الشیبانی، مکتبة ابن تیمیة، ۱۴۰۹ هـ، (۱۸).

۲- البزار، الأعلام العلیة، تحقیق: صلاح الدین المنجد، دار الکتب الجدید (۳۷).

۳- الذهبی، ترجمة ابن تیمیة، منشور ضمن تراث ابن تیمیة، تحقیق: حسین عکاشة، دار الفاروق (۲۴۴).

۴- ابن کثیر، البدایة والنهایة، تحقیق: دکتر عبدالله النرکی، دار هجر (۱۸/۵۲۳).

۵- ابن قیم، الصلاة وحکم تارکها، تحقیق المنشاوی، مکتبة الإیمان (۱۱۱).

۶- پیشین (۱۲۲).

۷- البغوی، معجم الصحابة، تحقیق محمد الأمين الجکني، مکتبة دار البیان (۳/۵۱۷).

۸- مصنف ابن أبي شیبة، تحقیق محمد عوامة، دار القبلة، حدیث شماره (۷۳۲۲).

۹- الفاکهي، أخبار مكة، تحقیق ابن دھیش، دار خضر (۲/۳۱۸).

۱۰- مصنف عبدالرزاق (۴/۳۳۰).

۱۱- ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، تحقیق د. علی عمر، مکتبة الخانجي (۶/۴۴۸۲).

۱۲- ابونعیم، حلیة الأولیاء، تحقیق سامی جاهین، دار الحدیث (۶/۴۰۶).

نمونه عجیب بود؟ و آیا نمی دانستند که این مرد که او را برای نماز طولانی اش ملامت می کردند خود در موضعی دیگر چگونه زندگی کردن با نماز را شرح داده است؟

یا چه می دانم، شاید در برابر تفاوتی که میان ما و امامان علم و ایمان هست، به تامل ایستاده بودم؟ او ابن قیم است، کسی که ده صفحه را برای شرح چگونه گذراندن حرکات و اذکار نماز سیاه کرده اما در مقابل، شصت سال از عمر خود را به شرح عملی نماز گذرانده است... آری ای ابن قیم، تو ما را یک چهلیم عملت نصیحت می کنی و ما مردم را با قرض و بدهی پند می دهیم، با آن چه نداریم... اعتبار ما خیلی کمتر از نصایح ماست و از همین روی است که خداوند در حرکات برکت می اندازد اما از آن سو پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بر بدهکار نماز نمی گزارد...

این مقایسه ها و به ویژه توصیف بزار از نماز ابن تیمیة و وصف نماز ابن قیم توسط ابن کثیر، باعث شد موضوع برایم اهمیت یابد و به جستجوی آن در کتب سلوک و تراجم بپردازم و چیزی که توجهم را جلب کرد این بود که علما هنگام سخن در این موضوع توجه ویژه ای به نماز «ابن زبیر» نشان داده اند. در آغاز درکی از پس زمینه چنین توجهی نداشتم. آنان اخبار نماز ابن زبیر را از علمای نسل او نقل کرده اند، از جمله:

تابعی جلیل، محدث زاهد بصره، ابو محمد ثابت بنانی (متوفای ۱۲۳ هجری) می گوید: «از کنار ابن زبیر می گذشتم در حالی که پشت مقام نماز می گزارد، همچون چوبی که در زمین فرو کرده باشند حرکتی نداشت».^۷

تابعی جلیل، امام تفسیر، مجاهد بن جبر می گوید: «هنگامی که ابن زبیر به نماز بر می خاست، از شدت خشوع انگار چوبی بود».^۸ در نگاهی دیگر، مجاهد شدت آرامش ابن زبیر در نماز را این گونه وصف کرده است: «ابن زبیر بهترین مردم در نماز بود، انگار تکه پارچه ای بود».^۹

تابعی جلیل، مفتی مناسک، عطاء بن ابی رباح می گوید: «ابن زبیر هنگامی که نماز می گزارد راست ایستاده و ثابت بود».^{۱۰} ابو مهمل عروہ بن قشیر از صغار تابعین است که ابوزرعہ و دیگران او را ثقة دانسته اند؛ وی به امامت ابن زبیر نماز می گزارد و نماز او را زیر نظر می گرفت و می گفت: «روزی ابن زبیر نزد مقام ابراهیم برای ما نماز می گزارد، پس از پایان نماز فریضه، زیر میز آب نماز می گزارد؛ طوری که هیچ تکانی نمی خورد».^{۱۱}

هنگامی که حجاج بن یوسف مکه را محاصره کرد و بر کوه ابوقبیس منجنیق گذاشت و ابن زبیر و سربازان او را زیر بارش سنگ و آتش گرفت، با این حال ابن زبیر پشت مقام ابراهیم به نماز می ایستاد و هنگام نماز از اطراف خود بی خبر می شد و همین صحنه توجه تابعین را که از ابن زبیر آموخته بودند به خود جلب کرد. از جمله آن چه تابعی عابد فرزانه، محمد بن منکدر که او را سرور قاریان می نامند ذکر کرده، آن جا که می گوید: «اگر ابن زبیر را در حال نماز می دیدی می گفתי شاخه درختی است که باد او را تاز یا نه می زند، حال آن که منجنیق به این سو و آن سو اصابت می کرد و او توجهی نمی کرد».^{۱۲}

این گوشه ای از اخباری است که علمای سلوک و شرح حال نویسان درباره نماز ابن زبیر و شگفتی تابعین از آن نقل کرده اند. بی پرده بگویم اولین بار که این اخبار را خواندم و توجه اهل علم به نماز ابن زبیر و استثنایی دانستن این خشوع و آرامش توسط آنان را دیدم با قضیه چنان برخورد کردم که انگار امری بدیهی است. گمان می کردم این

اسلامی سازی

سکولاریسم

نویسنده: دکتر فهد العجلان

خواننده گرامی، با من همکاری کن تا از مباحث زیادی که مفهوم «اسلامی سازی» بر می انگیزد گذر کرده، چشمان خود را با معنای زیبایی که در اسلامی سازی نهفته است زینت دهیم. چه زیباست کشش و علاقه مسلمانان به دین شان و اهتمامی که به تناسب زندگی شان با اراده الله متعال دارند. حضور عمیق این اهتمام باعث می شود هر تفکر و مفهوم مخالف دین با ملامت و سرزنش مواجه شود و تا زمانی که اصلاح نشود سرزنش ها و اعتراضات متوقف نخواهد شد. علت ایجاد پروژه ها و حرکتی که به دنبال اسلامی سازی هستند همین است، اگر چه در ارزش یابی این حرکات اختلاف داشته باشیم.

پدیده اسلامی سازی تنها به جستجوی دلیل برای مشروعیت برخی کالاهای فکری و تحولات معاصر محدود نشده است، بلکه حتی برخی افکار و جهت گیری های انحرافی را نیز در بر می گیرد. صداهایی که تا دیروز خود را به عنوان رقیب گفتمان اسلامی مطرح کرده، در مسیر مخالف دیدگاه دینی حرکت می کردند اکنون در میراث و نصوص اسلام به دنبال دلایلی هستند که جهت گیری خود را نزد مردم مقبول جلوه دهند، و به این ترتیب پدیده اسلامی سازی آنان را نیز در بر گرفته است! چه زیباست این عظمت اسلام که در اعماق نفوس مسلمانان جا گرفته است.

جالب توجه است که پدیده اسلامی سازی حتی خود تفکر سکولاریسم را نیز در بر گرفته است، و سکولاریسم که از ابتدای نشات خود گزینه اسلام را کنار گذاشته بود دیری نگذشت که متفکرین آن خود را به عنوان مجتهدین نص شرعی و پیروان یکی از تفسیرها و برداشتها از نص معرفی کرده، به اقوال و مذاهب علمای اسلامی استناد می کردند، و از مقاصد شریعت امام شاطبی و مصلحت «طوفی» و تصرفات «قرافی» و ظاهری گرایی «ابن حزم» و اجتهادات عمر بن خطاب سخن می گفتند!

مقصود این است که زیبایی این «اسلامی سازی» نباید انسان را فریب داده و از انواع تحریفی که در احکام شرعی صورت می دهد غافل سازد، به صرف نظر از انگیزه ها و اهداف پاکی که ممکن است پشت این حرکت باشد.

اسلامی سازی سکولاریسم در دو سطح صورت می گیرد:

سطح سکولار افراطی: کسانی که موضع خصمانه خود را نسبت به اسلام حفظ کرده، از هر گونه مظاهر دین داری متنفرند. این سطح از سکولاریسم رسوا شده و جذابیتهای ندارد و تلاش برای اسلامی سازی آن بان نشان دادن این که دشمنی با اسلام ندارد حرکتی سوخته و بی ارزش است که تاثیر آن در حد مساحت تصویر آن باقی خواهد ماند.

سطح سکولار با افراط کمتر: کسانی که وجود دین را درک کرده، ضرورت مراعات دین داری به عنوان یکی از عوامل تشکیل دهنده جامعه در سطحی پایین تر از قانون و اجبار را می پذیرند. در این سطح دین به عنوان یک انتخاب شخصی و ارزش های تشویق کننده به حرکت و توسعه وجود دارد، اما اجازه ندارد هیچ تاثیری بر قوانین و آزادی ها بگذارد یا برای آن ها تفسیر ارائه کند.

این سطح از سکولاریسم همان مفهوم خطرناکی است که بخشهایی از آن ناخود آگاه به تفکر مردم مسلمان نفوذ کرده، تا جایی که برخی تلاش ها و تفسیر ها برای ایجاد هماهنگی و توافق میان این سطح از سکولاریسم و مفهوم سیاسی اسلام صورت گرفته و تفسیر های مختلفی ارائه شده که تلاش می کند نظام سیاسی اسلام را متناسب با این تصور سکولار نشان دهد. از جمله این تصورات برای اسلامی سازی سکولاریسم می توان به موارد زیر اشاره کرد:

تصور اول: نظام سیاسی اسلام تنها کلیات و اصول اساسی حکومت را ذکر کرده و احکام و قوانین خاصی را وضع نکرده است، در نتیجه تطبیق این اصول و مبادی مانند عدالت و آزادی و شورا و برابری واجب است، اما کیفیت این مفاهیم با توجه به هر عصر و زمانه ای می تواند متفاوت باشد.

این تصویری بسیار لذیذ برای تفکر سکولار است، زیرا مشکل آنان با برخی احکام و جزئیات شرعی اسلام است، اما اصول و کلیات معمولاً خاصیت انعطاف پذیری و نرمش دارند و می توان در محدوده آن ها حرکت کرد. وقتی می گوئیم اسلام تنها مبادی و اصول کلی را ذکر کرده در نهایت مدعی هستیم اسلام در نظام سیاسی چیز مهمی نگفته است، زیرا کلیات ذکر شده نزد همه امت ها و تمدن ها وجود دارد، و کسی را در دنیانمی یابید که این اصول را نپذیرد، اما هر فرهنگ و تفکری جزئیات و انتخاب های ویژه خود را در مورد این مفاهیم دارد. وقتی این احکام شرعی تفصیلی را کنار بگذاریم در واقع حکم اسلام را کنار گذاشته ایم، و به همین خاطر شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «کسی که جایز بداند میان مردم به آن چه عدالت می داند حکم کند، بدون این که از آن چه الله نازل کرده است تبعیت نماید کافر است»^۱، زیرا چنین کسی در حقیقت به چیزی از اسلام عمل نکرده است، چرا که کلیات معنایی ذهنی هستند که بدون جزئیات و فروع امکان عملی شدن ندارند.

می گویند: کلیات را می گیریم نه جزئیات را، و اصول را نه فروع، و مبادی را نه تشریعات، و مقاصد را نه ابزارها. تمامی این جملات تعابیری از یک مشکل هستند: مشکل دور کردن بعضی احکام شرعی از تاثیر گذاری بر جامعه. وقتی فروع و جزئیات را کنار بگذاریم، کلیات و مقاصدی که ارائه می شوند مقاصد و کلیات دیگری هستند نه مقاصد و کلیات شرعی، زیرا مقصد شرعی و کلیت شرعی با جزئیات و فروع تشریعی خود تفسیر می شود.^۲

نگوید این حکمی جزئی یا ظنی با مورد اختلاف است! به خدا سوگند امکان ندارد در قلب یک مسلمان تحریف یا کنار گذاشتن یک حکم شرعی به هر دلیل که باشد کم اهمیت جلوه کند، وقتی این آیه را به خاطر آورد:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ^۳

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون الله و پیامبرش امری را مقرر دارند، آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی] باشد.

تصور دوم: نظام سیاسی در صدر اسلام بر اساس رابطه ای دینی مربوط به شرایط آن زمان برپا شده بود. این وضعیت در عصر ما تغییر کرده است و رابطه ای که مردم را دور یکدیگر گرد می آورد رابطه وطن است نه دین و در نتیجه تمامی احکام شرعی متعلق به زمینه سیاسی اسلام، احکامی تاریخی اند. به این ترتیب مشکل حضور دین در نظام سیاسی حل می شود.

وقتی سر نخ پیامدهای این تصور را می گیریم و دنبال می کنیم در پایان به از هم گسیختن رسالت و پیام اسلام در کلیت آن می رسیم! زیرا هر کس می تواند هر حکم شرعی را که بخواهد کنار بگذارد، به خاطر این که آن حکم مربوط به دورانی بوده که پایان یافته است، بلکه حتی در مورد نماز و زکات و روزه و حج می توان گفت: این ها عباداتی بوده اند که در شرایط زمانی خاصی به وجود آمده اند و در آن زمان مردم به عبادت به این شیوه نیاز داشتند! حقیقت این نظریه این است که بخشی از نصوص شرعی در موضوعات سیاسی را به نصوصی تاریخی تقلیل داده که ویژه محیط و زمان نزول نصوص بوده است، و این اشکال اساسی روش تعامل با نص شرعی را زیر سوال می برد. این تفسیر دین را تنها به خاطر شرایط تاریخی، رابطه و مفهوم مشترک مسلمانان در آن زمان می داند و در حقیقت - حتی اگر چنین قصدی نداشته باشد - همان مفهوم سکولار تبدیل دین به یک امر فردی غیر مرتبط با حکومت و سیاست را مطرح می کند، که اگر زمانی به سیاست مرتبط بود به دلیل شرایط زمانی معینی بوده است. از لوازم این ادعا این است که احکام شرعی مربوط به کافران و جهاد و آزادی ها و امثال آن استثنائاتی بوده که برای شرایط آن زمان تحمیل شده و در بطن خود خواهان کاستن از ارزش این احکام است، چرا که بر اساس این تصور تمسک مسلمانان به این احکام نه برای اهمیت و کمال آن، بلکه به سبب شرایط خاص زمانه آن ها بوده است. این تفکر با همان نگاه سکولار به اسلام می نگرد که تنها مصالح مربوط به معیشت دنیوی را در نظر می گیرد:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۴

فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و از آخرت غافلند. و در اوج خود باختگی در برابر الگوی سیاسی مادی گرا از یاد می برد که مصالح دینی اصل و غایت اساسی در رسالت اسلام به شمار می روند که هدف الله از خلقت انسان را محقق می سازند:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۵

و جن و انس را جز برای آن که مرا عبادت کنند، نیافریده ام. پس مصلحت دین اساس رسالت اسلام است نه استثنائاتی جانبی که به خاطر شرایط زمانه آمده باشد!

تصور سوم: اسلام نه الزامی در خود دارد، نه اجبار و نه اکراهی، و تنها انتخاب و میل شخصی انسان است. دین دعوت است نه قضاوت، و امر به معروف و نهی از منکر تنها نصیحت و یادآوری است و منع و اجباری در آن وجود ندارد! و به همین ترتیب در این مسیر با آنان پیش

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

سخن مؤمنان چون به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند که در میان آنان داوری کند، این است که می گویند شنیدیم و فرمان می بریم. این احکام نزد آنان به مشکلی تبدیل شده که باید با بازبینی و بررسی حل شود، در حالی که عظمت الله در قلب انسان مومن باعث می شود سرپایش از تسامح در مقابل تحریف احکام شرع به لرزه در آید و انسان های غیور و دعوتگران عامل به دین خداوند اولاتر هستند که احکام اسلام را بزرگ داشته، قدر آن را بشناسند و اگر زمانی واقعیت های موجود شرایط را برای اجرای احکام شرعی دشوار سازد، در احکام ضرورت ها و حالت های خاص فضای کافی برای جلوگیری از تحریف حکم شرعی دارند و امکان استفاده از اجتهاد بر حسب تغییرات و تحولات وجود دارد:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

الله به هیچ کس جز به اندازه توانائی اش تکلیف نمی کند. بدون اینکه نیازی وجود داشته باشد دست به تحریف مفاهیم شرعی بزنیم.



می روی تا آنجا که نتیجه می گیری هیچ اجبار یا منعی در اندیشه دینی وجود ندارد و حکم اسلام از قانون و نظام به سطح نصیحت و یادآوری و دعوت تقلیل پیدا می کند. این سطح برای سکولارها بسیار مناسب است، اما شریعت آن کسی که می فرماید: «هر گاه کسی منکری را دید آن را بادستش تغییر دهد...» را کاملاً کنار می گذارد؛ شریعتی که اولین درجات تعامل با منکر را تغییر با استفاده از قدرت و اجبار قرار داده است. اگر چه ایرادی ندارد که استفاده از قدرت در نهی از منکر به دولت محدود شده یا ضوابط معینی برای آن تعریف شود، اما اگر نتیجه این تفکر حذف خاصیت منع و الزام در نظام سیاسی اسلامی باشد، در حقیقت پارچه ای نازک از اسلامی سازی است که سکولاریسم را پوشانده است!

تصور چهارم: هیچ شکی در وجود احکام مربوط به نظام سیاسی در اسلام ندارد، اما حرام یا واجب بودن یک امر را تنها در صورتی قابل اجرا می داند که مردم آن را انتخاب کنند و بخواهند. اما قبل از انتخاب مردم هیچ حکمی نباید اجرا شود، نه به خاطر اینکه شرعی نیست، بلکه به این دلیل که تطبیق سیاسی آن نیازمند مشروعیت دیگری است و آن مشروعیت تنها باید از مردم گرفته شود.

این تصور بر اساس تعریف دو مشروعیت متفاوت شکل گرفته است: یکی مشروعیت دینی که نص شرعی آن را تعیین می کند و دیگری مشروعیت سیاسی که از مردم گرفته می شود. این فلسفه نشأت گرفته از تفکر سکولار است که دین را از حکومت سیاسی جدا کرده، مشروعیت آن را جدا از مشروعیت سیاسی می داند. اما در تصور اسلامی دو مشروعیت وجود ندارد، و این دو مشروعیت یکی هستند. آن چه الله متعال حرام کند بر فرد و جامعه حرام است و آن چه الله واجب کند بر فرد و جامعه واجب است و نقش مردم اجرای احکام شرعی است نه تشریع و تصویب آن. از محرمات شرعی باید جلوگیری شود و واجبات شرعی باید اجرا گردند و فرد مسلمان هنگامی که وارد اسلام می شود قطعاً می پذیرد که اسلام بر او حکم می کند و نیازی نیست که از او در مورد تمایزش به حکومت اسلامی پرسش شود. این تفسیر نیز اشتباهی سکولارها را تحریک می کند، زیرا: **اولاً:** از همان تفکر سکولار نشأت می گیرد که حکم شرعی را از سطح سیاست پایین می آورد.

ثانیاً: زیراسکولارها به خوبی می دانند که مردم در فضایی بی طرف انتخاب نخواهند کرد، بلکه چارچوب معینی برای رای دادن و انتخاب تعیین می شود که نمی توانند از آن خارج شوند، در نتیجه وقتی اسلام گراها شریعت را از حالت الزام خارج کنند مگر در صورت انتخاب مردم، نتیجه آن می شود که شریعت دیگر تعیین کننده چارچوب نیست، و بسیار آسان خواهد بود که پس از آن منظومه فکری دیگری برای تعیین چارچوب وارد شود و نحوه و چارچوب همه پرسی و نظر سنجی در کنترل سکولارها خواهد بود و در این حالت حکم شرعی اصلاً عرضه نخواهد شد که مردم بخواهند آن را انتخاب کنند، زیرا حکم شرعی در این حالت منافی آزادی ها و حقوقی است که بعنوان چارچوب توسط منظومه تفکر سکولار تعیین شده است.

نمونه های ذکر شده برخی از تفسیرهای اسلامی سازی تفکر سکولار بود، که همگی تلاش کرده اند نظام سیاسی اسلام و فلسفه سکولار را تلفیق نمایند، اما همیشه با احکام شرعی الزام آور در دین اسلام و نظام سیاسی آن برخورد می کنند، احکام صادره از سوی تصور و دیدگاهی دینی که مورد پسند فرهنگ سکولار معاصر نیست و در نتیجه به جای تسلیم و قبول آن و این که مانند هر مسلمان دیگری بگویند:

۱. منهج السنه (۱۳۰/۵)
۲. در مورد جزئیات و فروع و جایگاه آن در برابر مقاصد مراجعه کنید به الموافقات شاطبی (۳۷۲-۳۷۴)
۳. اجزای: ۳۶
۴. روم: ۷
۵. ذاریات: ۵۶
۶. نور: ۵۱
۷. بقره: ۲۸۶

اندوخته سیاسی در

شریعت

نویسنده: سلطان العمیری

از مبانی و اصول ثابت نهمه مسلمانان این است که: خداوند متعال دین اسلام را برای مسلمین کامل نموده و نعمتش را بر آن‌ها تمام و کمال داده است چنان که هیچ چیزی باقی نمانده که مسلمانان در جنبه‌ی تشریعی بدان نیاز داشته باشند مگر این که به بهترین شکل ممکن برای آنان بیان شده است. بنابراین شریعت اسلامی در تمامی جوانبش و در همه‌ی نظام‌هایش کامل است زیرا کمال در امور مربوط به عبادات اعم از نماز، زکات، روزه، حج و دیگر موارد جاری است و در امور مربوط به معاملات اعم از خرید و فروش و انواع پیمان‌ها وجود دارد و در امور مربوط به مسائل از دواج، ارث و سایر تعاملات اجتماعی حضور دارد. جانب سیاسی نیز از جوانبی است که در شریعت اسلامی مشمول این کمال است چرا که ماهیت و طبیعت آن متفاوت از سایر جوانب دیگر زندگانی نیست.

از لحاظ عقلی بعید است که اسلام متعهد به تشریع (قانون گذاری) در زمینه‌های خرید و فروش، ربا، رهن، گواهی، احکام از دواج و طلاق، احکام ذبح و امور دیگر شده باشد اما در زمینه‌ی سیاسی به تشریع نپردازد و چشم اندازی شرعی ارائه نکرده باشد که روابط میان مردم بواسطه آن ضابطه مند و کنترل شود و حقوقشان از طریق آن محفوظ گردد!

منظور از کمال در دین این است که اسلام و نصوص و مبانی در بر دارنده‌ی آن برای هدایت امت و رساندنش به رهیافت در عبادات و رابطه‌اش با الله متعال و معاملات، سیاست و نظام‌هایش در همه‌ی دوران‌ها کافی است. علامه طاهر بن عاشور - رحمه الله - معنای کمال در شریعت را شرح داده و گفته است: «کمال دین همان کمال بیان است که الله متعال اراده نموده و حکمت وی آن را اقتضا کرده است لذا پس از نزول احکام اعتقاد که مسلمان نباید بدان‌ها چهل داشته باشد و پس از تفصیل احکام اسلام که آخرین مورد آن، چگونگی حج با گفتار و کردار است و پس از بیان شرایع معاملات و اصول نظام اسلامی، الله متعال بیانی که اراده نموده را این گونه می‌فرماید:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۝١

وما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده ایم که بیان گر همه چیز است. همچنین می فرماید:

لُتَّبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ۲

تا چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است.

چنان که مجموع تشریعی که به وسیله قرآن و سنت حاصل شده است برای هدایت امت در عبادات، معاملات و سیاست آن در تمام دوران ها بر حسب نیاز مندی هایی که دارد کفایت می کند چرا که دین در هر زمانی که مسلمانان بدان نیاز داشته باشند برایشان کافی است.^۳ لازمه ی عقلی برای اثبات کمال در دین این است که امت اسلام اگر حق نصوص شرعی را با بررسی و پژوهش ادا کنند در برپایی دین و دنیای شان به امت های دیگر نیازی نخواهند داشت و در اندوخته ی شرعی، آن چه که برایشان توانمندی در ساخت نظام ها، حفظ حقوق و ساماندهی به امور زندگی را محقق می کند خواهند یافت؛ امری که بی نیازی تشریعی از همه ی برنامه ها و نظام های وارداتی امت های دیگر را برایشان تحقق خواهند بخشید. البته ابن قیم - رحمه الله - این معنار اشرح داده می گوید: «این اصل از مهم ترین و سودمند ترین اصل هاست و مبتنی بر یک چیز یعنی عام بودن رسالت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نسبت به هر آن چه بندگان در معارف، علوم و اعمالشان بدان نیاز مندند است و امت محمد به کسی پس از وی نیاز نخواهند داشت بلکه نیاز شان به کسانی است که از سوی وی، آن چه را آورده تبلیغ کنند لذا رسالت وی از دو جهت عمومیت دارد و حفظ شده است که هیچ تخصیصی بدان راه ندارد: عام است نسبت به شخصی که بسوی آن ها فرستاده شده است و باز هم عام است نسبت به هر آن چه مخاطبان دعوت در اصول و فروع دین بدان نیاز دارند بنا بر این رسالتش کافی، شافی و عام است و به غیر آن، نیازی احساس نمی شود».^۴

افزون بر این، هیچ امتی نمی تواند به مرحله ایجاد قوانین و نظام های تشریعی ای برسد که بر تر از آن چیزی باشد که نصوص اسلام - اگر حق آن ادا شود - بدان رسیده است و این، ضمانتی شرعی برای آن است که امت اسلام، و الا ترین جایگاه و پخته ترین رفتار و استوار ترین نظام قانون گذاری و بالاترین سیاست را خواهد داشت و همه ی امتها تابع آن خواهند شد، البته اگر از گنجینه و اندوخته ای که شریعت به ارمان آورده بهره برداری کنند. البته این امر، نفی نمی کند که برخی از امت ها بر امت اسلام برتری یابند آن هم در صورتی که امت اسلام در بهره برداری از اندوخته ی شرعی خویش کوتاهی ورزند. معنای گفته های پیشین، ممانعت امت از این نیست که از تجربه ها و دستاوردهای امت های دیگر استفاده کند بلکه بدان معناست که استفاده از آن از روی نیاز مندی و فقر در مرجعیت و میراث تشریعی اش و یا کمبود در اندوخته ی دینی اش نیست، بلکه نیاز است که سر بر می آورد و ضرورتی واقعی می گردد آن گاه که امت در رعایت حق نصوص شرعی و در دین خود کوتاهی می ورزد و از تحلیل میراث شرعی و معرفتی ای که نصوص در بردارد روی گردان می شود.

حجم اندوخته ی سیاسی شرعی

ماده ی سیاسی در اسلام، ماده ای پُر حجم و غنی است چنان که می تواند نیاز مندی های امت اسلامی را در طول زمان پاسخگو باشد زیرا شریعت به جوانب مرتبط با زندگانی و معیشت مردم توجه زیادی معطوف داشته است و در راستای بنای احکام و پایه گذاری

مبانی و اصولی کوشیده است که خوشبختی را برای آنان محقق می سازد و روابط مختلف آنها را سر و سامان و کنترل می کند و نصوص بسیاری را پیرامون این مسئله ارائه نموده تا جایی که برخی از علمای اسلام بیان داشته اند که آیات احکام در تعدادی معین از آیات قرآن محدود نمیشود و استنباط حکم شرعی، تابع قوه ی قریحه و اندیشیدن ژرف است و برخی علما نیز آن را در تعدادی معین محدود دانسته و آن را به هشتصد آیه رسانده اند. بعضی علما نیز احادیث احکام را به چهار هزار حدیث (بدون تکرار) رسانده اند و برخی دیگر بر این عدد هم افزوده و بعضی نیز عددی کمتر را بیان داشته اند.

در زمینه ی سیاسی نیز به همین گونه است چرا که توجه و ورزی شریعت به آن، کمتر از دیگر جوانب نیست و به خاطر آن است که منابع شریعت اعم از نصوص قرآن و سنت - اقوال، افعال و عملکردهای پیامبر صلی الله علیه وسلم - در بردارنده ی میزان زیادی از نصوصی است که شامل مبانی و احکام تشریعی تفصیلی است یعنی نمایان گر ثروتی ارزشمند است که می توان از رهگذر آن، دیدگاهی پخته را ارائه کرد که انسان به واسطه ی آن در زندگی سیاسی اش به سعادت می رسد.

اسلام اقدام به اصلاح نظام های فاسد در جاهلیت همچون نظام معاملات، از دواج و دیگر موارد کرد و جایگزین هایی برای آن ها ارائه نمود و از لحاظ عقلی بعید است که اسلام چنین اقداماتی انجام داده باشد اما اقدامی در جهت اصلاح نظام سیاسی نکرده و جایگزینی برای آن ارائه نداده باشد که مردم را بواسطه ی آن به خوشبختی برساند، چرا که نظام سیاسی، نظامی موازی با سایر نظام های جاهلی در ماهیت و حکم بود و حتی بدتر این که از فاسدترین نظام ها در جاهلیت و دارای عمیق ترین تاثیر در زندگانی مردم بود.

تجربه ی خلافت راشده

تجربه ی خلافت راشده بر افزایش حجم اندوخته سیاسی و سرزندگی آن می افزاید، سطح اندوخته هایش را گسترش می دهد و قدرتش را برای رویارویی با متغیرات و پاسخ گویی به نیاز مندی ها تقویت می کند چرا که این تجربه در دایره ی میراث سیاسی شرعی داخل می شود زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بدان مشروعیت بخشیده است، آن را تزکیه کرده، آن را «خلافت نبوت» توصیف نموده، به پیروی از آن امر فرموده است و آن را سنتی پیروی شده قرار داده چنان که فرموده اند: «نبوت در میان شما تا زمانی که خداوند اراده کند باقی است سپس هر زمان که بخواهد آن را برمی دارد و خلافت بر منهج نبوت شکل می گیرد و تا زمانی که خداوند اراده کند باقی می ماند. سپس، هر زمان که پروردگار بخواهد آن را برمی دارد سپس پادشاهی به وجود می آید و چنان چه که خداوند بخواهد باقی می ماند و هر زمان که اراده کند آن را برمی دارد. سپس پادشاهی جبری شکل می گیرد تا هر وقت خداوند بخواهد و هر زمان که اراده کند آن را از میان برمی دارد پس از آن، خلافت بر منهج نبوت شکل می گیرد».^۵

همچنین فرموده اند: «شما را وصیت می کنم که تقوای خدا را رعایت کنید و گوش فراهید و اطاعت کنید اگر چه برده ای سیاه پوست، امام و حاکم شما باشد. و اگر کسی از شما زنده بماند شاهد اختلافات زیادی می شود در این صورت، همواره بر شما لازم است که روش من و روش خلفای بر حق و هدایت شده ی مرا رعایت کنید و بر انجام این اعمال و ادامه این روش ها سخت پافشاری کنید و از بدعت ها و امور تازه وارد شده در دین بپرهیزید زیرا هر بدعت و امر تازه ای [که از طرف شارع دلیلی بر جواز آن نباشد] گمراهی است».^۶

ما از سوی شرع امر شده ایم که از سنت هایی پیروی کنیم که خلفای راشدین بر آن بوده اند چه سنت های سیاسی باشد یا عبادی محض، چرا

که لفظ سنت، عام است و شامل هر آن چه می شود که ایشان بر آن بودند و سیاق نصوص بر این تاکید می کند که معنای نخست سنت در اینجا، سنت سیاسی است زیرا سیاق آن در قالب امر به اطاعت از ولی امر و نهی از مخالفت با او آمده است.

به راستی که مرحله ی خلافت راشده تصویری درخشان در عقل جمعی اسلامی، نمونه ای الهام بخش برای نسل های چشم دوخته به پیشرفت سیاسی و عاملی سودمند جهت برانگیختن همت های سست قلمداد می شود که دقیق ترین نمونه، زیباترین صورت، دل انگیزترین صحنه، جذاب ترین و استوارترین و زلال ترین سرچشمه و تاثیرگذارترین الگو است.

ارزش تجربه ی خلافت راشده به نسبت نسل های بعدی امت در دو امر، متمایز و برجسته می شود:

نخست: این که تجربه ی خلافت راشده، تجربه ای بشری است زیرا همه ی امت متفق اند که از پیامبر معصوم -صلی الله علیه وسلم- صادر نشده بلکه نمونه ای مبتنی بر اجرای بشری تشریعات سیاسی اسلامی است و این حالت آن را به نسل های امت نزدیک می گرداند و دروازه را می گشاید تا امت به اصلاح سیاسی چشم بدوزد و آن را امری نزدیک و خواسته ای ممکن بداند و روزنه های منفی ای را ببندد که حکم سیاسی اسلامی را برای تجربه ی بشری، امری غیرممکن تصور می کند.

دوم: تجربه ی خلافت راشده تجربه ای با اجرائات فراوان است زیرا مرحله ی خلافت راشده، شاهد صحنه های سیاسی جدید، تغییر و تحولاتی بزرگ در ماهیت جوامع تحت حکمرانی سیاسی، تنوع هایی گسترده در روابط میان آن جوامع، اختلافاتی ظاهری در فرهنگ، ادیان، تصورات و رفتارها و تعدد بسیار نژادها و سرزمین های آن جوامع است.

این فراوانی به گستردگی ماده ی سیاسی در این تجربه و نیز پشت سر گذاشتن بسیاری از اشکالات کمک کرده است لذا اگر پژوهشگر معاصر بخواهد از این فراوانی اطمینان یابد نمونه ی آن را در تعداد مسائل سیاسی ای خواهد دید که در آن زمان برانگیخته شده بود و در آن ها به پاسخ ها و راه حل های بسیاری از مسائلی بر خواهد خورد که محل بحث و جدل در عصر ماست.

از نمونه های مسائلی که برای آن راه حل در این تجربه می یابیم: طبیعت رابطه میان حاکم و محکوم، تعیین نقاطی که در آن به حاکم اجازه ی تصرف داده می شود، نقش امت و ملت در امور سیاسی، موضع گیری در برابر کثرت گرایی سیاسی و دینی، حکم ایجاد احزاب و مجالس پارلمانی، موضع گیری در برابر ترجیح اکثریت، معین کردن مفهوم شهروندی و ضوابط آن، شفاف سازی کامل مسئله ی حقوق و اموال عمومی و مسائل دیگر است.

پس اگر این ماده ی فراوان با میراث شرعی معصوم گردد هم آید اندوخته شرعی و سیاسی عظیمی را شکل می دهد که امت از رهگذر آن می تواند پروژه ی سیاسی پخته ای را بنا کند که آن را از انحطاط سیاسی موجود خارج می سازد و آن را به سطوحی عالی از پیشرفت و ترقی بالا می برد.

انواع میراث سیاسی

میراث سیاسی ای که امت از دوران پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و دوران خلفای راشدین -رضی الله عنهم- انتقال داده است به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول: میراثی که دارای رنگ و بوی تشریعی است و این نوع، شامل اوصاف احکام عبادی دیگر همچون احکام نماز، زکات، روزه و حج از لحاظ واجب بودن پای بندی بدان و لزوم التزام به صفت، حد و مرزها و ضوابط آن می شود.

لذا تشریع سیاسی در اسلام، تنها مسائلی کلی همچون امر به عدالت و برابری و شورا نیست بلکه در بردارنده ی مسائلی تفصیلی است که به امور سیاسی و متعلقات جزئی آن مربوط می شود. این امر در تشریع، عجیب و غریب نیست چرا که شریعت در باب معاملات، اصولی کلی و مقاصدی عمومی را آورده است که جزئیات داخل در چارچوب آن همانند نهی از جعاله، غرر و ربا را کنترل می کند و با این حال، احکامی تفصیلی و الزام آور آورده است که این مقاصد بواسطه ی آن ها محقق می شود و بر استواری آن می افزاید همچون شروط خرید و انواع خریدنی ها، ضوابط قرض دادن، پیمان ها و موارد مشابه آنها.

این وضعیت در جانب سیاسی نیز به همین گونه است زیرا با دیگر جوانب حیاتی تفاوتی ندارد چونکه در ماده ی تشریعی، فقط کلی نیست که تمام جوامع در آن مشترک باشد بلکه میزان زیادی از مواد جزئی الزام آور هم در آن وجود دارد.

از چیزهایی که بیان گر این امر است آن که اصل آزادی در اسلام مطلق نیست، همچنان که در تمام نظام های دیگر این گونه است بلکه مقید به قید و بندهایی تفصیلی است که با اصول و احکام اسلام سازگار است و نصوص شرعی این قید و بندها را معین کرده است و این، نوعی از تشریع تفصیلی الزام آور در زمینه ی سیاسی است. این وضعیت در مورد اصل برابری نیز همین گونه است چرا که این اصل مطلق نیست بلکه باید در آن ضوابطی را در نظر گرفت که نصوص و مقاصد شریعت بر آن دلالت دارد و این نیز نوعی از تشریع تفصیلی است.

بلکه طبیعت پیمانی که میان حاکم و محکومین است -در برخی تفاسیل آن- رنگ و بوی تشریعی به خود میگیرد زیرا پیمان جانشینی است و از پیمان هایی است که شریعت در مورد آن، به ارائه ی احکام تفصیلی الزام آور پرداخته است.

شریعت، احکام تفصیلی متعلق به حکم نماز جمعه و سایر نمازهای جماعت و جهاد با حاکمان و ضوابط اطاعت یا شوریدن بر آن ها را بیان داشته است.

برخی از اسلام گرایان دایره ی جنبه ی تشریعی در زمینه سیاسی را تا جایی تنگ کرده اند که گفته اند اسلام در آن زمینه، تنها اصولی کلی و مبانی عامی همچون امر به عدالت، برابری، آزادی و شورا را ارائه کرده است.

اما اگر به میراث سیاسی در شریعت رجوع کنیم در می یابیم که در بردارنده ی ماده تشریعی تفصیلی عظیمی است که به انسجام جنبه سیاسی با نظام های دیگری که شریعت آورده است کمک می کند چرا که تمام ضوابط آزادی را برای تجربه های مردم رها نکرده تا آن را هر طور که خواستند بر حسب تجربه های خود مقید سازند بلکه ضوابط متعددی را ارائه نموده است که آزادی فراهم آمده را منسجم و سازگار با جوانب دیگر قرار می دهد.

بخش دوم: میراثی که رنگ و بوی اجرایی دارد و عبارت است از اموری که به خاطر مصلحت اجرای حکم شرعی و ضابطه مندی آن و نه به خاطر الزام نمودن بدان، در گفتمان سیاسی داخل می شود زیرا اموری هستند که جانب تشریعی در آنها در نظر گرفته نشده است بلکه جانب تنفیذی (اجرایی) در آن ها در نظر گرفته شده است.

مسائل مربوط به شکل اجرایی حکومت و مکانیسم‌های اجرایی، ترتیب‌ها و وسایلی در این نوع داخل می‌شود که احکام تشریعی و مقاصد کلی به واسطه آنها تحقق می‌یابد.

لذا شکل حکومت و ساز و کارهای اجرادر آن، اموری توقیفی و الزام آور نیست بلکه مصالحی مرسله است که به مراعات سازگاری میان مصالح و مفاسد برمی‌گردد و اموریست که به توانایی‌های امت و مهارت‌هایش در توسعه‌دهی، نوآوری و جستجوی گزینه‌ی مناسب و مفید واگذار می‌شود.

البته معنای آن، بستن دروازه‌ی استفاده از امور اجرایی‌ای نیست که در دوران پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و خلفای راشدین - رضی الله عنهم - بوده است بلکه بالاترین مقصود از آن، پرده برداشتن از طبیعت و بیان جایگاهش است.

تفاوت قائل نشدن میان این دو نوع تشریعی و اجرایی، یکی از مهمترین اسبابی قلمداد می‌شود که به ابهام و اختلال بسیاری در شرح گفتمان سیاسی در اسلام انجامیده است و بسیاری از مسائل، میدان جدل و محل اختلاف شده است در نتیجه‌ی این دیدگاه درهم آمیخته و مبهمی که نتوانسته است بین طبیعت نوع‌هایی که در میراث سیاسی داخل است تمییز و تفاوت قائل شود و این ایراد از دیرباز، حضوری تاثیر گذار در اندیشه اسلامی داشته است و ابن قیم - رحمه الله - گوشه‌ای از اختلاف در مورد آن را خاطر نشان ساخته است سپس به توصیفی شیوا پرداخته است که میزان اهمیت و تاثیر آن را آشکار می‌کند چنان که فرموده است: «و این مسئله، جایگاه لغزش قدم‌ها و گمراهی فهم‌ها است و جایگاهی تنگ و کشمکشی دشوار است»^۷

نجات سیاسی نیازمند میزان زیادی از درک تفاوت‌های تاثیر گذار میان دو نوع تشریعی و اجرایی و مهارتی بالاتر در موازنه‌ی بین آنها است و رسیدن به این تمییز و تفاوت، یکی از بنیادهای اساسی برای دستیابی به نمونه و الگوی سیاسی الهام بخش به شمار می‌رود اما زمانی که این شکل در حالت ابهام باقی بماند برخی مسائل تشریعی به امور مصلحتی غیر الزام آور تبدیل خواهد شد و بعضی از مسائل اجرایی مصلحتی نیز به امور تشریعی الزام آوری بدل می‌گردد و این جاست که در آمیختن و اختلال در نگرش سیاسی اسلامی روی می‌دهد.

دستاوردهای والا

حرکت آغازیدن بر اساس اندوخته‌ی سیاسی شرعی برای نجات سیاسی جهان اسلام، دستاوردهای باکیفیت، والا، گران بها و تاثیر گذاری را محقق می‌کند؛ دستاوردهایی که می‌توان آنها را در شاخه‌های متعدد خلاصه کرد اما با این حال، به سه دستاورد اصلی باز می‌گردد که عبارت‌اند از:

دستاورد نخست: توسل به نیروی پیش برنده: پروژه‌هایی که هدفشان تغییر ریشه‌ای زیربنای جامعه است به ماده‌ی معنوی بسیار تاثیر گذار و پربازتابی نیاز دارند تا بتوانند وظیفه‌ی خود را در سطح مطلوب ادا نمایند و این پروژه‌ها هرگاه ماده‌ی معنوی خود را از دست بدهند به کالبدهایی بی‌روح و کم تاثیر یا بی تاثیر تبدیل خواهند شد و تاریخ نیز بر این نتیجه، تاکید می‌کند چنان که نظام‌های کمونیستی در جامعه ریشه‌نند و ایند چرا که همه‌ی نیروهای معنوی‌ای که افراد جامعه را به کار و فعالیت وامی‌داشت و آنان را به نظم و انضباط قانع می‌کرد ملغا کرد در نتیجه، با شکست فجیعی روبرو شد.

حال و وضع در این ارتباط، حالتی دوسویه است یعنی هر اندازه زیبایی، قدرت، والایی و سرزندگی ماده‌ی معنوی افزایش یابد تاثیر گذاری و فعال بودن آن در جان‌ها نیز افزایش پیدا می‌کند و آن‌ها را بسوی کار و فعالیت وامی‌دارد و به‌سوی پایبندی به ارزش‌ها و مبانی سوق می‌دهد.

این‌جا خاص بودن اسلام در نظام‌های جامعه محور برجسته می‌گردد چرا که آن را بی‌روح و بی فایده ارائه نکرده است بلکه آن را سرشار از روح دینی پیش برنده کرده که قناعت‌های ذاتی افراد جامعه را محقق می‌سازد و آن را به‌سوی مسیری می‌کشاند که با نیروی داخلی و نه خارجی، قوانین و تشریعاتش را به اجرا درمی‌آورد. اسلام این روحیه را آورد که در بردارنده‌ی ساختاری خاص است و وجدان انسانی را خطاب قرار می‌دهد و با سرزندگی، پویایی و اشاره به حقایق بزرگ متمایز می‌شود و وجود انسانی را با تمام جوانب، روزه‌ها و نیروهایش مورد خطاب قرار می‌دهد.

آن اصل دینی که میراث شرعی سیاسی در خود دارد اصلی است که حال و وضع عرب‌ها در جاهلیت را متحول ساخت و رسوبات ظلم، جهل، تعدی و استبداد را از درون آنان بیرون کشید و آن‌ها را به نمونه‌هایی متفاوت در تصورات، رفتار و روابط تبدیل کرد.

روحیه و معنویتی که توانست چنین انقلابی ایجاد کند می‌تواند در جانب سیاسی ما نیز تاثیر بگذارد و نمونه‌ای الهام بخش را برای ما خارج سازد؛ نمونه‌ای که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحاب ایشان بر اساس آن حرکت کردند.

لذا قدرت در اندوخته سیاسی فقط به جانب معرفتی و ارزشی منحصر نمی‌گردد بلکه از اینها فراتر رفته و به جانب معنوی می‌رسد زیرا دارای نیروی معنوی والایی است که بر قلب و روح افراد چیره می‌شود و آنها را بسوی فرمانبرداری و اصلاح گری سوق می‌دهد و امت را بدین امر فرامی‌خواند که سخن حق را بر زبان بیاورد و حاکم را نصیحت کند و مورد بازخواست قرار دهد و هرگاه کج شود او را راست گرداند و بخاطر الله متعال از سرزنش هیچ سرزنشگری نترسد. لذا حرکت آغازیدن بر اساس عدالت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و خلفای راشدین، در جان‌های افراد، تاثیر گذار تر از حرکت آغازیدن بر اساس نظام دموکراسی است و حرکت آغازیدن از پاسداری اموال عمومی توسط پیامبر و خلفای راشدین، تاثیر گذار تر از حرکت آغازیدن از نظام دموکراسی است.

بارز نمودن این نمونه‌های والا در میراث شرعی، به خاطر قدرت معنوی‌ای که در خود دارد ضمانت‌های قوی را در پاسداری از حقوق و اموال عمومی محقق می‌سازد؛ نیرویی که در نظام‌های غیر از اسلام نظیری ندارد.

تعدادی از اندیشمندان عرب، سوالی درباره‌ی مقدار ضمانتهایی که نظام دموکراسی برای حفظ مقدرات ملت‌ها و نیز اجرای عدالت در اقدامات عملی در اختیار دارد مطرح کرده اند و دگر را شد غنوشی به اینجار سیده که مبانی دموکراسی نتوانسته است «افسار گسیختگی گروه‌های قوی و صاحب نفوذ را در تصرف، فساد انگیزی و بهره‌گیری از قدرت جهت باطل کردن ضمانت‌هایی که دموکراسی ارائه کرده است مهار کند»^۸.

و بر این امر تاکید کرده است که نمونه‌های غربی دموکراسی به اجرای استبدادی نرم و مصیبتی بزرگ در چپاول سازمان یافته‌ی اموال مردم می‌پردازند و گفته است: «با وجود اهمیت ساز و کارهای دموکراسی و مبانی آن اما اگر چه دموکراسی برای بسیاری از انواع خشونت آشکار همچون چیزی که در نظام‌های دیکتاتوری است

مانع قرار داده است ولی مانعی برای انواع خشونت پنهان قرار نداده بلکه بر شدت آن هم افزوده است».^۹

تمامی این‌ها برای ما، خطورت خلأ معنوی‌ای را مورد تاکید قرار می‌دهد که نظام دموکراسی از آن رنج می‌برد و نیز بر اهمیت بُعد دینی و معنوی‌ای تاکید می‌کند که اندوخته‌ی سیاسی در شریعت، سرشار از آن است و همچنین بر لزوم به کارگیری آن در اصلاح‌گری تاکید می‌نماید.

هر گاه که از گفتمان شرعی سرشار از معنویت دینی دور شویم و بر نظام‌های تهی از این معنویت تکیه کنیم و چنان شویم که مردم را به نظام‌هایی بشارت دهیم که در اصل خود، نیازمند پایه‌گذاری شرعی هستند و به امتداد تاریخی دینی نیاز دارند در حقیقت از نقطه قدرت در اصلاح‌گری سیاسی، سرچشمه اقتدا و شرط موفقیت دست کشیده‌ایم.

در این عصری که گفتمان سیاسی در آن تحریف شده و بسیاری از مبانی و صورت‌هایش غایب گشته است و موانع بسیاری در راه رسیدن به آن قرار داده شده نیاز شدیدی داریم که به معنویت پیش برنده‌ای برگردیم که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در هستی پراکند و تلاش کنیم از آن سیراب گردیم و یک بار دیگر آن را در واقع عصر حاضر منتشر سازیم.

دستاورد دوم: توجه ورزی به الگوی الهام‌بخش: روی آوردن به اندوخته‌ی سیاسی شرعی اعم از اندوخته‌ی نبوی یا اندوخته‌ی خلفای راشدین، توجه به فهم آن، گردآوری همه مفردات و اجزای درخشان آن، نظر افکندن در نصوص آن، کنکاش در گنجینه‌هایش و کاوش در اصول آن، به الگوی زلال و خالص از هر گونه کدورتی منتهی خواهد شد.

بنیاد اول از بنیادهایی که اصلاح‌گری سیاسی در جامعه‌ی مسلمان بر پایه‌ی آن استوار است این گونه محقق می‌شود لذا همان‌طور که نوآوری در زمینه‌های خرید و فروش و معاملات از تکیه بر نمونه‌ها و الگوهای خارجی آغاز نمی‌گردد بلکه اولاً نیازمند برجسته‌سازی الگوی تشریعی کامل است یعنی آن چیزی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و اصحابش بر آن بودند، سپس نیاز است که نمونه‌ها و تجربه‌های دیگر بر اساس آن قضاوت شوند تا بین آنها پیوستگی و تبادل حاصل گردد به همان گونه در زمینه‌ی سیاسی نیز گام اول در پروژه نوآوری و نجات آن نباید از نمونه‌ی دموکراسی یا موارد مشابه آغاز شود بلکه ابتدا می‌بایست از برجسته‌سازی نمونه و الگوی سیاسی‌ای شروع کرد که اسلام ارائه نموده است و چارچوب، ویژگی‌ها، مبانی و تفصیلات تشریعی و اجرایی‌اش را مشخص کرده است، پس از آن، به تجربه‌های امت‌های دیگر توجه می‌شود تا بین آن‌ها و بین ارمان شریعت، پیوستگی و تبادل حاصل گردد.

رسیدن به الگوی الهام‌بخش، از طرفی دیگر برای ما شروطی را محقق می‌سازد که باید در پروژه‌های مربوط به سرنوشت امت، آنها را مهیا نمود چرا که این نوع از پروژه‌ها بایستی دارای صفاتی هم چون بنیاد روشن، منبع سالم، دلایل قوی، اصطلاحات منظم، مقدمات واضح و نتایج آشکار باشد چون که پذیرای راه‌حل‌های نصف نیمه یا ابهام و کلی‌گویی نیست زیرا مربوط به سرنوشت امت است و از بزرگترین عواملی که این شروط را برای ما تحقق می‌بخشد: این است که بر نمونه و الگوی نبوی و راشدی در جانب سیاسی به صورت حقیقی‌اش، با ادراکی پخته و آگاهانه و با درک حد و مرزها، ویژگی‌ها و ضوابط آن تمرکز کنیم.

فایده‌ی دیگری که از تمرکز بر الگوی کامل بدست می‌آوریم و عبارت

است از برجسته‌سازی الگوی عادلانه که مردم را سعادتمند کرده و از حقوق‌شان پاسداری می‌کند، از قوی‌ترین عواملی است که دروغ و تزویر نظام‌های مستبد و ظالم را هوبدا می‌سازد و از استوارترین عواملی است که پرده از درون تهی و پوچ آن برمی‌دارد و مشروعیتش را کاهش می‌دهد چرا که این نمونه‌های کامل، کابوسی ترسناک برای مستبدان و استخوانی در گلویشان و نیز شهادتی تاریخی مبنی بر ناکامی‌شان است و این کثیر -رحمه الله- در تاریخ خود خاطر نشان ساخته است که حجاج و سرور او عبدالملک بن مروان از بیان سیرت عمر بن خطاب -رضی الله عنه- نهی می‌کردند و می‌گفتند: «سیرت عمر برای حاکمان تلخ است و مردم را هم فاسد می‌گرداند».^۹ این وضعیت، ما را به بازگشتی صادقانه به اصول اصلاح‌گری سیاسی مان و موارد دیگر فرامی‌خواند و ما را وامی‌دارد مصرانه این سوال را مطرح کنیم که: آیا بهتر است که امت به نمونه‌ها و الگوهای کاملی چنگ بزند که بُعد شرعی آن را نمایندگی می‌کند و امتداد تاریخی‌اش را تحقق می‌بخشد یا به نمونه و الگوی دموکراسی چنگ بیاورید که از یک گسست فجیع میان نظریه و اجرا رنج می‌برد و از نواقص اجرایی متعددی در سطوح مختلف و در کشورهای مختلف درد می‌کشد؟!

دستاورد سوم: دستیابی به توازن اصلاحی: حرکت آغازیدن از ماده سیاسی در اسلام، یکی از قدرتمندترین ضمانت‌ها برای درک تعادل و توازن در فرایند اصلاحی به شمار می‌رود چرا که ذهنیت برآمده از این میراث معمولاً به همه‌جانبه‌گی، پذیرش امور و دوری از تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی در جانب اصلاحی روی می‌آورد زیرا اسلام، پیوند بسیار مستحکم و درهم تنیده‌ای بین نظام‌های خود برقرار کرده است چنان که هر جانبی از آن با جوانب دیگر، ارتباط تنگاتنگ و انسجام بسیار بالایی دارد طوری که در نهایت، یک بافتار و ساختار را تشکیل می‌دهد که بیان‌گر نگرش اسلامی به جهان و زندگانی است. عبدالوهاب خلاف به این درهم تنیدگی اشاره نموده و بیان داشته است: «عقیده در نیک انجام دادن عبادت تاثیر گذار است و عقیده و عبادت در شکل‌دهی اخلاق، تاثیر گذار هستند و اخلاق در پاسداری از تشریع تاثیر گذار است و تشریع در حمایت از حکومت و شکوه آن تاثیر گذار است و حکومت در حفظ عقاید، عبادات، اخلاق و تشریعات به ایفای نقش می‌پردازد لذا تمامی این امور بر همدیگر تاثیر می‌گذارند و هیچ کدام از آنها بی‌نیاز از دیگری نیست پس بایستی به همه آن‌ها توجه نشان داد اگر که بخواهیم یک زندگانی متکامل و متعادل را آن گونه که الله متعال بدان امر نموده برپای داریم».^{۱۰}

این گفته بر این امر تاکید می‌کند که ماشین اصلاح بر یک چرخ حرکت نمی‌کند بلکه باید چرخ‌های متعددی داشته باشد تا بتواند با انسجام و در راه راست و درست، به حرکت بپردازد و دست‌یابی به انسجام و ایجاد این پیوندی که زندگی را همان‌طور که الله امر فرموده سر و سامان می‌دهد، پیش از هر چیزی بر پایه‌ی درک میراث شرعی و حرکت آغازیدن از آن در مسیر اصلاح استوار است

البته منظورمان از اصلاح شرعی در اینجا: الغای تخصص در هیچ یک از زمینه‌ها نیست و نیز منظورمان جلوگیری از توجه ورزی زیاد به یک جانب و نادیده گرفتن جوانب دیگر نیست، همچنین منظورمان از آن، درخواست برابری میان همه‌ی زمینه‌ها در همه احوال و شرایط در دعوت نیست بلکه منظورمان این است که هر زمینه‌ای، میزان اصلاحی که می‌طلبد را بدان اختصاص داد بدون این که با گفتار یا کردار، زمینه‌های دیگر را بی‌ارزش شمرد یا اهمیت آن را تقلیل داد. زمانی که پروژه اصلاحی، توازن را از دست می‌دهد در حالتی از

منفی گرایی و پوچ گرایی قرار می گیرد و این همان چیزی است که اندیشه‌ی عربی معاصر بدان دچار آمده است لذا اگر به تحلیل پروژه‌های اصلاحی ای بپردازیم که در اندیشه‌ی عربی معاصر ارائه شده است درمی یابیم که از محدودسازی شدید در تصور اندیشه‌ی اصلاح رنج می برد و این امر بدین خاطر است که توازن و تعادل ضابطه مند خود را از دست داده است به همین خاطر، برخی از این پروژه‌ها تصور می کنند که نجات حقیقی به واسطه‌ی اصلاح فرهنگی و فکری صورت می پذیرد و سایر موارد، مهم نیستند، برخی دیگر نیز تصور می کنند که نجات حقیقی به واسطه‌ی اصلاح سیاسی انجام می پذیرد و جوانب دیگر را نادیده می گیرند، برخی نیز زمینه‌های مختلف دیگری را مشخص می کنند اما با اندکی دید وسیع و مداوای آرام برای ما روشن می شود که بنیاد نخست در اصلاح، در واقع توازن بین تمامی زمینه‌ها و جوانب است و این که به هر زمینه‌ای، تلاش و پژوهش و اصالتی که شایسته آن است را بخشید.

گام‌های عملی برای بهره‌برداری از اندوخته سیاسی

میراث سیاسی شریعت، در بردارنده‌ی اشاره‌ای مهم به بازگشت نیکوی نظام سیاسی رانده و وعده دادن صادقانه به آمدن دوباره‌ی آن است چرا که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرموده اند: «نبوت در میان شما تازمانی که خداوند اراده کند باقی است سپس هر زمان که بخواهد آن را برمی دارد و خلافت بر منهج نبوت شکل می گیرد و تا زمانی که خداوند اراده کند باقی می ماند. سپس هر زمان که پروردگار بخواهد آن را برمی دارد سپس پادشاهی به وجود می آید و چنانچه که خداوند بخواهد باقی می ماند و هر زمان که اراده کند آن را برمی دارد. سپس پادشاهی جبری شکل می گیرد تا هر وقت خداوند بخواهد و هر زمان که اراده کند آن را از میان برمی دارد پس از آن، خلافت بر منهج نبوت شکل می گیرد»^{۱۱}.

این خبر، دروازه‌ی امید را در برابر امت می گشاید تا بواسطه‌ی زیبایی نظام اسلامی به سعادت برسد اما از لحاظ عقلی محال است که خلافت رانده بدون تلاش و رنج باز گردد و باز از لحاظ عقلی غیر ممکن است که خلافت نبوت در دنیای واقعیت با وجود جهل مردم به آن و به ویژگی‌ها و تفصیل آن و نیز با وجود اندک بودن آگاهی مردم از آن برپا شود.

تمامی این‌ها امت را وامی دارد که حرص شدیدی برای شناخت ویژگی‌های گفتمان سیاسی در اسلام داشته باشد، مبانی، انواع و درون مایه‌ی آن برایش روشن باشد، توجه گسترده‌ای به اصطلاحات و مفردات آن معطوف بدارد و در دریای آن فرو برود و گنجینه‌های آن را بیرون بکشد.

به نظر من بهره‌برداری از گفتمان سیاسی در شریعت مبتنی بر سه گام است:

گام نخست: گردآوری و تصنیف: اندوخته سیاسی در منابع اسلامی پراکنده است و پروژه‌ای نیامده تا به گردآوری آن مبادرت ورزد و همه را جمع نماید چنان که در قرآن، کتاب‌های سنت اعم از صحیحین، سنن، مسانید، مصنفات و کتاب‌های دیگر حدیث، پراکنده است و نیز در کتاب‌های تاریخ و تراجم (زندگی نامه‌ها)، لذا به میزان زیادی از کاوش و جست و جو نیاز است تا در یک جا جمع آوری شوند درست همانند کاری که فقها در مورد نصوص احکام انجام دادند. پس از جمع آوری، به مرحله‌ی جداسازی صحیح از ضعیف می رسیم سپس مرحله‌ی باب بندی است تا بر اساس باب‌ها و موضوعات، تقسیم و دسته بندی شوند.

کسی که کتاب‌های تالیف شده در فقه سیاست را دنبال می کند روی گردانی ظاهری از استناد به اندوخته شرعی در سیاست و تکیه زیاد بر اجتهاد، تخریج و استنباط شرعی را مشاهده می کند و دکترا حکم مطبوعی، پژوهشی استقرائی انجام داده و از رهگذر آن توانسته است میزان زیادی از حجم میراث سیاسی در شریعت را هویدا سازد و اگر به مقایسه بین آن چه وی جمع آوری نموده و بین آن چه در کتابهای فقه سیاست هست اعم از کتابهای قدیم همچون کتاب ماوردی و ابویعلی یا کتابهای جدید و معاصر، می بینیم که در بین آن‌ها تفاوتی بسیار زیاد در کمیت اندوخته سیاسی ای هست که در بنای تصورات سیاسی، ارائه و مورد استفاده قرار گرفته است و این حال و وضع، یکی از ایرادات منهجی در این تالیفات را برای ما آشکار می کند.

گام دوم: پژوهش و تحلیل: در مبحث ارائه تصویر حقیقی از گفتمان سیاسی در اسلام، فقط گردآوری ماده‌ی سیاسی کافی نیست بلکه نیازمند پژوهشهای علمی عمیقی است که متکی بر مهارتهای تحلیل منهجی بلیغ می باشد و به ساز و کارهای پژوهش فقهی استوار استناد می کند تا بتوانیم به حقیقت گفتمان سیاسی در آن مرحله کامل برسیم و نیز بتوانیم به روشنی، بین جنبه‌ی تشریعی آن و جنبه‌ی اجرایی اش را تمیز دهیم و همچنین ضوابط تشریعی را به شکلی واضح و آشکار معین نماییم.

از اموری که به انجام این پژوهش عمیق در خصوص اندوخته سیاسی کمک می کند: رهایی از گفتمان فرد محور و روی آوردن به دیدگاه جمع محور است زیرا مهم است که پژوهش سیاسی متحول گردد تا به پژوهشی پایه گذار بدل شود که در بردارنده‌ی دیدگاهی جمعی است و این مهم از طریق برگزاری کنفرانس‌ها، نشست‌ها و دورهمی‌های بررسی محور و عهده دار شدن این موضوع از سوی مراکز پژوهشی صورت می پذیرد چرا که منهجیت و روشمندی جمعی به خاطر پیچیدگی واقع و درهم تنیدگی مسائل سیاسی در واقع معاصر ما و افزایش پیوند و تداخل آن‌ها، ضرورتی واقعی شده است طوری که می طلبد از دیدگاه فرد محور رهایی یافت و به دیدگاه جمع محور منتقل شد.

گام سوم: دعوت و آگاهی بخشی: پروژه‌هایی که هدف آن‌ها تغییر ریشه‌ای است به میزان زیادی از دعوت توده‌ی مردم نیاز دارند و نیازمند مقدار فراوانی از بالا بردن حس آگاهی حقوقی به آن و به اهمیت وفایده آن هستند لذا در اصلاح سیاسی کافی نیست که توجه ویژه‌ای به نخبه‌ها داشت یا به اندیشه‌ای محدود در دایره تحصیل کرده‌ها بسنده کرد بلکه می بایست دعوت به توده‌های مردم منتقل شود تا نظری عمومی و دغدغه‌ای مشترک بین همه‌ی اقشار گردد.

و اندوخته‌ی سیاسی در اسلام دارای توانی بالا از تاثیر گذاری و چشم اندازی روشن است که به درجه‌ی بالایی از آگاهی حقوقی می رسد که از رهگذر آن می توان نیرویی را شکل داد که جهت تغییر و تحول واقع بر آن فشار بیاورد.

و در پایان سخن از اندوخته‌ی سیاسی و پس از هویدا ساختن حجم بزرگ آن، اهمیت و کیفیت بالای دستاوردهایش به نظر می رسد که سوال بسیار مهمی در کرانه‌های آسمان اذهان خود نمایی می کند و آن این که: چه کسانی مسئول پنهان سازی اندوخته شرعی و مخفی ماندن تاثیر آن در واقع معاصر هستند؟! و

۱. نحل: ۸۹
۲. نحل: ۴۴
۳. التحریر والتنوير: ۴/۱۰۳
۴. إعلام الموقعين: ۴/۳۷۵
۵. المسند ۱۸۴۳۰
۶. ترمذی: ۲۶۰۰
۷. الطرق الحکمیة ۱۳
۸. الحريات العامة ۲/۱۰
۹. منبع پيشين ۲/۱۱
۱۰. البداية ۹/۶۶
۱۱. علم اصول الفقه ۳۷

نگاهی به سیرت

امام محمد بن اسماعیل بخاری

گردآورنده: عبدالله محمد الأرمکی

بسم الله الرحمن الرحيم
مقدمه

الحمد لله رب العالمین، والعاقبة للمتقین، والصلاة والسلام على نبینا محمد وعلى آله وصحبه أجمعین. اما بعد: در سال ۲۵۶ هجری قمری، در شب عید فطر، امام محمد بن اسماعیل بخاری چشم از دنیا فرو بست، امامی که علما به او لقب امیر المؤمنین در حدیث دادند، و کتاب صحیحش، صحیح ترین مصدر در میان مصادر احادیث نبوی است، و به اجماع علما پس از قرآن کریم صحیح ترین کتاب، کتاب «صحیح بخاری» است.

یکی از اموری که روزانه ذهن مرا به خود درگیر کرده این است که این علما چه کرده بودند، و بین آنان والله چه بود که الله عزوجل چنین توفیقی را نصیبشان فرموده، وقتی به زندگیشان مراجعه می کنم و زندگی آنان را مطالعه می کنم اندکی از این تعجبم کاسته می شود، اما باید گفت که قبولیت محض توفیق الله است و بس.

مناسب دیدم نمایی از زندگی امام بخاری رحمه الله علیه را بر اساس آنچه علما در زندگی نامه او ذکر کرده اند در این مختصر بیاورم. لازم به ذکر است که در اینجا به جوانب تخصصی ایشان در علم حدیث نپرداخته ام، بلکه هدفم آشنایی عموم مردم با زندگی شخصی، نبوغ بالای این بزرگوار، و شناخت زهد و تقوای ایشان بود، از الله عزوجل توفیق اخلاص در گفتار و کردار می خواهم، و صلی الله على نبینا محمد وعلى آله وصحبه أجمعین.

عبدالله محمد الأرمکی
۲۹ رمضان ۱۴۴۱ هجری
موافق با ۲۲ می ۲۰۲۰ م

الْجَامِعُ الصَّحِيحُ

وَهُوَ الْجَامِعُ الْمُسْنَدُ الصَّحِيحُ الْمُنْتَصَرُ
مِنْ أُمُورِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَسُنَنِهِ وَأَيَّامِهِ

لِلْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
أَبْنِ الْمَغِيرَةِ الْجُعْفِيِّ الْبُخَارِيِّ

(۱۹۴ - ۲۵۶ هـ)

ترجمه: بزرگواران و بزرگواران به

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ

أَبْنِ الْمَغِيرَةِ الْجُعْفِيِّ الْبُخَارِيِّ

بِرُوحَانِهِ وَبِقَلَمِهِ وَبِأَمْرِهِ وَبِإِذْنِهِ

لِلْجَمْعَةِ الْأَوَّلَةِ

الأجزاء ۱ - ۲

الأحاديث ۱ - ۱۷۷۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخاری در دامن پدر و مادری نیکوکار

نام او محمد و نام پدرش اسماعیل است. اجداد او به دست یمان جُغفی والی بخارا مسلمان شدند. او در شوال سال ۱۹۴ هجری در شهر بخارا که اکنون در ازبکستان واقع است، به دنیا آمد.

پدر او مردی علم دوست و پرهیزگار بود. بخاری کودک بود که پدرش دار دنیا را وداع گفت. احمد بن حفص می گوید: در وقت وفات اسماعیل بر او وارد شدم، او می گفت: در مالم درهمی از حرام یا درهمی که در آن شبهه باشد نیست.

همیشه به یاد داشته باشیم که روزی حلال انسان ساز است و اثرات آن ماندگار. پدری که آینده‌ی روشنی را برای فرزند خود می خواهد، پاک کردن روزی اولین پایه و اساس در این راستاست.

محمد، یتیم شد و در دامن مادرش بزرگ شد، مادر او نیز بسیار نیکوکار و با تقوا بود، شاید در فضل و شرف مادر او همین بس که شخصیتی را همچون او تربیت کرده است.

در سیرت امام بخاری آورده اند که در کودکی بینایی خود را از دست داد، مادرش سیدنا ابراهیم علیه السلام را در خواب دید، که به او گفت: الله عزوجل به خاطر دعاها و گریه های فراوان تو چشمان پسرت را به او برگرداند. صبح وقتی از خواب بیدار شدند، دیدند که محمد بینا شده است. مادران، قدر دعاها و خود را بدانند، و زبان را جز به خیر در حق فرزندانشان باز نکنند، چه بسا به برکت دعایی از دعاها مادر فرزند سعادتمند گردد.

امام بخاری برادری داشت به نام احمد که نامش در چند جایی از زندگی او آمده است، و بیشتر از او چیزی نمی دانیم، اما همین بس که او برادر امام بخاری است.

در سیمای امام بخاری گفته اند شخصی لاغر اندام، باقدی متوسط بود.

نبوغ بخاری و میل و محبت او به احادیث نبوی

مردان بزرگ از کودکی علامات نبوغ در آنان هویدا است، امام بخاری می گوید: در مکتب خانه بودم که محبت حدیث در قلبم افتاد؛ در آن وقت ده ساله یا کمتر بودم.

او می گوید: در کودکی ام در شهر مرو به مجالس فقها می رفتم، وقتی آنجا می رسیدم به خاطر خردسالی ام خجالت می کشیدم بر آنها سلام کنم، روزی یکی از مربیان از من پرسید: امروز چند حدیث نوشته ای؟ گفتم: دو تا. جمعی که آن جا بودند به من خندیدند. یکی از حاضران گفت: نخندید، که شاید روزی او به شما بخندد.

امام بخاری یازده ساله بود، باری نزد یکی از شیوخ حدیث می شنید، شیخش نام راوی یک سند را به اشتباه گفت، او آن را برای شیخش تصحیح کرد، می گوید: شیخم مرا به این خاطر عتاب کرد. گفتم: به کتابت مراجعه کن در خواهی یافت. پس از مراجعه آن را چنان یافت که بخاری گفته بود.

می گوید: تا ۱۶ سالگی من کتاب های عبد الله بن المبارک و وکیع بن الجراح را حفظ بودم و آراء و اقوال اصحاب رأی را می دانستم. ابوبکر الأئین می گوید: از بخاری حدیث شنیدم وقتی که هنوز یک تار مو در صورت او نبود. از او پرسیدیم: چند ساله ای؟ گفت: ۱۷ ساله. چند تن از دوستان او می گویند: نزد مشایخ بصره حدیث میشنیدیم، و بخاری نیز حاضر بود، او هیچ چیزی نمی نوشت، روزی به او گفتیم: تو میایی چرا چیزی نمی نویسی؟ بعد از ۱۶ روز به ما گفت: خیلی

اصرار می کنید، بیاورید آنچه را نوشته اید، و همه ی آن چه را ما نوشته بودیم او از حفظ خواند. پس از آن نوشته های خود را با حفظ او تصحیح می کردیم.

هم سفر با مادر و برادر برای ادای حج

در ۱۶ سالگی به همراه مادر و برادرش راهی حج شدند، پس از حج مادر و برادرش به بخارا برگشتند، و او برای طلب حدیث در مکه ماند. و این یک فضیلت دیگر برای مادر بخاریست، که برای کسب علم و طلب حدیث، فراق فرزند را تحمل می کند.

سفرهای بخاری در طلب حدیث و زحمات او در این راه

امام بخاری به اکثر مراکز علمی جهان اسلام برای طلب حدیث سفر کردند: بلخ، مرو، نیشابور، ری، بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه، مصر، شام. و در این شهرها از اساتید بسیار حدیث شنید، شیوخی که اکثرشان به امامت و عظمت و نبوغ او شهادت دادند، و چه بسا او را بر خود ترجیح دادند. ایشان می گوید: از ۸۰+ شیخ حدیث شنیدم. بخاری می گوید: وقتی نزد آدم بن ابی ایاس رفتم نفقه ام تمام شد، تا جایی که مجبور بودم تا سه روز از گیاهان تغذیه کنم، و کسی را از این امر با خبر نکردم. روز سوم شخصی آمد که او را نمی شناختم و کیسه ای پر از دینار به من داد و گفت: این را خرج خودت کن. این را به یاد داشته باشیم که برای رسیدن به اهداف بزرگ سختی ها و مشکلات نیز در راه خواهند بود، موفق کسی است که مشکلات را مانع ندانسته بلکه آنان را فرصت بداند.

محمد بن ابی حاتم شاگرد و خادم بخاری می گوید: روزی از او پرسیدم آیا برای حفظ کردن (و تقویت حافظه) دارویی وجود دارد؟ فرمود: برای حفظ کردن چیزی را سودمند تر از این دونه می دانم: همت و تلاش شخص، و پیوسته مراجعه کردن.

انفاق ایشان در راه علم

محمد بن ابی حاتم می گوید: از ابو عبد الله شنیدم که می گفت: هر ماه پانصد درهم به دست می آوردم و آن را در راه طلب علم خرج می کردم.

گفتم: چقدر فرق است بین کسی که اینگونه خرج می کند، و بین کسی که بدون مال است و با علم خویش کسب درآمد می کند. ایشان فرمودند: (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى). آنچه نزد الله است بهتر و ماندگارتر است.

در محضر سخنان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و صحابه (رضی الله عنهم)

محمد بن ابی حاتم و زاق، امام بخاری بود، وقتی چیزی میخواست بنویسد به او املا می کرد و می نوشت. او می گوید: روزی امام بخاری احادیث زیادی را بر من املا کرد، ترسید که شاید خسته شده باشم. به من فرمود: ناراحت نباش، اهل لهو و لعب در حال لهو و لعب هستند، و اهل صناعات در حال صناعت خودشانند، و تجار در حال تجارت خودشانند، و تو بار رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران او نشسته ای.

نبوغ ایشان در محضر اساتید و رجوع اساتید به ایشان

یکی از معروف ترین و مهم ترین شیوخ امام بخاری، امام ابوبکر حمّیدی است، امام بخاری می گوید: در ۱۸ سالگی نزد او آمدم، دیدم با شخصی دیگر در مورد حدیثی بحث و جدال می کنند. وقتی وارد

تصنیف «صحیح بخاری» و روش بخاری در انتخاب هر حدیث

امام بخاری ۱۶ سال مشغول به جمع آوری و تصنیف صحیح‌شان بودند. ایشان می‌گویند: صحیح‌م را در طول ۱۶ سال جمع کردم، و آن را حجتی بین خود و خدایم قرار دادم.

احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد علمای اسلام چنان منزلتی داشت که بیان آن در این مختصر نمی‌گنجد، شاید ذکر این واقعه از امام بخاری در اینجا کافی باشد. ایشان می‌گویند: حدیثی را در کتاب صحیح‌م نیاورده‌ام مگر اینکه قبل از آن غسل کرده، و دو رکعت نماز استخاره خواندم.

از چندین تن از شاگردان بخاری روایت است که: عناوین بسیاری از ابواب صحیح‌ش را بین قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته است، و برای هر کدام دو رکعت نماز می‌خواند.

هزاران تن این کتاب مبارک را از امام بخاری شنیدند، از این میان چند تن از این شاگردان از دیگران سبقت گرفته و روایت‌های آنها به دست ما رسیده که آخرینشان امام محمد بن یوسف قزلباشی است. ذکر یک نکته در اینجا حائز اهمیت است: و آن اینکه امام بخاری همه‌ی احادیث صحیح را جمع آوری نکرده، چون قصد ایشان کتابی مختصر در سنن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، از ایشان نقل است که می‌گویند: احادیث صحیح بسیاری را در کتاب‌م نیاورده‌ام به خاطر عدم طولانی شدن کتاب.

امام ابو جعفر العقیلی می‌گوید: وقتی بخاری کتاب صحیح‌ش را به اتمام رساند، آن را بر شیوخش: علی بن المدینی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین و دیگران عرضه نمود، همه‌ی آنان به صحت این کتاب شهادت دادند مگر در چهار حدیث، که در این چهار حدیث نیز حق با بخاری است و همه‌ی آنها صحیح‌اند.

امام بخاری کتاب مهم دیگری نیز دارد به نام تاریخ‌الکبیر که در ۹ جلد به چاپ رسیده است، می‌گویند: در ۱۸ سالگی این کتاب را در کنار قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب‌های مهتابی نوشتم.

خشوع امام بخاری در نماز

محمد بن ابی حاتم می‌گوید: روزی محمد بن اسماعیل به باغی دعوت شد؛ پس از نماز ظهر، شروع به خواندن نماز سنت کرد، وقتی نمازش را به پایان رساند، گوشه‌ی لباسش را بلند کرد و به یکی از همراهانش گفت: ببین زیر لباسم چیزی است که مرا اذیت می‌کند؟ دیدیم که زنبوری است که ۱۶ یا ۱۷ جای او را نیش زده بود و جای نیش‌هایش ورم کرده بود. یکی از حاضرین به او گفت: چرا با اولین نیش زنبور نماز را قطع نکردی؟ گفت: در حال خواندن سوره‌ای بودم و خواستم آن را تمام کنم.

عادت امام بخاری در نماز شب

نماز شب عادت بندگان صالح خداست، و یکی از برنامه‌های جدای نشدنی از اعمال سلف و علمای امت می‌باشد، امام بخاری نیز اینگونه بود، محمد بن ابی حاتم می‌گویند: ابو عبد الله بخاری در سحرگاهان ۱۳ رکعت نماز می‌خواند.

احترام ایشان به مسجد

محمد بن ابی حاتم می‌گویند: روزی در فربر در مسجد نشسته بودیم دیدم خاشاک کوچکی بر روی ریش اوست، آن را از ریش ایشان پاک کردم می‌خواستم در مسجد بیاندازم. فرمودند: بیرون

شدم امام حمیدی گفت: آمد آن که بینمان قضاوت می‌کند. آن حدیث را بر من عرضه کردند، و دیدم حق با حمیدی است، حق را به او دادم. ابو حامد اعمشی می‌گوید: در تشییع جنازه‌ای دیدم که محمد بن یحیی الذهلی (شیخ بخاری) از او درباره‌ی اسامی روات و علل احادیث می‌پرسد.

روزی شخصی از قتیبة بن سعید سؤالی پرسید که ناگهان امام بخاری از در وارد شد، قتیبة به آن شخص گفت: بیا که احمد بن حنبل و علی بن المدینی و اسحاق بن راهویه آمد، الله عز و جل همه‌ی آنان را برای تو اینجا آورد. و اشاره به امام بخاری کرد.

امام بخاری می‌گوید: خود را از نظر علمی و شناخت حدیث نزد هیچ کس کوچک ندیدیم مگر نزد علی بن المدینی. وقتی این سخن به گوش علی بن المدینی رسید، گفت: به حرفش گوش ندهید، او اصلاً مثل خود ندیده است.

یکی از شیوخ بخاری عبد الله بن منیر نام دارد، امام قزلباشی شاگرد بخاری می‌گوید: دیدم که از بخاری حدیث می‌نویسد، و از او شنیدم که می‌گفت: من شاگرد بخاری هستم.

امام دارمی یکی از شیوخ بخاری است، روزی درباره‌ی حدیثی از او سؤال شد، و گفته شد که بخاری این حدیث را صحیح دانسته. امام دارمی گفت: محمد بن اسماعیل از من آگاه‌تر است.

این تعداد بسیار اندکی از اعتراف شیوخ و اساتید بخاری به علم و دانش اوست، به این تعداد اکتفا کردم برای آشنایی خوانندگان با شخصیت ایشان، و این که ماهیت کار کسانی که بی‌پروا و بدون تخصص، به بهانه اینکه بخاری هم بشر بوده و اشتباه می‌کرده احادیث صحیح او را رد کنند، آشکار شود.

مجالس حدیث امام بخاری

امام بخاری به هر شهری که وارد می‌شد اهل علم و حدیث از او می‌خواستند که مجالس قرائت و املائی حدیث برایشان برپا کند، و در هر مجلس هزاران نفر شرکت می‌کردند.

صالح بن محمد جزرة می‌گویند: محمد بن اسماعیل در بغداد مجلس داشت، و در مجلس او بیش از ۲۰ هزار نفر شرکت می‌کردند. این یک مجلس از مجالس بخاری است، تعداد حاضرین شاید از آمار بسیاری از دانشگاه‌های معتبر جهان بیشتر باشد.

نصیحتی ماندگار جرقه ای برای تصنیف «صحیح بخاری»

امام بخاری تصنیف صحیح‌ش را با نصیحتی ماندگار از شیخ اسحاق بن راهویه آغاز کرده بود، می‌گویند: نزد اسحاق بن راهویه بودیم، ایشان گفت: ای کاش کتابی مختصر در احادیث صحیح سنن رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع آوری می‌کردید. او می‌گوید: پس از آن در قلبم افتاد و شروع به جمع کردن احادیث صحیح نبوی کردم.

و اینگونه است نصیحت!! چه بسا نصیحت‌های کوتاه و گذرا اثری در شنونده گذارد که زندگی و راه او را تغییر دهد، و چه بسا تاریخ‌ساز باشد، و در تاریخ اسلامی از این نصیحت‌ها بسیار است.

در روایت دیگری آمده است که بخاری می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که روبروی او هستم و با باد زنی بر او باد می‌زنم. یکی از معترنین به من گفت: تو دروغ را از رسول الله صلی الله علیه وسلم پاک می‌کنی. و این سبب شد من شروع به تصنیف صحیح کنم.

مسجد بریز.

در روایتی دیگر از علی بن محمد بن منصور روایت است که می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: در مجلس ابو عبد الله بخاری بودیم، شخصی خاشاک کوچکی را از ریش او بلند کرد و بر روی زمین انداخت. دیدم که ایشان در طول مجلس نگاهی به آن خاشاک کوچک و نگاهی به مردم می کردند، وقتی مردم حواسشان نبود دیدم که دستش را دراز کرد و آن خاشاک را از زمین مسجد بلند کرد و در آستین خود گذاشت، وقتی از مسجد خارج شد آن را بیرون آورد و بیرون انداخت.

یکی از عادت های امام بخاری در طول شب

محمد بن ابی حاتم می گوید: وقتی در سفر بودیم که با امام بخاری در یک اتاق بودیم در طول شب ۱۵ تا ۲۰ بار از خواب بر می خواست و چراغ روشن می کرد، و احادیثی را می نوشت و سپس چراغ را خاموش می کرد و می خوابید. و مرا بیدار نمی کرد، از او پرسیدم: چرا مرا بیدار نکردی. می گفت: تو جوانی و نمی خواهم خوابت را خراب کنم.

این داستان در برگیرنده دو نکته است: اول اینکه انسان سعی کند اگر فکر یا ایده یا خاطره ی خوبی به ذهنش آمد، یا نکته ی مهمی را شنید، یا فایده ی علمی را از کسی کسب کرد، برای دوری از فراموشی آن را بنویسد. و دوم مراعات حال جوانان در امور مختلف زندگی، و مقایسه نکردن آنان با بزرگسالان و کهنسالان.

عادت ایشان در ماه مبارک رمضان

مُسَبِّح بن سعید شاگرد او می گوید: او در رمضان در طول روز یک ختم و در نماز شب پس از تراویح، هر ۳ شب یک ختم می کرد. مقسم بن سعد می گوید: از اولین شب رمضان دوستان و شاگردان او می آمدند و تراویح را به امامت او می خواندند. در هر رکعت بیست آیه می خواند تا اینکه قرآن را ختم می کرد. و در وقت سحر در هر سه شب یک بار قرآن را ختم می کرد.

امادر روز ایشان یک ختم می کردند، و ختم خود را نزدیک افطار قرار می داد، و می گفت: در وقت هر ختم یک دعای قبول شده وجود دارد.

حفظ زبان و پرهیز از غیبت کردن

بکر بن مُنیر می گوید: از ابو عبد الله بخاری شنیدم که می گفت: امیدوارم الله را در حالی ملاقات کنم که به خاطر غیبت کردن کسی مرا محاسبه نکند.

همچنین می گوید: از وقتی دانستم که غیب به ضرر غیبت کننده است غیبت نکردم.

در آخرت من دشمن ندارم

این کلام امام بخاری است، و چه مهم است که هر کدام این سؤال را از خود پرسیم که آیا در روز قیامت ما دشمن یا دشمنانی داریم یا خیر؟ محمد بن ابی حاتم و راق او می گوید: از او شنیدم که می گفت: در آخرت من دشمنی ندارم.

و این بدین معناست که از خود مطمئن بودند که کسی را نیاز رده یا اگر رخ داده او از ایشان طلب بخشش کردند. به این داستان توجه کنید و ببینید چگونه بزرگانمان چگونه بودند.

محمد بن ابی حاتم می گوید: از او شنیدم که به ابو معشر الضریر می گوید: مرا حلال کن. ابو معشر گفت: به خاطر چه؟ بخاری گفت: روزی حدیثی را روایت کردم و به تو نگاه کردم و تو از حدیث خوشتر آمده و سر و دستت را تکان می دادی، و من به خاطر این کار تو لبخند زدم. ابو معشر گفت: حلال باد والله تو را مورد رحمت خویش قرار دهد.

دوری از حق الناس و جلب رضایت صاحبان حق

امام بخاری تیر انداز بسیار بسیار ماهری بود، شاگرد او می گوید در طول چند سالی که با او بودم جز یکی دو بار ندیدم که تیرش به خطا برود.

محمد بن ابی حاتم می گوید: در فَرَبَر بودیم، روزی در نزدیک رود ابی، تیر اندازی می کردیم، در حال تیر اندازی یکی از تیرهای بخاری به پایه ی پلی چوبین برخورد که بر روی جوی آب بسته بود، و قسمتی از آن از هم گسست. وقتی این اتفاق افتاد ایشان تیر اندازی را رها کرد، و گفت: برگردیم. وقتی به خانه رسیدیم به من فرمود: از تو درخواستی دارم.

گفتم: دستور تو طاعت است. فرمود: حاجت مهمی است. و به کسانی که با من بودند نیز گفت: با ابو جعفر بروید و به او کمک کنید. گفتم: چه حاجتی؟ گفت: حتماً آن را انجام می دهی؟ گفتم: بله بر سر و چشم.

گفت: برو نزد صاحب این پل و به او بگو: ما این کار را کرده ایم و اجازه می خواهیم که آن را تعویض کنیم یا قیمتش را از ما بگیری، و ما را به خاطر اینکار حلال کنی.

ما نزد صاحب آن پل آمدیم، او گفت: به ابو عبد الله سلام برسان، و به او بگو: حلال باد، و همه ی ثروت من فدای تو باد.

وقتی این خبر را به امام بخاری رساندم بسیار شادمان گشت و چهره اش شادان شد. و به خاطر این کار آن روز ۳۰۰ درهم صدقه داد و نزدیک به ۵۰۰ حدیث برای غریبان خواند. داستانی دیگر:

عبد الله بن محمد الصارفی می گوید: در خانه ی بخاری بودم که کنیز کی خواست وارد خانه شود، پایش به جوهری که در جلو امام بخاری گذاشته بود خورد، امام بخاری از روی اعتراض و ظاهراً با کمی عصبانیت به او گفت: چطور راه می روی؟ کنیز ک جواب داد: وقتی راه نیست چطور راه بروم؟ امام بخاری گفت: برو که تو را آزاد کردم. بعدها از او پرسیدم که آن کنیز ک تو را خشمگین کرد، گفت: اگر او مرا خشمگین کرد، من نیز با کاری که کردم خودم را راضی کردم.

این چیزی است که به ما سود می رساند

این کلام امام بخاری است وقتی خودشان در ساخت بنایی عام المنفعه کمک می کردند. محمد بن ابی حاتم می گوید: در فَرَبَر بودیم و امام بخاری در حال ساخت رباطی بود، افراد زیادی جمع شدند برای کمک کردن به ایشان، و او خودشان خشت ها را جابجایی کرد، به او می گفتم: شما استراحت کن دیگران هستند به جای شما کار میکنند. فرمودند: این چیزی است که به ما سود می رساند.

سه صفت از صفات ویژه امام بخاری

حسین بن محمد سمرقندی می گوید: محمد بن اسماعیل در کنار

توجه او به آخرت

محمد بن ابی حاتم می گوید: یکی از دوستان امام بخاری باغی داشت. روزی ایشان را به باغش دعوت کرد، و ما همراه او رفتیم. باغ بزرگ و قشنگی بود و رودی از زیر آن جاری بود، و متوجه شدیم که گویا صاحب باغ به باغ خود بسیار می نازد و به آن بسیار خرسند است. او از امام بخاری پرسید: یا ابا عبد الله نظر تان درباره ی باغ چیست؟ ایشان گفت: این زندگی دنیا است.

خواب های نیکو برای امام بخاری

فَرَبْرُی راوی صحیح او می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم، از من پرسید: به کجای می روی؟ گفتم: نزد محمد بن اسماعیل بخاری. فرمود: از طرف من به او سلام برسان. نجم بن فضیل می گوید: در خواب دیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال رفتن و محمد بن اسماعیل پشت سر او حرکت می کند، و پای خود را در جای پای رسول الله صلی الله علیه وسلم می گذارد.

عبد الواحد بن آدم الطواوسی می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که همراه با تنی چند از صحابه اش در جایی ایستاده اند بر او سلام کردم، جواب سلام را داد. گفتم: یا رسول الله برای چه اینجا ایستاده ای؟ فرمودند: منتظر محمد بن اسماعیل هستیم. چند روزی از این خواب نگذشت که خبر وفات محمد بن اسماعیل بخاری برایم آوردند که در همان وقتی بوده که من رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم.

وفات امام بخاری

امام بخاری در شب عید فطر سال ۲۵۶ هجری در سن ۶۲ سالگی دنیا را وداع گفت، و پس از نماز ظهر روز عید فطر دفن شد. عبد القدوس بن عبد الجبار سمرقندی می گوید: محمد بن اسماعیل برای دیدار با خویشاوندانشان به روستای خر تنگ آمد، روستایی در نزدیکی سمرقند. شبی شنیدم که در نماز شبش دعا می کرد: یا الله دنیا با این فراخی بر من تنگ آمده است، مرا نزد خود ببر. به یک ماه نرسید که در روستای خر تنگ وفات یافت. و قبر او نیز در آنجا است. محمد بن ابی حاتم می گوید: وقتی او را دفن کردیم از قبر او بویی خوشبو تر از بوی مسک بلند شد، تا چندین روز این بو ادامه داشت به گونه ای که مخالفین او نیز به خود آمدند و برخی از آنان بر سر قبر او آمدند و از آن ظلم ها و تهمت هایی که به او زده بودند توبه کردند. این بود گزیده ای از اخبار و داستان های زندگی امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمه الله، امیدوارم مورد استفاده قرار گیرد، و الگویی برای سنت دوستان باشد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین، والحمد لله رب العالمین.

۱. برخی مصادر در سیرت امام بخاری: تاریخ بغداد اثر خطیب بغدادی. تاریخ دمشق اثر ابن عساکر. سیر أعلام النبلاء اثر امام ذهبی. هدی الساری اثر ابن حجر.

صفت های بسیار سه صفت ویژه داشت: کم سخن بود، و به آنچه نزد مردم بود طمع نمی داشت، و به امور مردم خود را مشغول نمی کرد بلکه همه ی مشغولیتش علم بود.

یکی از داستان هایی که در باب قناعت از او آمده این است. بکر بن منیر می گوید: از بخارا کالاهایی را برای بخاری فرستادند، بعضی از تجار نزد او آمدند و گفتند ما به پنج هزار درهم آن را می خریم. او گفت امشب بروید. فردای آن روز تجار دیگری آمدند و آن را به ده هزار درهم خریدند. ولی گفت: من نیت کردم که آن را به آنان که دیروز آمدند بفروشم.

مکانت و منزلت علم و عالم نزد امام بخاری

بکر بن منیر می گوید: امیر خالد بن أحمد الذهلی والی بخارا به امام بخاری نامه ای نوشت که کتاب صحیح و تاریخ را بیاور تا از تو بشنوم. امام بخاری به فرستاده ی حاکم گفت: من علم را خوار و ذلیل نمی کنم و آن را به در خانه های مردم نمی برم. اگر نیاز به علم داری به مسجد یا به خانه ام بیا. و اگر خوشت نیامد بدان که تو سلطانی، و قدرت داری مرا از مجلس منع کن تا روز قیامت نزد الله عذر داشته باشم. در روایت دیگری آمده که حاکم بخارا به او نامه نوشت که بیا و کتاب تاریخ و صحیح خود را برای فرزندانم بخوان، امام بخاری قبول نکرد، سپس پیغام فرستاد که حداقل در مسجد یا خانه ات مجلسی خاص برای فرزندانم بگذار، این را نیز نپذیرفت و گفت: برای من همه یکسانند و من کسی را از دیگری متمایز نمی کنم.

دینم را به دنیا نمی فروشم

محمد بن ابی حاتم می گوید: بخاری مال زیادی را از پدرش به ارث برد، و آن را به کسی می داد که با آن تجارت کند. شخصی ۲۵ هزار درهم به او بدهکار بود و در خوارزم متواری شده بود، عده ای از دوستان او به او گفتند: نامه ای به حاکم بنویس و از او کمک بخواه.

ایشان فرمودند: اگر نامه ای را از آنان گرفتم، آنان نیز طمع نامه ای دیگر از من می کنند، و من دینم را به خاطر دنیا نمی فروشم. محمد بن ابی حاتم می گوید: ما بدون خبر دادن به او از حاکم وقت خواستیم که نامه ای به والی خوارزم بنویسد تا آن شخص را دستگیر کند.

پس از چند روز وقتی بخاری از این کار ما با خبر شد بسیار ناراحت و عصبانی شد، و گفت: از من بر خودم مهربان تر نباشید. سپس نامه ای نوشت به حاکم خوارزم و نامه ای به دوستانش در خوارزم که با آن شخص جز به خوبی رفتار نکنند، و می گویند در نهایت با بدهکارش قرارداد بست که سالانه ۱۰ درهم فقط به او بپردازد، در حالیکه بدهکاری او ۲۵ هزار درهم بود.

اغتنام عمر در طاعت الله عزوجل

از اشعار امام بخاری درباره غنیمت شمردن فرصت های عمر، این دو بیت شعر است:

اغتَنِمْ فی الْفَرَاغِ فَضْلَ رُكُوعٍ ... فَعَسَى أَنْ یَكُونَ مَوْتُكَ بَعْتَهُ
كَمْ صَحِیحٌ مَاتَ مِنْ غَیْرِ سَقَمٍ ... ذَهَبَتْ نَفْسُهُ الصَّحِیحَةُ فَلْتَهُ
وقت فراغت را با نماز و نوافل غنیمت شمار، که شاید مرگت ناگهان بیاید. چه بسیار انسان های سالمی که بدون بیماری به ناگاه روح او از بدنش خارج شده و از دنیا رفتند.



لیبرالیسم ناقص الخلق

نویسنده: شیخ عبدالعزیز طریقی

لیبرالیسم شرقی، لیبرالیسمی ناقص و ناکامل است و این به سبب اختلاف اسلام با دیگر ادیانی است که به نام عقل در برابرش قد علم کرده است، چرا که خالق ماده و فرستنده دین که حفظ آن را تکفل کرده یکی است و تعارضی با وحی صحیح صریح ندارد و بسیاری از مسلمانان که پس از مدتی همدم شدن با لیبرالیسم و استفاده از همان ابزار و اصطلاحات و معانی که غربیان با آن به رویارویی با دین خود برخاسته‌اند، به اسلام بازگشته‌اند، خود را در برابر یک رویارویی متفاوت با دیگران می‌بینند، در نتیجه به سبب وضوح حکمت‌ها و علت‌های شرعی در بسیاری از احکام الهی به تدریج دست از برخی رفتارهای خود می‌کشند.

همچنین تفاوت میان بسیاری از سیاست‌های حکومت‌های شرقی با دیگر حکومت‌ها در اختلال منظومه فکری لیبرالیسم مؤثر است. این حکومت‌ها هر چیزی را که قدرت و ثروت آن‌ها را به خطر بیندازد رد می‌کنند و هر آنچه غیر از آن است را می‌پذیرند، مانند پذیرش آزادی‌ها در زندگی و رفتارهای اجتماعی مردم و این برای راضی نگه داشتن غرب قدرتمند از طریق اجبار مردم به این اندیشه - ولو نصفه نیمه - است، و برای اثبات پیروی اجتماعی از غرب و لوبه قیمت نقض اصول و فروع دین باشد تا به این ترتیب غرب از نظام سیاسی [غیر لیبرال] آنان چشم پوشی کند تا جایی که آزادی‌های افراد در برخی از کشورهای اسلامی به حدی رسیده که از غرب فراتر رفته و مبارزه علیه اسلام با همه انواع سرکوب دنبال می‌شود، در نتیجه لیبرالیسم شرقی بر گه‌ای است دارای دو صفحه؛ صفحه‌ای آشفته و صفحه‌ای درست و بسیاری از کسانی که تابع این اندیشه‌اند در حالتی از ناآرامی میان آنچه بدن باور دارند و مجال اندکی که اجازه داده شده تا عقل در آن حرکت کند در حیرت به سر می‌برند. هر یک از این کشورها از نظر پذیرش این اندیشه با دیگری متفاوت است، اما با این حال در پذیرش آن و لوبه تغییر تدریجی زندگی اجتماعی مردم، اتفاق نظر دارند و این به دو سبب است:

نخست: بسیاری از رفاه‌زندان و صاحبان نفوذ و رؤسای طول تاریخ اهل خوش‌گذرانی و غرایز بوده‌اند و هر کس بر صفت و اخلاقی باشد غالباً دوست دارد دیگران نیز هم‌شکل او شوند حتی اگر در دل به اشتباه خود معترف باشد. دوست داشتن «مشاکله» امری است فطری که بیشتر در امور خطا خودنمایی می‌کند، زیرا حسد باعث می‌شود بسیاری از مردم دوست نداشته باشند دیگران در یک امر سودمند همانند آن‌ها باشند، اما در مورد شر قضیه برعکس است. الله تعالی می‌فرماید:

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا^{۲۱}

(و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوش‌گذرانان را و می‌داریم تا در آن به انحراف بپردازند و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد و پس آن را زیر و رو کنیم).

دوم: آن‌ها این را به عنوان راه حلی میانه در برابر آن دسته از حاکمان مستبد غرب می‌بینند که پذیرش این ایده را به اجبار بر مردم تحمیل می‌کنند، اگر چه این راه حل به روش تدریجی باشد؛ از نظر بسیاری از حاکمان سرزمین‌های اسلامی و بنابر نگاه دنیابین آن‌ها، در میان دوزیان، این زیان کمتری دارد و بهتر از پذیرش لیبرالیسم در امر سیاست و حکومت است، در نتیجه بسیاری از آنان حفظ قدرت و حکومت را بر حفظ دین ترجیح می‌دهند و این روش بسیاری از سلاطین زمین است که حق را می‌شناسند و دانسته تیر کش می‌گویند زیرا گمان می‌کنند که اعتراف به حق باعث زوال ملکشان می‌شود، پس سلطان ماده را بر سلطان دین و حکم خداوند مقدم می‌دارند. این همان چیزی بود که باعث شد امپراتور روم از پیروی پیامبر مان محمد - صلی الله علیه و سلم - سر باز زند هر چند به پیامبری او باور داشت. بسیاری اوقات قدرت هوای نفس یک نفر بر بهره همه خلق برتری می‌یابد و مستی جاه و مقام، انسان را از مراقبت الهی غافل می‌سازد و عقل را از داور عادلان و انصاف ورزی در حق دیگری باز میدارد. یکی از فرماندهان نظامی عرب که با استعمارگران آمریکایی در اشغال عراق همکاری کرده بود درباره حکم و سر نوشتش از من پرسید؛ او گزارشی را برای آمریکایی‌ها آماده کرده بود که بر اساس

آن محاصره اقتصادی عراق را [برای سقوط حکومت آن کشور] ناکافی دانسته بود زیرا عراق دارای نوعی خودکفایی از نظر غذا و آب و مایحتاجش بود، بنابراین [به این نتیجه رسیده بود که] جز با حمله نظامی و اشغال از پای در نخواهد آمد. وی پس از رفتن مستی طمع و دنیاخواهی، می‌گفت: این همان چیزی است که خداوند به سببش مرا به دوزخ خواهد انداخت، مگر آن که رحمتش شامل من شود. با این حال هیچ گناهی برای الله آن قدر بزرگ نیست [که رحمتش را شامل آن نسازد] اما لازم است که اندازه توبه، به اندازه گناه باشد. این همان کاری است که اندیشه مادی گرا با حق و وجدان می‌کند؛ اندیشه‌ای که افسار هوای نفس را در برابر سلطه عقل، آزادی کامل می‌دهد و اگر این دروازه در زندگی مردم گشوده شود در یک حد متوقف نمی‌شود و اگر از سیاست آغاز کند ناگزیر به اقتصاد و زندگی مردم می‌رسد و اگر از زندگی مردم آغاز شود قطعاً به سیاست و حکومت داری هم می‌رسد.

این لیبرالیسم ناقص الخلقه در سایه سیاست شرقی بالید و رشد یافت و گفتمان‌هایی پدید آمد که برای لیبرالیسم اما به نام‌هایی دیگر و به نام شرع و کتاب و سنت پایه ریزی کرد و مکاتبی فکری ظهور یافت که به نام تجدید دین و مدرن سازی آن به «این زمانی سازی» اجتماعی فرا خواندند. سیاست‌های حکومت نیز با ابراز این اندیشه و محدود سازی دیگران به یاری این دعوت شتافتند، هر چند هر یک اهداف خود را در سر داشتند.

بسیاری از «شرقی‌ها» بی‌که به لیبرالیسم فرامی‌خوانند نقدهای وارده به این مرام را می‌خوانند و سپس منتقدان را به عدم فهم لیبرالیسم متهم کرده می‌گویند: «این لیبرالیسم من نیست» که البته او با خودش صادق است زیرا وی آن چه را نیاز داشته از لیبرالیسم گرفته و باقی مانده‌اش را یا ندانسته یا خودش را به ندانستن زده و خودش را قانع کرده که همین‌ی که به آن رسیده لیبرالیسم است و سپس به مبارزه با بسیاری از رفتارها و لوازم آن پرداخته، گاهی - اگر دین دار باشد - دین او را به سمت خود می‌کشد و اگر نگاهی قبیله‌ای داشته باشد، گاه قبیله او را به سمت خود می‌کشد و گاهی قوانین و دستورات قاطع پادشاهان و همچنین عرف و عادت مردم، در نتیجه آن چه هوای نفس و دلخواهش به اضافه آن چه حکومت مستبد به او اجازه داده و آن عرف‌ها و سنت‌ها و بخش‌هایی از دین که توانسته نادیده بگیرد را در ذهن خود [به عنوان لیبرالیسم] می‌پذیرد و باقی مانده را تا وقتی که می‌داند عملی نیست و با آن به مرادش نمی‌رسد، گوشه‌ای می‌گذارد.

پذیرندگان لیبرالیسم با آن به مثابه یک پیراهن گشاد رفتار می‌کنند، برخی کاملاً آن را پوشیده‌اند، برخی به وارد کردن دست خود در آستین این پیراهن اکتفا کرده‌اند و برخی آن را بر گردن خود انداخته‌اند و برخی آن را دور خود پیچیده‌اند و این‌ها بر حسب پس زمینه‌های فکری و عقیدتی و همچنین موانع طبیعی و فضای فکری و موانع جامعه و سیاست است. برخی نیز این پیراهن را بر عکس پوشیده‌اند و همه ادعای کنند آن چه [به هر شکل] پوشیده‌اند پیراهن لیبرالیسم است و [آن چه می‌گویند] از نظر عقلی و تئوریک برگرفته از لیبرالیسم است و هر یک در گفته خود صادق است، اما در حقیقت به قسمت‌هایی از لیبرالیسم ایمان آورده و به قسمت‌هایی کفر ورزیده‌اند و بزرگترین اشتباهی که ممکن است هر یک از آنان مرتکب شود این است که گمان کنند روش او همان لیبرالیسم است و روش دیگران ربطی به او ندارد و بلکه ربطی به لیبرالیسم ندارد و هر

کس نقدی را متوجه این اندیشه کند و با آن روبرو شود در حقیقت معنای لیبرالیسم را ندانسته و به درستی در کش نکرده اند و این گونه اصول لیبرالیسم و نمونه های پیاده شده آن در طول قرن ها و حدی که نظریه پردازان لیبرال بر آن اتفاق نظر دارند را نادیده می گیرد. کسی که از لیبرالیسم آن آزادی مورد نظر خودش را می گیرد و از دیگر رفتارهایی که لیبرال ها بر آن اتفاق نظر دارند و بر اساس آن اصطلاح لیبرالیسم را ریشه شناسی می کنند برائت می جوید، مانند کسی است که از «اسلام» صرفاً معنای سلامت و تسلیم را می گیرد و اسلام را بر اساس همان معنایی که گرد این مفهوم می چرخد تفسیر می کند و دیگر قواعد و ثوابت و نصوص برایش مهم نیست و آن را بیگانه از اسلام می داند. یک شخص بر حسب فهم خود حق تفسیر اصطلاحات و حقایق و معانی آن را ندارد و تا وقتی که پیراهنی که نمی داند چپ و راست و داخل و بیرونش کجاست را به تن دارد حق ندارد به منتقدان یک مفهوم اعتراض کند.

منظور از لیبرالیسم آن چیزی است که مجموعه نظریه پردازانش بر معنای آن اتفاق نظر دارند، و گر نه آنان به [مرجعی والا به عنوان] مُشَرَع و مقدس باور ندارند و برخی از نظریه پردازان گروهی از آنان با گروهی دیگر متفاوت است، برای مثال برخی از تصورات جان استوارت میل با تصورات جان لاک و روسو متفاوت است.

بسیاری از لیبرال ها نمی دانند چه مقدار از یک اندیشه را بر دوش گرفته اند و لوازم گفتاری و رفتاری آن چه پذیرفته اند چیست. دغدغه آنان صرفاً رسیدن به یک باور عریض و طویل است که فعل خاصی از آن به دست می آید، اما در آن لحظه حواسشان به لازمه های آن فکر نیست، مانند کسی که گنبدی عربی می سازد تا در یک گوشه کوچک از آن بنشیند.

مانند این کسی است که یک پایه و اساس ثابت ندارد و در یک حال بر حسب مصلحت شخصی خود یک چیز و ضد آن را می پذیرد، مانند کار بسیاری از حکومت ها و پادشاهان و سازمان ها و رسانه ها که برای خود هر گونه ستمگری و دروغ گویی در حق مخالفان را روا می بینند حال آن که این با قواعد و مبانی لیبرالیسم در تضاد است اما آنان از لیبرالیسم جز به اندازه نیاز خود بر نمی دارند، نه آن که لیبرالیسم بخشی از خواسته های نفسانی آنان را که در توافق با آن نیست برداشته و منضبط سازد، و هر گاه یکی از آنان عبارتی بگوید که او را به لیبرالیسم نزدیک می سازد عبارتی دیگر نیز می گوید که او را به همان جای قبلی بازمی گرداند، زیرا کارهای آنان محدود به افکار و باور ها و لوازمی است که نفس می خواهد.

سخن درباره لیبرالیسم، مستلزم نظر در حقیقت عقل است که آن را قانون گذار و داور می دانند و همچنین نگاه به نتایج آن در زندگی بشر. ما یک گونه بشری خاص با عقل و ماده و طبیعتی استثنایی نیستیم، اما این که در جستجوی آن چه یک نفر می خواهد عقل دیگران را بجویم هرگز به معنای ریشه یابی اندیشه ها نیست بلکه دریایی است از شهوت ها که ساحلی ندارد.

هر چند لیبرالیسم به عدم ریشه شناسی و قاعده سازی عقلی و ترسیخ آشوب فکری از طریق آزاد گذاشتن بیان و کردار و عقاید افراد فرامی خواند، با این حال وجود اندیشه ای که نتوان برایش چارچوب و ضابطه ترسیم کرد قابل تصور نیست، اما ممکن است دایره این قاعده گذاری و ضابطه گذاری آن قدر وسیع شود که بتوان تحت یک اندیشه، انواعی بی شمار قرار داد و هر خطای فکری - اعتقادی که در تاریخ رخ داده و خداوند به سوی صاحبانش پیامبری فرستاده و کتابی فرو فرستاده و به سبب آن مجازاتی نازل شده تحت دایره قانون

گذاری عقلی لیبرال و زیر اصول آن طبقه بندی می شود و به مثابه پلی است برای رسیدن به آن، و همه احکام الهی که خداوند و پیامبرانش با آن به مقابله با این اندیشه ها برخاسته اند از نگاه مادی لیبرال نوعی نوعی تندروی و سرکوب آزادی ها است و کسی به غیر از این باور ندارد مگر آن که نمی داند لیبرالیسم چیست.

آزادی جنسی همان چیزی بود که قوم لوط به آن باور داشتند و در این بنیان گذاری به اوج رسیدند و کامجویی مردان از مردان به عرف آنان تبدیل نشده بود مگر آن که پیش از آن کامجویی از زنان و سکس مقعدی با آنان عادی شده باشد و این رفتار شاذ در بازارها علنی شده و دیگر مخفی نبود؛ الله تعالی می فرماید:

أَتُنْكَرُ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ ۚ
أَيَا شِمَا بَا مَرْدَاهُ مِي آمِيزِيدُورَاهُ [تولد و تناسل یا راه مسافران]
را قطع می کنید و در محافل خود پلید کاری می کنید؟

یعنی این فحشای شاذ و بی سابقه را علنی انجام می دهید، اما این پدیده آن قدر شایع و عادی شد که منکرانش یعنی خانواده لوط به گروهی اقلیت تبدیل شدند، از همین روی الله تعالی درباره حال دو گروه می فرماید:

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ۚ
(ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید، زیرا آنان کسانی اند که به پاکی تظاهر می کنند).
که چنین درخواستی ممکن نیست مگر از سوی یک گروه اکثریت درباره اقلیت.

همه چیزی که اصحاب این میل امروزه خواهانش هستند این است که جامعه آنان را مجبور به مخفی کردن میلشان نکند و آنان را مردمی بدانند که از دایره عقل و عادات روا خارج نشده اند و میل آنان به این گرایش شاذ، همانند میل یک مرد به زنان سفید پوست یا سیاه پوست است.

آزادی اقتصادی نیز همان چیزی بود که قوم شعیب خواهانش بودند؛ این که هر فرد هر طور که دوست دارد با اموالش داد و ستد کند بدون آن که از سوی دین یا حکومت مورد امر و نهی قرار گیرد؛ پروردگار متعال می فرماید:

قَالُوا يَا شَعْبِیْ أَصَلَا تُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَنْزِلَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَأَنْ نَفْعَلَ فِي
أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَا أَنتَ الْحَلِیْمُ الرَّشِیدُ

(گفتند: ای شعیب، آیا نماز توبه تو دستور می دهد که آن چه را پدران ما می پرستیده اند را کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه ای!)

یعنی: آن چه تو آورده ای محصول یک عقل صحیح کامل نیست، و این نوع از آزادی همان لیبرالیسم اقتصادی است که امروزه خواهان آنند، اگر چه اصطلاحات و شعارها و زمانه یکی نیست.

آزادی دینی همان چیزی بود که کفار قریش به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - پیشنهاد کردند و آن هنگامی بود که از بازگشت او [به دین پدران] نومید شدند پس به او پیشنهاد کردند که باور آنان را به رسمیت بشناسد و به نشانه تقریب بین دو عقیده، نصف سال آنان بر دین او باشند و نیمه دیگر را او به دین آنان در آید. ابن جریر از داوود از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده که قریشیان به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - وعده دادند که به او آن چنان از اموال خود بدهند که ثروتمندترین مردم که شود و هر کدام از زنان را بخواهد به ازواجش

در آورد و پیرو او شوند و گفتند: این چیزی است که ما به تومی دهیم [در مقابل] دست از دشنام دادن خدایان ما بردار و از آنان به بدی یاد مکن و اگر چنین نکردی یک پیشنهاد به تومی دهیم که به سود ما و توست. فرمود: «آن چیست؟» گفتند: یک سال خدایان ما - لات و عزی - را می پرستی و ما یک سال خدای تو را می پرستیم. فرمود: «تا بینم که از نزد پروردگارم چه می آید». پس وحی از لوح محفوظ این گونه نازل شد:

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ [تا پایان سوره کافرون]

و همچنین نازل شد که:

قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّبِعُونَ ﴿١﴾ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢﴾ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٣﴾

(بگوای نادانان آیا مرا وادار می کنید که جز الله را عبادت کنم؟ (٦٤) و قطعا به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است که اگر شرک ورزی حتما اعمالت تباه و مسلما از زیان کاران خواهی شد (٦٥) بلکه الله را بپرست و از سپاس گزاران باش)

همه عقاید و اندیشه هایی که امت ها [در برابر وحی] آورده اند به تحلیل عقلی باز می گردد، اگر چه پیامبران به مخالفت با آن برخاسته باشند، و سکولاریسم و لیبرالیسم این اندیشه ها را بنیان می نهد و هر گونه صفت خطا بودن و غیر عادی بودن را از آن دور می سازد، چه رسد به آن که برایش مجازات در نظر گیرد.

این چیزی است که همه انواع لیبرالیسم مقرر می دارد، اما برخی از کسانی که به این ایده باور دارند، پیش تر عقاید و اندیشه هایی داشته اند که در درون آنان ریشه دوانده در نتیجه اثر آن اندیشه های پیشین بی آن که احساس کنند بر لیبرالیسم آنان دیده می شود و هر عقیده پیشینی - اگر چه باطل باشد - تأثیری بر عقیده جدید خواهد گذاشت، چه این عقیده [جدید] درست باشد یا غلط و اثر آن در عقل شخص باقی می ماند و به سادگی زایل نمی شود. چیزی که باعث شد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برخی از احکام صحیح را مطرح کند همین بود که برخی از صحابه همچنان چیزهایی از جاهلیت در عقلشان باقی مانده بود و نزع آن دشوار؛ از جمله این سخن ایشان - صلی الله علیه وسلم - خطاب به عایشه رضی الله عنها که: «ای عایشه، اگر چنین نبود که قوم توبه تازگی از جاهلیت بیرون آمده اند، امر می کردم که کعبه را ویران کنند و قسمت هایی را که از آن کم کرده اند به آن بیفزایند و برایش دو دروازه قرار می دادم؛ دروازه ای شرقی و دروازه ای غربی، و به پایه هایی که ابراهیم قرار داد می رسیدم».

آغاز شخصیت تغییر یافته ضعیف و شکننده است و اگر قدرتی از خود نشان دهد قدرت عاطفه است نه عقیده، و عقیده ممکن نیست مگر با علم کامل و اگر انسان نسبت به آن چه باور کرده قانع باشد و به آن مایل باشد هنگام تلاش برای سکوت درباره مواضعی که در اعتقاد جدیدش آن را شاذ یا اشتباه می داند دچار آشفتگی می شود، یا به هنگام ستایش این باور جدید با عباراتی کلی و مبهم که خیر و شر به آن راه می یابد، و اگر درباره یک لفظ کلی از او پرسند خواهد گفت که منظور من آن برداشت خوب بوده نه برداشت بدی که به ذهن می رسد و به این کلی گویی ادامه می دهد تا آن که این معانی و مفاهیم خطابه ذهن های غافل راه یابد و جابیفند، سپس دوره ای می رسد که می توان بدون کلی گویی و به طور خاص و مصداقی آن را مورد ثنا و ستایش قرار داد.

سبب این تردید و اضطراب، کم علمی و حاکم شدن عاطفه است. و شاید اثر دین داری قلبی بر روی برخی از آنان بر عکس باشد، به این صورت که از ترس تأثیر اندیشه ها و عقاید پیشین در لیبرالیسم خود بیش از دیگران تند برود زیرا می ترسد این تردید همیشگی اش در هر انتخاب به سبب پیش زمینه فکری او و رسوبات باور پیشین است، برای همین همواره دور ترین انتخاب [نسبت به باور پیشین] را برمیگزیند؛ از ترس آن که دیگران او را اسیر تاریخ فکری اش بدانند. قصد او خارج شدن از قید پیشین به عقل آزاد است، اما از عقل عبور کرده به باتلاق نفس می افتد، به همین سبب است که برخی از دین داران سابق بیش از دیگر فاسقان به سمت فسق گرایش دارند، زیرا هر کس از اندیشه ای برگردد غالبا دوباره ضد آن زیاده روی می کند. پروردگار متعال می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آذَوْا كُفْرًا ۗ

(کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند سپس کافر شدند آن گاه به کفر خود افزودند...).

شدیدتر از این، کسی است که باور سابقش در برخی از اصول با لیبرالیسم هم خواهی دارد؛ مانند مارکسیسم. این ایده ها هر دو بر بزرگداشت ماده متفق اند و بر این باورند که تنها ماده شایسته تحلیل و بررسی است و هر گونه نتیجه گیری بر درستی یا نادرستی باید بر اساس نتیجه گیری عقل از ماده باشد. مارکسیسم باور دارد که ماده پیش از اندیشه به وجود آمده و اصل است و اندیشه ها بر اثر تأثیر گیری از ماده به وجود آمده اند و خدایی وجود ندارد، بلکه انسان به هنگام وارد شدن به عالم ماده، هنگامی که اشباحی مانند باران و رعد و برق و باران و صاعقه و شهاب سنگ ها او را در بر گرفتند، مفهوم خدا را به وجود آورد؛ او خود را با باور به یک اداره کننده جهان فریب داد، کسی که بر هستی فرمان می راند و همین باعث از بین رفتن نگرانی ها انسان شد. اما از یک سو باور دارند که ایمان به خدا باعث ضعیف شدن ماده و رشد عقلی می شود. از نگاه آنان این ایمان اعلام شکست عقل و کنار نهادن اسلحه زندگی و تقدیم آن به قوی تر و اعلام شکست پیش از آغاز نبرد است. به باور آنان ایمان به خدا و قیامت و حساب و کتاب اخروی باعث می شود مظلوم حق خود را از قوی نگیرد زیرا آن را در زندگی دیگر خواهد گرفت بنابراین به نبرد با ایمان برمی خیزند تا آن که اراده ضعیفان را که ایمان - به زعم آنان - خرد کرده است، برای شورش و مطالبه حق، قوی سازند.

بسیاری از کسانی که در پی سقط کشورهای کمونیست، ایدئولوژی مارکسیسم در درونشان ضعیف شد، سپس صعود لیبرال [سرمایه داری] را دیدند، آن چه در لیبرالیسم با باور پیشین آنان همسان بود، بر تر دانستن ارزش عقل - حتی از وحی آفریدگار - بود. سپس از آن جایی که عوامل تأثیر گذار و پس زمینه های فکری و عقایدی لیبرال یکسان نیست، پیاده سازی این ایده و ممارست آن توسط آنان نیز متفاوت است.

برای همین لیبرال مصری با لیبرال شامی و حجازی و نجدی بر حسب فضایی که در آن به سر می برند یکسان نیستند؛ زیرا لیبرالیسم تو را به عقل خاص خودت باز می گرداند، بدون آن که خدا یا هر معبودی بر آن تأثیری داشته باشد، حال آن که عقل ها در ذات خود از نظر قدرت و تجربه و نافذ بودن یکی نیستند و همچنین در برابر عوامل تأثیر گذاری که بر آن ها عرضه می شود که ممکن است ظریف باشد و صاحبش آن را احساس نکند، واکنش های متفاوتی دارند و هر عقلی می خواهد صاحبش را به پیش ببرد نه آن که دیگری

او را حرکت دهد و عقل نمی تواند خود را از عوامل مؤثر رها کند؛ زیرا عقل همچون ظرفی است که هر چه به آن وارد شود، خارج نمی شود. در این آشفتگی عقلی، خطاب من متوجه مجموع اندیشه لیبرال است و بر نویسنده ملامتی نیست اگر صاحب یک روش در فهم روش خود و پیاده سازی آن کوتاهی کند یا صرفاً قسمتی را برگزیند که برای یک دوران یا یک سرزمین مناسب باشد و بقیه را نادیده بگیرد یا آن چه را به ذات یک عقل منسوب است بپذیرد حال آن که عقلی دیگر آن را نپذیرفته و برائت جستجو است. خطاب من این جا متوجه زمین وسیع و گله گشاد این اندیشه است؛ این جا اگر هر گروهی گوشه ای را بگیرند و از گوشه دیگر برائت بجویند، مسئله دیگر مبنی بر منافع خاص یا تلاش برای هماهنگی میان افکار پیشین شخص و شرایط اجتماعی و سیاسی اوست، اما در پایان - هر چقدر طول بکشد - به یک هدف خواهند رسید و این از آشکارترین لازمه های یک اندیشه است که اگر یکی از صاحبان یک اندیشه امروز به آن هدف نرسید، فردا می رسد، و لیبرالیسم غربی با همه گستردگی اش به سوی یک پایان مشخص در حرکت است و به پشت سر توجهی نمی کند. امکان ندارد که آنان قیدی را که باز کرده اند دوباره ببندند و عرصه ای را که آزاد گذاشته اند دوباره مقید سازند، بلکه قید باورها را باز گذاشته اند تا به نهایت هر چه می شود گرد برسند، به طوری که اگر لیبرال های امروز اخلاق لیبرال های پیشین را بپذیرند، عقب مانده و مرتجع دانسته می شوند.

کسی که گمان می کند عادات [اجتماعی] و شرایطی که در آن زندگی می کند و سیاست ها - با هر مذهبی و در هر سطحی از عدالت و ظلم - در او اثر ندارد، در حال مبارزه با خود است، اگر چه احساس نکند و اگر خواهان حقیقت است برهان های اندیشه ای که به آن باورمند است را بنویسد و جلوه ها و مصادیق آن را در کتابی نوشتاری یا صوتی به تصویر بکشد سپس آن را بر کارهای خودش عرضه کند، آن گاه آن را بر فلاسفه معانی و معقولات که به اصول آنان باور دارد عرضه کند تا ارزش خود را نزد آنان بدانند و اگر چنین نکرد این را بدانند که هنوز در حال گول زدن خود است و محبوب چیزی است که می بیند و درک می کند و نزد خودش تفسیر می کند و این تنها از نفس متکبر برمی آید و عادت چنین کسانی این است که تنها با کسانی هم نشینی می کنند که سخن آنان را بشنوند و این گونه برای خود هیبتی ساختگی دست و پا می کنند و این بزرگترین مانع نظر صحیح است و این حال همه کسانی است که به هنگام خطا، خطایین را از دست می دهند و به هنگام بدی، ملامتگری ندارند و به هنگامی کژی، کسی را ندارند که آنان را به راه آورد.

آن که ذات خود را بزرگ می دارد دلش مملو از توهم می شود؛ توهمی که مانع از ورود حقیقت به درون او می شود، از همین روی متکبران کم فهم ترین مردم اند؛ زیرا دل هایشان مملو از وهم است و حق را اگر بردلی که پر شده بریزند، از آن سرریز می شود. الله تعالی می فرماید:

سَاصْرِفْ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ^۱
(به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می ورزند از آیاتم روی گردان سازم).

به همین دلیل بیشتر پیروان پیامبران ضعیفان متواضع بودند، زیرا دل هایشان از توهم عظمت خالی بود.

۵. زمر: ۶۴ - ۶۶

۶. نساء: ۱۳۷

۷. اعراف: ۱۴۶

۱. اسراء: ۱۶

۲. عنکبوت: ۲۹

۳. اعراف: ۸۲

۴. هود: ۸۷



حیل‌های غیرشرعی علیه ثوابت شرعی

نویسنده: احمد خیری العمری

علی‌رغم باورم به این که جستجوی دلیل برای اثبات حجیت سنت مانند استدلال آوردن برای چیزی است که خود دلیل است و بدیهی، با این وجود مجبورم اینجا برخی از این ادله را یادآوری کنم و سپس به بیان حیل‌های «قرآنی‌ها» برای دور زدن این دلایل پردازم. آنان با روشی معین به باز تعریف و ترکیب دوباره همه چیز می‌پردازند تا این حیل‌ها ظاهری هماهنگ با دیدگاه آنان یابد؛ دیدگاهی که از هر گونه التزام و پایبندی شرعی فراری است.



از جمله این ادله سخن خداوند متعال است که می فرماید:
مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۱

هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت الله را فرمان برده است.
و این سخن پروردگار که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید الله و رسول را اطاعت کنید.
و آیه کریمه:

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۳

پس کسانی که از فرمان او سرپیچی می کنند بترسند که مبادا بلایی به آنان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.
و آیه:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۴

ولی چنین نیست، قسم به پروردگار که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است به داوری گیرند و سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم شوند.

و این سخن خداوند متعال که:

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ^۵

پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به [کتاب] الله و [سنت] پیامبر عرضه کنید

و آیات بسیار دیگر^۶

چگونه می توان از دلالت قاطع این آیات گریخت؟ آیاتی که هر کسی با کمترین شناخت از زبان عربی و حداقل توانایی عقلی معنایش را می فهمد؟ قرآنی ها که مدعی اند به قرآن اکتفا می کنند چگونه از این آیات که آنان را به سنت حواله می دهد می گریزند؟ این همان آیاتی است که از خلال آن و با تکامل آن با بقیه آیات - که قرآنی ها سعی در جداسازی اش از سیاق دارند - دانسته می شود که چگونه یک کتاب می تواند کافی باشد و تفصیل و بیان همه چیز را در خود داشته باشد زیرا این آیات با تجربه نبوی و سنت نبوی که نماینده پیاده سازی مستقیم عملی قرآن بر روی زمین است تکامل می یابد. این همان پاسخ اصلی است که لازم است هنگام نوحه خوانی این گروه به کار رود؛ یعنی وقتی با به کار بردن این آیات سعی در شک اندازی در سنت دارند. در این شرایط باید آنان را به آیاتی ارجاع داد که ما را به پیامبر ارجاع می دهد با تاکید بر عدم تناقض بین این دو امر، بلکه تکامل بین آنها.

حیله هایی که این گروه به کار می برند حول دو محور اصلی می چرخد؛ دو محوری که به تفسیر دوباره همه چیز می انجامد تا در نتیجه با فریب آنان هماهنگ شود و نتیجه نهایی تر کبی شود شبیه به لحافی چهل تکه!

آنها فرضیه اشتباه خود را بدون هیچ دلیلی ارائه می دهند و سپس همه چیز را بر روی همان فرضیه بنامی کنند؛ مانند کسی که فرض را بر مسطح بودن زمین می گیرد و بر این اساس نتیجه می گیرد که اگر به گوشه زمین برود به پایین سقوط می کند!

اما پیش از آن که به بیان حیل ه های «شرعی» آنان از منابعشان بپردازم می خواهم از خواننده برای نقل این بیان رکیک که درمانی ندارد دجز نابودسازی طرز فکری که به تولیدش انجامید، عذرخواهی

کنم. همینطور باید بگویم هر آنچه اینجا از این جماعت نقل می کنم جدی است، چون ممکن است بعضی آن را شوخی به حساب آورند. حیل ه نخست: طاعت مورد نظر برای رسول است نه برای نبی! حیل ه اول تلاش دارد با اجرای یک عمل جراحی، محمد رسول و محمد نبی را از همه جدا سازد. محمد رسول همان محمدی است که زبان به گفتن رسالت (یعنی قرآن؟) می گشاید و ما تنها باید از این محمد [صلی الله علیه و سلم] اطاعت کنیم، اما محمد نبی، شخص محمد در زندگی خصوصی و شخصی خود است که طاعت او برای ما لازم نیست!

باری دیگر این را از یکی از مهم ترین کتاب هایشان نقل می کنم: «مردم در فهم امر به طاعت رسول و پیروی از رسول اشتباه می کنند، زیرا آنان در فهم تفاوت بین معنای نبی و معنای نبی دچار خلط می شوند.

«نبی» همان شخص محمد بن عبد الله در زندگی و امور خاص و روابط انسانی اش با دیگران و رفتارهای بشری ایشان است. برخی از این رفتارهای بشری باعث عتاب و سرزنش الهی می شود برای همین است که سرزنش های خداوند خطاب به ایشان با لفظ «نبی» آمده مانند این سخن خداوند متعال که:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ^۷

ای نبی چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را الله برای تو حلال

گردانیده حرام می کنی؟

سخن از روابط ایشان با مردم اطرافشان نیز با وصف نبی آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ^۸

ای نبی به زنان و دخترانت و به زنان مومنان بگو پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ^۹

ای کسانی که ایمان آورده اید داخل خانه های پیامبر نشوید مگر آن

که به شما اجازه داده شود.

وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ^{۱۰}

و گروهی از آنان از نبی اجازه می خواستند و می گفتند خانه های ما بی حفاظ است.

و به این صورت «نبی» همان شخص محمد انسان در رفتارها و روابط خصوصی و عمومی است. به همین سبب ایشان به اعتبار صفت «نبی» خود مامور به پیروی از وحی بود...

اما وقتی این «نبی» قرآن را به زبان می آورد و بنابر قرآن سخن می گوید او همان رسولی می شود که طاعتش خداوند است:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^{۱۱}

هر که از رسول فرمان برد در حقیقت الله را فرمان برده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^{۱۲}

و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر آنکه به فرمان الله از او اطاعت شود. و محمد نبی با صفت بشری خود نخستین کسی است که از وحی قرآنی اطاعت می کند و اولین کسی است که آن را بر روی خودش پیاده می سازد... و به همین شکل در هنگامی که «نبی» مامور به پیروی از وحی است، امر به طاعت از «رسول» آمده یعنی طاعت پیامبر هنگامی که به رسالت یعنی قرآن سخن می گوید:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ^{۱۳}

بگو از الله و پیامبر او اطاعت کنید.

زیرا طاعت برای شخص نبی نیست بلکه برای رسالت است یعنی برای رسول. یعنی برای کلام خداوند متعال که بر نبی نازل شده و در آن شخص نبی خود نخستین مطیع است، چنانکه در قرآن مطلقاً ایشان - علیه السلام - به وصف رسول مورد سرزنش قرار نگرفته است. نقل قول از کتاب القرآن و کفی (قرآن و بس) فصل دوم با عنوان: قرآن و نبی و رسول.

استراتژی این حیل به این پایه‌ها بنا شده است:

اولاً: فرض اینکه تفاوت دو لفظ «رسول و نبی» مستلزم جدا کردن آنان از یکدیگر است. این فرض هیچ دلیلی ندارد اما برای طرز فکری که به این فرضیه وابسته است، اساسی است. این فرضیه همانقدر سست و بی اساس است که کسی بگوید: تعدد نام‌های نیک پروردگار به معنای تعدد خود اوست. الله از سخنان آنان پاک و منزله است. ثانیاً: بنای هر آنچه بعداً می‌آید بر این فرضیه و بمباران خواننده با سخنانی که درست بودن این فرضیه را به او وانمود سازد. سرزنش همیشه متوجه شخص نبی است نه شخص رسول و این یعنی نبی میتواند به شکل منظم اشتباه کند و در نتیجه طاعتش واجب نیست... این کار بنا بر همان فرایندی انجام می‌شود که بر روی نوع خاصی از خوانندگان کارگر می‌افتد. (خواننده‌ای که در محیط فرهنگی ای جامد بار آمده و قادر به تحلیل و نقد اندیشه نیست. خواننده تبیل و خواننده‌ای که می‌خواهد در هر صورت خواسته دلش را به کرسی بنشاند و رنگ شرعی دهد).

این فرایند به مانند همیشه بر گزینش آیاتی معین تکیه دارد که معنای مورد نظر آنان را می‌رساند همراه با نادیده گرفتن کامل آیاتی که خلاف معنای دلخواه آنان است.

برای مثال: آنان می‌گویند آیات طاعت تنها همراه با لفظ «رسول» آمده است تا نتیجه گیرند طاعت «نبی» الزامی نیست. در اینجا نبی در مفهوم مورد نظر آنان تنها شامل «سنت نبوی» نیست که قصد نابودسازی و الغایش را دارند، بلکه شامل هر سیاق قرآنی است که لفظ نبی در آن آمده است!

برای مثال آنان به عمد این موارد را نادیده می‌گیرند:

۱- جمع بین دو لفظ در یک آیه، مانند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ^{۱۴}

همان کسانی که از این رسول نبی درس ناخوانده که [نام و صفات] او را نزد خود [در تورات و انجیل] نوشته می‌یابند پیروی میکنند. و آیه: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^{۱۵}

بگو ای مردم من رسول الله به سوی همه شما هستم. همان [پروردگاری] که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی [به حق] جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند، پس به الله و رسول او آن نبی درس ناخوانده‌ای است که به الله و کلمات او ایمان دارد ایمان آورید و از او پیروی کنید، امید که هدایت شوید).

در نتیجه رسولی که ما امر به طاعت او شده‌ایم به نص قرآن همان نبی است و اینجا هیچ فاصله و مانعی برای جداسازی بین این دو وجود ندارد. (صرف سخن گفتن از این مسئله باعث می‌شود احساس کنیم دارم و قتم را در تفسیر چیزی که نیاز به تفسیر ندارد هدر می‌دهم).

۲- مفهوم «اتباع» یا پیروی که در آیه کریمه همراه با لفظ نبی

آمده از مفهوم طاعت قوی تر است. اطاعت به امر خاصی اشاره دارد که خطاب به شخص یا اشخاص معین وارد شده اما اتباع به معنای انقیاد همیشگی است که به امر محدود نشده است... توازن فلانی وقتی امر کند اطاعت می‌کنی، اما وقتی از او پیروی می‌کنی یعنی پشت سر او حرکت می‌کنی و گام‌های او را دنبال می‌کنی حتی بدون آنکه امری از سوی او صادر شود. باری دیگر تکرار می‌کنم: ما عملاً میان شخص رسول و شخص نبی تفاوتی قائل نیستیم که طاعت را صرفاً برای رسول بدانیم و پیروی را برای نبی، اما اینجا به مناقشه استدلال اصلی قرآنی‌ها می‌پردازیم و بر بطلان آن از نظر دلالت لغوی کلمه اتباع تأکید می‌کنیم.

۳- کدام یک قوی تر است؟ طاعت رسول بزرگوار یا این که او {نسبت به مومنان از خودشان سزاوارتر باشد}؟^{۱۶} معنای اخیر بسیار از معنای طاعت فراتر است و الله عزوجل خواسته است که دقیقاً برای این سیاق لفظ نبی را به جای لفظ رسول بیاورد:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا^{۱۷}

پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشانند [بنابر] کتاب الله برخی [نسبت] به برخی اولویت دارند [و] مومنان و مهاجران [مقدمند] مگر آنکه بخواهید به دوستان [مومن] خود [وصیت یا] احسانی کنید و این در کتاب [پروردگار] نگاشته شده است).

۴- همچنانکه ایشان - صلی الله علیه وسلم - نه تنها از خود مومنان به آنان سزاوارتر است، بلکه او به خود ابراهیم نیز سزاوارتر است، حال آنکه ابراهیم، ابراهیم است! بار دیگر در سیاق قرآنی، اینجا از لفظ نبی به جای رسول استفاده شده است:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ^{۱۸}

در حقیقت نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و این نبی و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند و الله ولی مومنان است.

۵- سیاق قرآنی از نبی به این صفت که ایشان شاهد و بشارت دهنده و هشدار دهنده و چراغ روشن‌گر است سخن گفته است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٠﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا^{۱۹}

ای نبی ما تو را شاهد و بشارت‌گر و هشدار دهنده فرستادیم (۴۵) و دعوت کننده به سوی الله به فرمان او و چراغی روشن‌گر.

آیا در این سیاق قرآن درباره امور شخصی نبی سخن می‌گوید که برای پیروانش الزامی نیست یا بر عکس به صراحت سخن از وجوب پیروی و اطاعت و انقیاد از ایشان به میان آورده؟

۶- و الاثرین جایگاه ایشان - صلی الله علیه وسلم - همراه با لفظ «نبی» آمده نه لفظ رسول:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^{۲۰}

همانا الله و ملائکه او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود و سلام فرستید.

آیا آمدن لفظ نبی در این آیه بیهوده است؟ با علم به اینکه درود بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - تنها به معنای گفتن درود نیست

بلکه همچنان پیروی و اقتدا به سنت ایشان است (و همینطور رد آزار کسانی که سعی در الغای سنت ایشان دارند).

۷- در حقیقت میان رسول و نبی تفاوتی نیست زیرا برخی از آیات کریمه ایشان را بدون اشاره به هیچ یک از دو لفظ پیشین مورد خطاب قرار داده است. برای مثال:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَاقُوا تَسْلِيمًا^{۲۱}

ولی چنین نیست؛ قسم به پروردگارت ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است به داوری گیرند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً تسلیم شوند. و:

إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَ يَكْفُرْ^{۲۲}

در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با الله بیعت می کنند؛ دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زبان خود پیمان می شکند و هر که بر آنچه با الله عهد بسته و فادار بماند به زودی الله پاداشی بزرگ به او می بخشد. در هر دو حالت «داور قرار دادن» و «بیعت» معنای موجود در داوری طاعت را نیز شامل می شود و در مباحثه از طاعت نیز بالاتر است. البته در سیاقی دیگر بیعت - که حتماً بالاتر از طاعت است - همراه با لفظ نبی آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^{۲۳}

ای نبی چون زنان با ایمان نزد تو آیند که با تو بیعت کنند که چیزی را با الله شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه‌های حرامزاده پیش دست و پای خود را با بهتان [و نیرنگ] به شوهر منسوب نکنند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از الله برایشان آمرزش بخواه زیرا الله آمرزنده مهربان است.

هر یک از این ادله برای رد این شبهه که طاعت رسول با طاعت نبی و التزام به سنت نبوی متفاوت است، کافی خواهد بود چه رسد به همه آن.

اما چرا سرزنش‌های خداوند خطاب به پیامبر با لفظ نبی آمده نه لفظ رسول؟

در حقیقت این شبهه بیش از آنکه علیه «حاکم بودن سنت نبوی» باشد در تایید آن است زیرا وقتی این چند «تصحیح» معدود و انگشت شمار در قرآن کریم آمده باشد معنايش موافقت ضمنی با دیگر سخنان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - است، علاوه بر اینکه مثلاً سرزنش { چرا آن چه الله برای تو حلال ساخته را بر خود حرام می سازی } اشاره به حکم تشریعی عام ندارد، بلکه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - صرفاً چیزی را برای خودش حرام کرده بود... همین طور سرزنش گاه در سیاقی آمده که لفظ رسول یا نبی در آن ذکر نشده است:

عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى^{۲۴}

چهره در هم کشید و روی گردانید (۱) که آن نابینا پیش او آمد. اما همه اینها نباید ما را از مناقشه معنای لفظ نبی و رسول بدون آن

جدایی ادعایی دور سازد. لفظ نبی - به استثنای دو بار در سوره اعراف - همراه با لفظ رسول، غالباً در مرحله مدنی بر ایشان - صلی الله علیه و سلم - اطلاق شده است، همچنانکه ایشان علیه الصلاة والسلام در میان پیامبران تنها کسی است که قرآن کریم از وی به نام «النبی» بال تعریف نام برده است. در حالی که به دیگر پیامبران با لفظ «الرسول» اشاره شده است. همه این قرائن علاوه بر استقرار لفظ نبی در مرحله مدنی ما را به این اطمینان می رساند که مفهوم نبوت یک ترقی در مراتب رسالت به شمار می آید، پس اگر بنابر قرآن { رسول جز بلاغ آشکار و وظیفه‌ای ندارد } نبی نیز مسئولیت‌های دیگری دارد که حتماً بلاغ مبین یکی از آنهاست اما همچنین و بدون شک علاوه بر آن، وظایف و مسئولیت‌های دیگری را نیز بر عهده دارد. (با فهم اختلاف بین دو مرحله مکی و مدنی می توان به فهم این اختلاف نیز پی برد). بنابر این اگر طاعت رسول به نص قرآن واجب باشد، طاعت نبی نیز تحصیل حاصل است زیرا مرحله نبوت در بر گیرنده مرحله رسالت نیز هست و طاعت نبی بخشی از طاعت رسول است بدون آنکه بین این دو فاصله‌ای باشد مسئله - بلا تشبیه - به گرفتن مدرک پزشکی عمومی و سپس مدرک تخصص می ماند. در این حالت با گرفتن تخصص، مدرک نخست یعنی پزشکی عمومی لغو نمی شود بلکه تخصص نیز به آن افزوده می شود. بنابر این اطاعت از رسول من باب اولی به معنای اطاعت از نبی نیز می باشد.^{۲۵}

حیله دوم: ما اصلاً رسول نداریم!

این حیله رکیک تر و سست تر از نیرنگ نخست است. حیله دوم بر الغای ریشه‌ای شخصیت رسول و نبی و تفسیر کلمه رسول به قرآن استوار است. به این صورت این جماعت یک باره از آیات اطاعت رسول خلاصی می یابند.

«رسول به معنای قرآن یا رسالت است. بنابر این، معنای رسالت با نبی‌ای که بنابر وحی حرکت می کند تداخل می یابد و این بر همه اوامری که تشویق به طاعت الله و رسولش دارد مطابقت دارد. همه این آیات دال بر اطاعت کلام الله است که خداوند بر رسول خود نازل کرده و رسول اولین کسی است که آن را به زبان آورده و نخستین کسی است که اجرا و اطاعتش می کند.

رسول به معنای قرآن است! این یعنی رسول خدا تا کنون نزد ماست و آن کتاب خداوند است که توسط خداوند تا روز قیامت محفوظ است. این را از سخن خداوند متعال می فهمیم که می فرماید:

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^{۲۶}

و چگونه کفر می رزید در حالی که آیات الله بر شما خوانده می شود و رسول او میان شماست و هر کس به الله تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است.

یعنی تا وقتی کتاب خدا تلاوت می شود رسول نزد ماست و هر کس به خداوند و کتاب او اعتصام ورزد خداوند او را به راه راست هدایت کرده است. این سخن تا وقتی قرآن محفوظ است بر همه زمان ها و مکان ها منطبق است و تا قیامت قیامت محفوظ و بر بندگان حجت است. کلمه رسول در برخی از آیات قرآن به شکل کاملاً واضحی دال بر قرآن است، مانند این سخن خداوند متعال که می فرماید:

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^{۲۷}

و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه الله و رسولش از خانه اش خارج شود سپس مرگش فرا رسد پاداش او قطعاً بر الله است.

به سادگی بیان کرده اند: هر ضمیر به کسی بر می گردد که فعل شایسته اوست: در این آیه تعزیر (یاری) برای پیامبر علیه الصلاه والسلام و تسبیح برای الله عزوجل است و مانعی ندارد لفظ توقیر (بزرگداشت) برای هر دو باشد... همین مساله درباره اشاره آنان به آیه {وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ} به جای «یرضوهما» نیز صادق است، زیرا رضای رسول حتما تابع رضای الله است چنانکه اصلا معنا ندارد که منظور خشنودی کلام الله یا خشنودسازی قرآن باشد. آیا این معنایی دارد که رسول در آیه ای مانند این آیه کریمه معنای قرآن داشته باشد: وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا^{۳۰}

و گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟

اینجا با مسئولیت خودم و در حالی که حاضرم برایش در روز قیامت - روزی که مال و فرزند یا تماشاچی و ستایشگر و نکوهشگر سودی ندارد - این را بگویم: کسی که اینجا و آنجا ضمیر را پی گیری می کند و مانند افعی برای نابودسازی سنت پیامبر - علیه الصلاه والسلام - در نصوص می خزد حتما از کسانی است که این سخن پروردگار تعالی درباره اش صادق است:

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ^{۳۱}
اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی از متشابه آن پیروی می کنند.

این آیه یک حکم عام و ادامه دار را تقریر می کند که پس از وفات محمد - علیه السلام - نیز ادامه می یابد. چرا که هجرت در راه خدا و در راه رسولش - یعنی قرآن! - بعد از وفات محمد نبی و بقای قرآن یا رسالت همچنان ادامه دارد».

پایان نقل قول. علامات تعجب از سوی من است.
تصور کنید! همینطور و به همین سادگی حتی بدون کمترین تلاشی - ولو از باب پاشیدن خاک در چشمان - برای تفسیر این نظریه، معنای رسول به قرآن تغییر می یابد... چرا؟ آیا ایرادی وجود داشت که این آیات به شخص پیامبر در دوران حیاتشان و به سنت و راه و روش ایشان پس از وفاتشان تفسیر می شد؟ یا آنکه هجرت به سوی الله - به معنای اوامر و کتاب خداوند - و رسول به معنای سنت و روش ایشان علیه الصلاه و السلام بود؟

طبعاً اشکالی در این معنا وجود نداشت، اما این جماعت آمادگی اش را دارند که برای توجیه بزرگترین دروغ ها و عجیب ترین ادعاها در راه هدف خود دست به هر کاری بزنند. هدفشان چیزی نیست جز ویران ساختن سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - تا فضا برای تغییر و ذوب مفاهیم و ریختن آن در قالب مورد نظرشان فراهم گردد. تصور کنید همه دلیلی که این جماعت نیاز داشتند تا لفظ رسول را به معنای قرآن بدانند دو ضمیر در دو آیه کریمه بود!

بخوانید:

«... گاه نیز کلمه «رسول» تنها معنای قرآن می دهد نه هیچ معنای دیگری، مانند این سخن پروردگار تعالی که می فرماید:

لَتَوْفِّقُنَا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُعْزِزُوهُ وَتُقَرِّوْهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^{۲۸}
تا به الله و رسولش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید و بامدادان و شامگاهان به پاکی بستانید.

کلمه {و رسول} صرفاً دلالت بر کلام الله دارد و مطلقاً معنای محمد رسول را نمی دهد! دلیلش این است که ضمیر در کلمه {و رسول} به صورت مفرد آمده و فرموده است {و تُعْزِزُوهُ وَتُقَرِّوْهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا} و ضمیر مفرد یعنی اینکه الله و رسولش یا کلام او دو تانیست بلکه یکی است چرا که نفرموده «و تعزروه و تقروهما و تسبحوهما و بکرة و اصیلا» حال آنکه تسبیح صرفاً برای الله سبحانه و تعالی است و فرقی بین الله تعالی و کلامش نیست زیرا الله تعالی در ذات و صفاتش یکی است: {قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ}

و الله متعال می فرماید:

يَخْلُقْنَ بِاللّٰهِ لِكُم لِرُضُو كُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ^{۲۹}
برای شما به الله سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود سازند در حالی که سزاوارتر است که الله و رسولش را خشنود سازند).
اگر در این آیه منظور از رسول شخص محمد نبی بود می فرمود: «أحق أن يرضوهما» اما رسول در اینجا تنها معنای کلام الله می دهد برای همین لفظ به شکل مفرد آمده که دال بر الله تعالی و کلام اوست».

پایان نقل قول از منبع پیشین.
همه اش همین بود... آنان در جعبه ادله خود چیز دیگری ندارد: ضمیری اینجا و ضمیری آنجا و این جدل متکلفانه رکیک که چرا این طور گفت و چرا آنطور نگفت؟ پس فرقی بین الله و رسولش نیست و فرقی بین الله و کلامش نیست! خداوند و کلامش از این سخن پاکند... اگر جدلاً فرض کنیم که در اینجا منظور از رسول کلام الله و قرآن است آیا تا پیش از این لفظ تسبیح را برای قرآن شنیده بودیم؟ آیا چنین معنایی درست است؟
امادرست همان چیزی است که علمای تفسیر بدون تکلف و تکلیف

۱. نساء: ۸۰
۲. نساء: ۵۹
۳. نور: ۶۳
۴. نساء: ۶۵
۵. نساء: ۵۹

۶. البته ما این جا تنها به بیان نوعی معین از ادله می پردازیم که صراحتاً اشاره به رسول (پیامبر) دارد و به معنای دیگری که بدون اختلاف اشاره به سنت نبوی دارد مانند حکمت و ذکر نخواهیم پرداخت زیرا این جماعت در هر صورت آن را نخواهند پذیرفت.

۷. تحریم: ۱
۸. احزاب: ۵۹
۹. احزاب: ۵۳
۱۰. احزاب: ۱۳
۱۱. نساء: ۸۰
۱۲. نساء: ۶۴
۱۳. نور: ۵۴
۱۴. اعراف: ۱۵۷
۱۵. اعراف: ۱۵۸
۱۶. احزاب: ۶
۱۷. احزاب: ۶
۱۸. آل عمران: ۶۸
۱۹. احزاب: ۴۵ - ۴۶
۲۰. احزاب: ۵۶
۲۱. نساء: ۶۵
۲۲. فتح: ۱۰
۲۳. صف: ۱۲
۲۴. عیس: ۱-۲

۲۵. برای مطالعه بیشتر درباره این موضوع به فصل پنجم کتاب «کیمیای نماز» تحت عنوان «سدرۃ المنتهی» مراجعه کنید.

۲۶. آل عمران: ۱۰۱
۲۷. نساء: ۱۰۰
۲۸. فتح: ۹
۲۹. توبه: ۶۲
۳۰. فرقان: ۷
۳۱. آل عمران: ۷

ابن العربی العلوی

شیخ الاسلام

نویسنده: اسامه شحاده



آنچه در این برهه از تاریخ اوضاع داخلی مراکش را پیچیده تر می کرد، جمود فکری و انتشار خرافات ناشی از کثرت مشرب های صوفیانه ی دور گشته از کتاب و سنت بود. وضعیت آن روز مراکش و انحطاط اجتماعی و فکری جامعه به سبب شیوع نادانی و فروپاشی سیاسی و اقتصادی جامعه در پی اشغال بیگانگان همه دست به دست هم داد تا شیخ العربی العلوی با تمام نیرو در چارچوب حرکت ملی مراکش و با بهره گیری از اندیشه های سلفی و احساس میهن دوستی خود حمله ای گسترده علیه جهل و نادانی و مشرب های صوفیانه ی مراکش و استعمارگران اشغالگر آغاز کند.

تاریخ معاصر مراکش مملو از شخصیت هایی است که با نقش آفرینی علمی و موضع گیری های قهرمانانه و مبارزات آزادی خواهانه، واجتهادات فقهی خود تأثیر بسیار زیادی در ساختار دولت مراکش داشته اند، و همواره مورد احترام پادشاهان مراکش بوده و با آن هادر امور مهم حکومتی مشورت می شده است.

شیخ محمد بن العربی العلوی یکی از چهره های سرشناس علمی است که شرایط مراکش در قرن بیستم وی را به جهان معرفی کرد، دوره ای که زیاده خواهی های استعمارگران به طور شگفت انگیزی افزایش یافته بود و کشور در پی فشارهای نظامی، سیاسی، مالی، فکری و بازرگانی استعمارگران و مهره های دست نشانده ی آن ها با اشغال سرد، دست و پنجه نرم می کرد.

تولد، رشد، و تحصیلات شیخ الاسلام ابن العربی العلوی:

خانواده ی ایشان نقش بسزایی در شکل گیری شخصیت وی داشت، مادرش او را در حفظ قرآن کریم یاری می کرد و ایشان را به اخلاق اسلامی سفارش می نمود، نقش پدرش سیدی العربی در تربیت صحیح او کمتر از مادرش نبود، او در فهم دروس علمی از پدرش همچو استادی استفاده ی علمی می برد، و همواره بر روند پیشرفت علمی اش نظارت داشت.

نسب شیخ الاسلام ابو مصطفی محمد بن العربی به محمد بن عبدالله ملقب به «نفس زکيه» برادر ادریس بن عبدالله بنیانگذار دولت ادریسی ها در مراکش می رسد. وی در ۷ ذوالحجه ی ۱۳۰۱ هجری قمری برابر با ۱۸۸۴ میلادی در منطقه ی مدغره واقع در استان تافیلالت مراکش دیده به جهان گشود.

پس از اینکه پدر دریافت که فرزندش قرآن کریم را بطور کامل حفظ کرده، تصمیم گرفت مسیر کسب علم و دانش را برای وی هموار کند، لذا خانواده‌ی خود را در مدغره‌ها کرد و فرزند خردسالش را با خود به فاس پایتخت علمی و سیاسی مراکش در آغاز قرن بیستم برد تا اینکه از محضر علمای فاس کسب علم کند و از نزدیک با تحولات مراکش آشنا شود.

در آنجا پدر توانست برای پسرش اتاقی در مدرسه‌ی صفارین بیابد و برای کاستن از رنج غربت چند سال نزد او در فاس ماند و سختی‌ها را برای او هموار می‌کرد و تحصیل او در مدرسه‌ی مصباحیه که در آن دوران بزرگترین مرکز پژوهش‌های علمی، ادبی، تاریخی، منطقی، فلکی، تفسیری و حدیثی مراکش بود را زیر نظر داشت. اما از میان اساتید او در دانشگاه قرویین می‌توان افراد زیر را نام برد:

- فقیه عبدالسلام بنانی، علامه محمد بن العربی نزد ایشان «مختصر الخلیل»، «صحیح بخاری»، «شرح مکودی بر الفیه ابن مالک» و... را فرا گرفت.

- التهامی جنون: علامه ابن العربی در محضر ایشان «مختصر خرسی» و «صحیح بخاری» را فرا گرفت، و از دیگر علمای قرویین نیز استفاده برد.

گفته شده روزی پدرش وارد اتاق او شد و دید غرق در مطالعه است، لذا به او گفت: «الآن مزه‌ی علم و دانش را چشیدی، لذا با تو خدا حافظی می‌کنم» دیری نپایید که محمد بن العربی به گواهی اساتیدش از جمله شیخ احمد بن الخياط چراغی پر فروغ در آسمان علم و دانش شد.

گرایش دینی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی:

محمد بن العربی العلوی در آغاز صوفی و بر منش فرقه‌ی تیجانی‌ها بود که در آن دوره همانند دیگر فرقه‌های تصوف از جمله درقاویه و عیساویه و... به طور گسترده‌ای در تافیلالت منتشر بود، در آغاز از این فرقه‌ها بشدت دفاع می‌کرد اما بعدها از وی به عنوان پرچمدار نهضت اصلاحی سلفی معاصر در مراکش به همراه شیخ و استادش ابوشعیب دکالی یاد می‌کردند. گفته می‌شود سبب مستقیم هدایت وی کتاب «الفرق بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان» تألیف شیخ الاسلام ابن تیمیه بود که شخصی بنام ادریس براده آنرا به وی اهدا کرده بود. ابن العربی پس از مطالعه‌ی این کتاب، اسلامی پاک و آراسته و همخوان با عقل و منطق و سرشت انسانی یافت، اسلامی که انسان را از عبودیت و ستم می‌رهاند، پس از آن با مجلات «المنار»، «الشهاب»، «العروة الوثقی» آشنا شد و گمشده‌ی خود را در آن‌ها یافت. از جمله اسبابی که در تحول ایشان نقش اساسی داشت شخصیت استاد و شیخش ابوشعیب دکالی بود که پرچم سلفیت را از مشرق با خود آورده بود و مردم را به اسلام پاک و بی‌آلایش عصر نخستین اسلام فرا می‌خواند، ابن العربی پس از آشنایی با دکالی از محضر ایشان شرح قسطلانی بر صحیح امام بخاری، موطأ امام مالک، جامع ترمذی، مقامات حریری، نخبه الفکر در علم مصطلح تألیف حافظ ابن حجر، و تفسیر نسفی را فرا گرفت، و فکر و اندیشه‌اش روشن و عزیزمتش قوی گردید و خود را از ریسمان تقلید کور کورانه رهانید و از یک فقیه عادی مبدل به یک اندیشمند اسلامی شد که با ادله‌ی دینی و عقل، صوفیان دجال صفت را رسوا می‌کرد و مانند نوری بر عقل‌های جوانان می‌تابید و آن‌ها را از باورهای فاسد پاک می‌کرد.

لازم به ذکر است شیخ تقی الدین هلالی پس از مناظره با شیخ

محمد بن العربی العلوی در رابطه با دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیداری توسط بزرگ تیجانیان، به بطلان این مذهب پی برد و منهج سلفی را برگزید. در این مناظره تقی الدین هلالی در مقابل پاسخ‌های ابن العربی ناتوان ماند و گمراهی تیجانی‌ها بر وی آشکار شد، او بعدها ملازم ابن العربی و یکی از پرچمداران نهضت سلفی در جهان شد.

دکتر محمد عابد الجابری می‌گوید: «انعکاس سلفیت نهضتی در مشرق مبدل به یک سلفیت اصلاحی مدرن نشد مگر از طریق ابوشعیب دکالی متوفای ۱۹۳۷ میلادی، و مبارز نامدار سلفی محمد بن العربی العلوی متوفای سال ۱۹۶۴ میلادی و شاگردان این دو شخصیت»، و می‌گوید: «در حقیقت، شیخ محمد بن العربی العلوی نمونه‌ی بارز یک سلفی مبارز در مراکش بود چه در دوران استعمار و چه در دوره‌ی استقلال».

برای ابراز اهمیت نقش ایشان در خدمت به مراکش، محمد الودیع الأسفی پژوهشگر نامدار در کتاب خود «محمد بن العربی العلوی... سلفی مبارز» گواهی شخصیت‌های ملی گرای مراکش در میهن دوستی ایشان و مبارزه با خائن‌ان و خرافات پروران و استعمارگران را ذکر کرده است که از میان آن‌ها می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

- استاد علال الفاسی
- استاد محمد المختار السوسی
- دکتر عبداللطیف بن جلون
- دکتر محمد زنبیر
- ادیب مبارز محمد زیاد
- استاد احمد زیادی
- استاد علی یعته
- استاد حسن العرائشی
- شارل اندری ژولیان

مسئولیت‌هایی که شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی عهده‌دار آن بود:

علامه ابن العربی العلوی در سال ۱۹۱۲ میلادی با بالاترین رتبه از دانشگاه قرویین فارغ التحصیل شد، اولین مسئولیتی که بر عهده‌ی ایشان گذاشته شد منصب قضاوت در منطقه‌ی جدید فاس بود، در سال ۱۹۲۸ میلادی به عنوان رئیس دادگاه تجدید نظر و در سال ۱۹۳۸ به عنوان وزیر دادگستری انتخاب شد.

کما اینکه ایشان از دوره‌ی سلطان عبدالحفیظ به عنوان استاد و مربی فرزندان خانواده‌ی سلطنتی مغرب انتخاب شد، دیدگاه محمد ودیع آصفی این است که ابن العربی پس از امضای معاهده‌ی عبد الحفیظ با فرانسوی‌ها که منجر به خشم عمومی مردم و نهایتاً کناره‌گیری او از قدرت شد به ایشان نزدیک شد.

علامه ابن العربی الگویی در پاکدستی و عدالت بود، در دوره‌ی او ریشه‌گیری بسیار طبیعی بود، لذا مردم در پاکدستی در میان قاضیان قبایل آمازیغ در فاس ضرب المثل شده بود. قاضیان هنگام قضاوت می‌گفتند: «در قضیه‌ی تو به این نتیجه رسیدم و متأسفانه در توانم نیست قاضی ابن العربی را بیاورم تا در مورد تو قضاوت کند».

همچنین وظیفه‌ی تدریس در دبیرستان مولای ادریس در شهر فاس به ایشان سپرده شد، در این مدرسه جوانان را یافت که شوق فراوانی برای آموزش ادب و فرهنگ عربی داشتند. در این مدت بطور داوطلبانه در دانشگاه قرویین نیز تدریس می‌کرد، در نتیجه، نخبگان دبیرستان مولای ادریس و دانشگاه قرویین از جمله علال الفاسی و محمد بن الحسن الوزانی و دیگر افرادی که بعدها پرچمدار نهضت

بیداری اسلامی در مراکش شدند و راه و روش وی را ادامه دادند گرد او جمع شدند.

از جمله پست‌هایی که ایشان در دوره‌ی استقلال عهده‌دار شد سمت «وزیر مشاور در شورای تاج» بود که این مسئولیت تا سال ۱۹۶۰ میلادی ادامه داشت.

فعالیت‌های فکری علامه ابن العربی العلوی:

تدریس برای شیخ محمد بن العربی العلوی یک جهاد و وسیله‌ای برای تربیت اخلاقی و سیاسی جامعه بود، لذا ما وقتی زندگینامه‌ی ایشان را بررسی می‌کنیم می‌بینیم در کلیه‌ی مراحل زندگی اش به آن پایبند بود، چه در دوره‌ای که دانشجوی بود و چه در دوره‌ای که استاد یا قاضی یا وزیر یا رئیس شورای تجدید نظر شرعی بود.

هر جایی که قدم می‌گذاشت، تدریس را از اولویت‌های خود می‌دانست، قبل و بعد از فارغ التحصیلی در مسجد قرویین در فاس تدریس می‌کرد، در مساجد رباط، سلا، و دار البیضاء تدریس می‌کرد، هنگامی که قاضی بود روزانه سه ماده در مدرسه دبیرستان اداریسی در فاس تدریس می‌کرد، حتی زمانی که به ایموزار و روستاهای قصابی و مدغره تبعید شد نیز از تدریس فاصله نگرفت، بلکه به بازارها می‌رفت و به مردم آگاهی می‌بخشید.

دروس ایشان با داشتن طبیعتی سلفی متمایز از دروس دیگران بود، وی از تدریس کتب فروع فقهی به تدریس اصول دین و فقه پرداخت و تدریس تفسیر که در آن دوره نظر به باور اشتباه - تفسیر قرآن مایه‌ی مرگ زود هنگام سلطان می‌شود - متروک بود را از نو زنده کرد.

ایشان رابطه‌ی بسیار نزدیکی با دانشجویان داشت و می‌کوشید آن‌ها را به خوبی در مسیر تحصیل و معرفت پیش ببرد، و دروس خود را با بیانی زیبا و اسلوبی گیرا ادامه می‌کرد تا دانشجویان بهتر بتوانند از آن استفاده ببرند.

وی توجه ویژه‌ای به پژوهش‌های لغوی و ادبی داشت، چیزی که در آن دوره رواج نداشت، لذا ایشان شاگردان خود را به گونه‌ای تربیت می‌کرد که از عصر انحطاط و بی‌خردی فاصله بگیرند و کتب اصول لغت و زبان عربی مانند «الکامل» تألیف مبرد، «الامالی» تألیف ابوعلی قالی، «العقد الفرید» تألیف ابن عبدربه، «اللبیان والتبیین» تألیف جاحظ که از بهترین کتب ادبی محسوب می‌شوند را مطالعه کنند.

علامه محمد بن العربی العلوی از جمله کسانی بود که در دروس ایراد شده در دربار پادشاهی مراکش در رباط شرکت می‌کرد، بویژه دروسی که در ماه مبارک رمضان ایراد می‌شد، همچنین درس‌های فراوانی جهت آگاهی بخشی مردم برای مبارزه با استعمارگران ایراد می‌کرد.

تلاش‌های ایشان منحصر به آگاهی دادن به دانشجویان و دانش پژوهان نبود، بلکه تلاش می‌کرد جوانانی که در برخی احزاب سیاسی فعالیت داشتند را نیز راهنمایی کند، لذا در پایگاه‌های آنان حضور می‌یافت و برایشان سخنرانی می‌کرد. برای نمونه، ایشان در مرکز اتحاد اشتراکی (سوسیالیستی) مراکش حضور می‌یافت و برای اعضای حزب اشتراکی سخنرانی می‌کرد. نتیجه‌ی این سخنرانی‌ها آن بود که بقول مهدی بن برکه: اگر محمد بن العربی العلوی نبود سیاستمداران اشتراکی مراکش همه ملحد و خداناپس می‌شدند! آنچه در زندگینامه‌ی ابن العربی العلوی جلب توجه می‌کند کم بودن تألیفات ایشان است، و از وی جز برخی اشعار که محمد بن الفاطمی بن الحاج السملی ذکر می‌کند و برخی احکام شرعی بجا

مانده از دوره‌ای که رئیس دادگاه تجدید نظر شرعی در رباط بود بر جای نمانده است.

اما آیا شیخ ابن العربی العلوی در تولید محتوای فکری بی تفاوت بود و می‌پنداشت جوانانی که تربیت می‌کند و نسل‌هایی که می‌سازد بهتر از نوشتن کتاب است؟ یا اینکه مشغله‌های فراوانی که داشت مانع تألیف کتاب می‌شد؟ یا اینکه شرایط به گونه‌ای است که پژوهشگران هنوز به آثار علمی ایشان دست نیافته‌اند؟

برخی از جوانب مبارزه‌ی ایشان با نادانی و استعمار:

مبارزات شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

مبارزه با جهل و خرافات و فرقه‌های صوفی دورگشته از آموزه‌های قرآن و سنت، و مبارزه با استعمارگران و سیاست‌های آنان در مراکش و عوامل فرانسه در آن منطقه.

۱- مبارزه با جهل و نادانی:

محمد بن العربی العلوی در مراکشی دیده به جهان گشود و پرورش یافت که از برنامه‌های ویرانگر استعمارگران رنج می‌برد. سی سال از عمرش نمی‌گذشت که کل مراکش تحت الحمایه‌ی فرانسه در آمد، و ضربه‌های دشمن یکی پس از دیگر بر جسم علیل و رنجور این سرزمین وارد می‌آمد و کسی نبود که این سرنوشت بد را تغییر دهد.



محمد بن العربی همه‌ی این تحولات از جمله سقوط مراکش به دست استعمارگران را با چشم خود دید و همه‌ی مراحل زندگی مردم تارفتن مراکش به زیر سلطه‌ی فرانسه را زیر نظر داشت، و مشاهده کرد که چگونه قهرمانی‌های امت اسلامی در بخش غربی ضد استعمارگران و صلیبیان در مقابل آلودگی‌های استعمار رنگ می‌بازد. تحصیل او در دانشگاه قرویین در فاس پایتخت سیاسی و علمی کشور به درک و آگاهی او افزود. وی در همان دانشگاه با محمد بن عبدالکریم الخطابی که بعدها قهرمان «نبرد ریف» گردید آشنا شد، آنچه میان این دو جوان غیور رد و بدل می‌شد مشکلات مراکش و تلاش برای نجات میهن از فروپاشی نهایی بود. فراموش نکنیم که علامه ابن العربی العلوی از زمان مولای عبدالحفیظ استاد فرزندان خاندان سلطنتی بود.

علاوه بر این، گرایش وی به سلفیت پس از آشنایی با ابوشعیب دکالی و مطالعه‌ی کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه و آشنایی با رشید رضا و امیر شکیب ارسلان و دیگران سبب شد به تلاش‌های خود در آگاهی بخشیدن مسلمانان مراکش بیفزاید.

استاد علال الفاسی از استادش به نیکی یاد نموده و او را به خاطر شهامت و جرأتی که در مبارزه با استعمارگران و صوفیان هیپمانشان داشت از محرکان اصلی جنبش سلفیت و سازنده‌ی اساسی مصلحان بیدارگر سلفی دانسته است.

نویسنده‌ی «الالغیات» نیز به همین قضیه اشاره نموده و فضلی که ابن العربی بعنوان یک استاد برایشان داشته را بر می‌شمرد. استاد عبدالکریم الغلاب در کتابش می‌گوید: جنبش سلفیت اصلاحی در مغرب توسط دور هبر بزرگ یعنی ابوشعیب دکالی و ابن العربی العلوی در مراکش منتشر شد، بخصوص ابن العربی العلوی که خیلی از وی به عنوان نخستین دعو تگر سلفی مراکش یاد می‌کنند و بارها به سبب حمایت از جنبش‌های ملی مراکش از سوی استعمارگران تحت فشار قرار گرفت.

نقش شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی در بیدارگری مردم مراکش و نجات آن‌ها از جهل و خرافات، و گاه ساختن آن‌ها نسبت به ضرورت اخراج استعمارگران بر کسی پوشیده نیست و همه به آن معترف‌اند.



رقص صوفی هادر ضریح شیخشان سیدی عیسی در مکناس

شاید بتوان شهامت و جرأت و صریح اللحن بودن وی را عامل مهم موفقیت او دانست، وی که علیه اندیشه‌های صوفیانه‌ی تنبل پرور اعلام جنگ کرده بوده، سد محکمی علیه چپاول اموال مردم توسط مشایخ صوفی بود. برای مثال اقدام او علیه فرقه‌ی عیساییه در شهر فاس مشهور است؛ عیسای‌های فاس در ماه ربیع الاول برای زیارت مرقد شیخشان سیدی عیسی عازم مکناس شدند، هنگامی که قصد داشتند نزد درختی که در مقابل قبر سیدی علی بوغالب بود حضور یابند تا از آن تبرک حاصل کنند، شیخ الاسلام ابن العربی العلوی به شیخ و استادش ابوشعیب دکالی اقتدا نمود و آن درخت را قطع کرد. همچنین کنار مرقد سیدی منکود درخت بزرگی وجود داشت که مردم تعویذات و پارچه به آن آویزان می‌کردند، که با واکنش شیخ الاسلام ابن العربی روبرو شدند و در نهایت ایشان با تبر این درخت را قطع کردند.

زمانی که برخی کینه‌توزان تلاش کردند پادشاه وقت مراکش را علیه استاد علال الفاسی بخاطر دروسی که در دانشگاه قرویین ایراد می‌کرد و خرافات صوفیان را هدف قرار می‌داد تحریک کنند، شیخ ابن العربی العلوی که در آن زمان عضو شورای عالی دانشگاه بود از استاد علال الفاسی دفاع کرد و قضیه را برای پادشاه روشن نمود. شیخ الاسلام ابن العربی العلوی در سایه‌ی عنایت به زنان و مردان مراکشی و با توجه به تلاش‌هایی که در راستای محافظت از

برای پاسخ دادن به این پرسش محدود کتاب‌هایی که در رابطه با ایشان نوشته شده را بررسی می‌کنیم، از جمله کتاب محمد الودیع الاصفی در شرح حال ابن العربی العلوی که در آن به بیان گواهی تعداد زیادی از اندیشمندان و رهبران ملی مراکش در رابطه با عظمت ابن العربی العلوی و فداکاری‌ها و روشنگری‌های ایشان و تلاش‌های بی‌دریغ او در بیداری اسلامی و آگاهی بخش به جامعه جهت مبارزه با استعمارگران و آزادسازی خاک مراکش پرداخته است.

کما اینکه مؤلفان و تاریخ‌نگارانی چون عبدالقادر الصحرای، عبدالسلام بن عبدالقادر سوده، عبدالله الجراری، محمد بن هاشم العلوی، احمد بنانی، علال الفاسی، عبدالکریم غلاب، عبدالهادی تنازی، و دیگران به بیان خدمات وی در همین زمینه‌ها پرداخته‌اند. اگر این دسته از نویسندگان و تاریخ‌نگاران نبودند ما با این چهره میهن دوست مراکشی آشنا نمی‌شدیم.

برخی گواهی‌هایی که محدودیچ اصفی در کتاب خود آورده است:

- استاد عبدالرحیم بو عبید: شیخ ابن العربی همواره به امر دعوت مشغول بود و دیگران را مژده می‌داد و با نشر زبان عربی و آموزه‌های صحیح نبوی به مطرح‌ترین شخصیت‌های ملی مراکش تبدیل شد.
- عبداللطیف بن جلون: شیخ ابن العربی، زندگی، وقت، و فکر و جهاد خود را وقف اصلاح این امت و بیداری آن کرده بود، آنگونه که جمال الدین افغانی و محمد عبده از قبل کرده بودند، درس‌های ایشان قبل و بعد از استقلال مراکش یک انقلاب فکری علیه جمود و خرافات و توهّمات بود.
- استاد محمد زنبیر: تصدی وزارت دادگستری از سوی شیخ ابن العربی، ایشان را از تدریس و سودرسانی به عموم مردم باز نداشت. او در مقابل مردم احساس مسئولیت می‌کرد، و درس‌های ایشان که بار و حیه‌ی سلفی ایراد می‌شد مردم را به مساجد و حلقه‌های درسش می‌کشاند.

- استاد مبارز محمد العلوی الزرهونی: شیخ ابن العربی با لهجه‌ای بسیار قوی با علمای متحجر آن زمان گفتگویی کرد و آن‌ها را به چالش می‌کشید و دلیل‌های آنان را با حجتی محکم پاسخ می‌داد، و به مردم می‌فهماند که این گروه‌ها تلاش دارند مردم را از تفکر باز دارند و سستی و رکود را در میان آنان رواج داده و وادار به تسلیم‌شان کنند و به بهانه‌ی اینکه همه‌ی این رویدادها تقدیر الهی است و باید به آن راضی بود، مردم را از مبارزه با استعمارگران باز دارند. شیخ ابن العربی این عده را انسانهایی بزدل و ترسو می‌خواند، مردم با سخنان آتشین او از زوایای صوفیان فاصله گرفته و به مسجد او می‌آمدند تا از سخنان گهربارشان استفاده ببرند.

- احمد زادی: ابن العربی العلوی نقشی بسیار مهم در تقویت حس میهن‌دوستی در میان مراکشیان و مسلح کردن جامعه به اندیشه‌های سلفی خرافات‌ستیز داشت.

- محمد الحمداوی: شیخ ابن العربی العلوی در منزل، مسجد، و استراحتگاه خود علیه تصوف خرافاتی اعلام جنگ می‌کرد. از جمله کسانی که نزد شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی کسب علم کردند و از ایشان تأثیر پذیرفتند و به بیان شرح حال استادشان و تأثیر او بر خود و همشاکردی‌هایشان پرداخته‌اند می‌توان علامه علال الفاسی در کتاب «الحرکات الاستقلالیه» و استاد محمد المختار السوی در کتاب «الالغیات» را نام برد.

آموزه‌های دین اسلام داشتند، کوشید تا زنان مراکشی را نیز از جهالت و نادانی برهاند، لذا سلسله سخنرانی‌هایی در ضرورت پرورش زنان مربی ایراد کردند.



۲- مبارزات شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی علیه استعمار گران:
در آغاز باید اشاره کنم که نمی‌توان ارتباط میان مبارزه‌ی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی با خرافات و مبارزات ایشان با استعمار را نفی کرد، چرا که هر دو قضیه ارتباط بسیار عمیقی با هم داشتند.

اما با وجود این قضیه، تنها به چند مورد از موضع‌گیری‌های شجاعانه‌ی ایشان علیه استعمارگران فرانسوی در مراکش که منجر به فشارهای سیاسی علیه ایشان شد اشاره خواهیم کرد. دانشگاه «قرویین» نخستین مدرسه محمد بن العربی العلوی بود که روحیه انقلابی را در وجود ایشان برانگیخت، درست در زمانی که دانشجو بود و ملت مراکش ذلت و خواری در مقابل استعمارگران را پذیرفته بودند، احساس انقلابی‌گری وی علیه استعمارگران درونش شعله می‌زد. زمانی این احساس بیشتر شعله‌ور شد که با محمد بن عبدالکریم الخطابی که همزمان با او در دانشگاه قرویین تحصیل می‌کرد آشنا شد.



محمد بن عبدالکریم الخطابی

ابن العربی العلوی در وجود خطابی همان احساسات و انگیزه‌ها و خواسته‌های آزادی‌خواهانه را یافت، و همواره با هم در رابطه با آزادی از ریسمان‌های نادانی و خرافات و تقلید کورکورانه و جهاد برای آزادی انسان و کرامت وی و نشر این اندیشه‌ها میان مردم و به‌ویژه دانشجویان گفتگو می‌کردند. دیری نپایید که تعداد زیادی از دانشجویان و حتی کارگران و کشاورزان برای فهم رخدادهای منطقه‌ای و جهانی در حلقه‌های درس ایشان مشارکت می‌کردند.

این احساس شعله‌ور شده برای آزادسازی میهن از چنگال استعمارگران سبب شد کلیه‌ی کتاب‌های ارزشمندی که داشت را بفروشد تا از پول آن سلاح بخرد تا در نبرد ریف حضور یابد، اما محاصره‌ی مراکش توسط استعمارگران مانع حضور ایشان شد، کما اینکه موها و حموالزیان فرماندهی نظامی مراکش برنامه جنگی پخود را تغییر داد و تصمیم گرفت از نیروهای بومی مناطق انقلاب شده استفاده کند چرا که آشنایی بیشتری با پستی و بلندی‌های منطقه داشتند.

از سوی دیگر ایشان طی ارسال نامه‌ای به حاج امین حسینی رهبر مبارزات ملت فلسطین از وی اجازه خواستند تا جهت شرکت در نبرد آزادسازی فلسطین به آن سرزمین بیاید اما هیچ جوابی دریافت نکرد.

استاد علال الفاسی می‌گوید: «زمانی که جهاد مردم مراکش علیه فرانسوی‌ها آغاز شد شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی یک اسلحه خریداری کرد و به مجاهدان پیوست و با حضور خود و شجاعتش انگیزه‌های مجاهدین را دوچندان می‌کرد».



لویی هوپیر گونز الونخستین مقیم عام فرانسه در مغرب

از مهمترین مبارزات تاریخی ایشان علیه استعمار، موضع شجاعانه او در سال ۱۹۴۴ در مقابل سلطان محمد پنجم یا «مقیم عام فرانسه»^۱ بود. هنگامی که حزب استقلال توسط استاد علال الفاسی شاگرد ایشان تأسیس شده بود «طرح استقلال مراکش» را ارائه داد، و ابن العربی تنها کسی بود که در کابینه‌ی وقت دولت با این طرح حزب استقلال موافق بود، اما بقیه‌ی اعضای کابینه پس از مخالفت نماینده‌ی وقت فرانسه و تهدیدهایی که علیه موافقان‌ش کرد حاضر به حمایت از این طرح نشدند. در آنجا ابن العربی العلوی تنها کسی بود که تهدید مقیم عام فرانسه را به چالش کشید و در اعتراض به این اقدام ضد ملی فرانسه و عقب نشینی اعضای کابینه، استعفای خود از کابینه‌ی صدر اعظم را تقدیم کرد. نتیجه‌ی این موضع ابن العربی این شد که وی را به روستای قصابی و سپس به روستای میسور و در نهایت به روستای زادگاهش یعنی مذغره تبعید کردند.



التهامی کالاوی

پس از بر ملا شدن طرح توطئه کالاوی علیه سلطان شرعی وقانونی مراکش، شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی فتوای کفر کالاوی و همراهانش را صادر کرد و ۳۰۰ تن از علمای سراسر مراکش با ایشان همراه شدند، و علمای الازهر نیز بر این فتوا مهر تأیید زدند. فرانسوی ها که این موضع گیری شجاعانه ی علامه ابن العربی العلوی را بر نتافته بودند وی را به منطقه ی «القصابی» و سپس به «قصر السوق» تبعید کردند. وی دو سال از عمرش را در آنجا در تبعید گذراند، و سپس به فاس تبعید شد، در فاس تدریس در مسجد قرویین را آغاز کرد، اما استعمارگران درس های او را تحمل نمی کردند لذا از وی خواستند تدریس در مسجد را متوقف کند، او اما تسلیم خواسته های فرانسوی ها نشد لذا در ۱۸ رمضان سال ۱۳۷۱ هجری قمری او را از فاس تبعید کردند. پس از مدتی وی به فاس بازگشت و در بخش جدید شهر سکونت گزید، اما فرانسوی ها ورود او به بخش قدیمی شهر را ممنوع کردند. هنگامی که فرانسوی ها تصمیم گرفتند سلطان محمد پنجم را از سلطنت خلع کنند، خانه ی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی را محاصره کرده و مانع هر گونه ارتباط با وی شدند، تا این که در ۱۱ ربیع الثانی سال ۱۳۷۳ هجری قمری برای بار سوم او را تبعید کردند، این بار به شهر تنزیت، اما پس از مدتی وی به فاس بازگشت و یک سال کامل را در حصر خانگی گذراند.

از موضع گیری های جنجالی ایشان فتوای وجوب قتل محمد بن عرفه بود. کسی که استعمارگران فرانسه می خواستند پس از تبعید سلطان محمد پنجم در سال ۱۹۵۳ میلادی، به عنوان حاکم مراکش تعیینش کنند. ابن العربی العلوی این فتوای خود را مستند به حدیثی می دانست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر همزمان با دو خلیفه بیعت شد یکی از آنها را بکشید» و از امضای بیعت با محمد بن عرفه به عنوان سلطان مراکش امتناع ورزید، و از نشانه ها و علایم وفاداری او به محمد پنجم مخالفت وی با تأسیس «شورای محافظان عرش سلطنتی» پس از عقب نشینی محمد بن عرفه بود.



محمد بن عرفه

استاد عبدالکریم الفیلالی مؤرخ نامدار مراکش در کتابش «تاریخ سیاسی مغرب عربی» می نویسد: توطئه ای که علیه سلطان محمد پنجم طراحی شده بود را تهامی کالاوی مدیریت می کرد. وی بیانیه ای نوشت و امضای ۲۷۰ پاشا و فرماندهی نظامی را گرفت، در این بیانیه آمده بود: «ما فرماندهان و رهبران جنبش اپوزیسیون مراکش به رهبری پاشای بزرگوار سید تهامی مزارعی کالاوی خدمت مقیم عام محترم دولت فرانسه عرض می کنیم: از آنجایی که سلطان محمد بن یوسف با پیوستن به گروه های افراطی و تندرو مخالف با آموزه های دینی از منش ملت مراکش فاصله گرفته، و کشور را به سوی سرانیشیی سقوط پیش برده، ما بزرگان مراکش و غیرتمندان نسبت به دین مبین اسلام از مقیم عام محترم و دولت فرانسه می خواهیم سلطان را مقامش عزل نموده و قدرت را به کسی که شایستگی آن را دارد واگذار کند».

وی پس از بازگشت به فاس تدریس در مسجد سنت در بخش جدید شهر را آغاز کرد.

شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی بابت موضع گیری های میهن دوستانه و جهادی که در گذشته با استعمار گران داشت مورد احترام و تقدیر سیاستمداران ملی مراکش بود. در سال ۱۹۴۶ میلادی، پس از بازگشت استاد علال الفاسی و محمد بن الحسن الوزانی از تبعید نه ساله حرکت ملی مراکش به دودسته‌ی «حزب استقلال» و «حزب شورا و استقلال» تقسیم شد. این دور هب ملی گرای مراکش، شیخ الاسلام ابن العربی العلوی را بعنوان داور میان خود انتخاب کردند، او در داوری سوی هیچکدام از دو طرف را نگرفت و تلاش کرد میان آن ها صلح ایجاد کند که متأسفانه این میانجی گری فایده ای نداشت.

منهج شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی:

- تمرکز بر نشر علم و دانش از راه تدریس، و آسان سازی علوم و پرهیز از پیچیده کردن شرح.
- توجه به جوانان به عنوان ستون های آینده، بویژه اینکه خرافات در وجود جوانان نهادینه نشده بود.
- ایشان موضع گیری های بسیار تندی علیه مبتدعان داشت، و بر این باور بود که نرمی با آن ها سودی ندارد.
- مشارکت سیاسی حتی در حکومت تحت سیطره ی استعمار و ایجاد اصلاحات داخلی.
- تمسک به ثوابت ملی علیه استعمار گران و مبارزه با خائنان و وطن فروشان.
- عملکرد انفرادی که بعدها منجر به قدرت گرفتن گروه وابسته به استعمار گران در مغرب و به حاشیه راندن ایشان شد.

در گذشت ایشان:

شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی پس از کناره گیری از پست های دولتی و پرهیز از دریافت حقوق از دولت، در خانه ای محقرانه با دسترنج خود زندگی می کرد. چهار گاو و چندین مرغ داشت و با فروش شیر گاوها و تخم مرغ ها مخارج زندگی اش را تأمین می کرد تا اینکه مدتی کوتاه بیمارش شد و در روز پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۳۸۴ هجری قمری برابر با ۴ ژوئیه ی ۱۹۶۴ در شهر فاس چشم از جهان فرو بست و پیکر ایشان از درب منزلشان در فاس تشییع شد، سپس با هواپیمایی ویژه به زادگاهش روستای مدغره برده شد و بنابر وصیتی که کرده بود در کنار پدر بزرگوارش دفن شد.

برای اطلاع بیشتر از زندگی شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی به منابع زیر مراجعه کنید:

- * السلفی المناضل الشيخ محمد بن العربی العلوی، تألیف دکتر محمد الودیع الأسفی.
 - * السلفية والإصلاح، تألیف دکتر عبدالجلیل بادو.
 - * الحركة السلفية فی المغرب، تألیف جمعی از نویسندگان .
- اصل این مطالب مقاله ای است بعنوان «شیخ محمد بن العربی العلوی، دانشمند عامل و سلفی مبارز علیه جهل و استعمار» نوشته ی استاد احمد الازمی که در مجله ی دعوه الحق مراکش به چاپ رسیده، بخش هایی از آن را اصلاح کرده و مطالبی را از مقالات و منابع دیگر به آن افزودم.
- اسامه شحاده

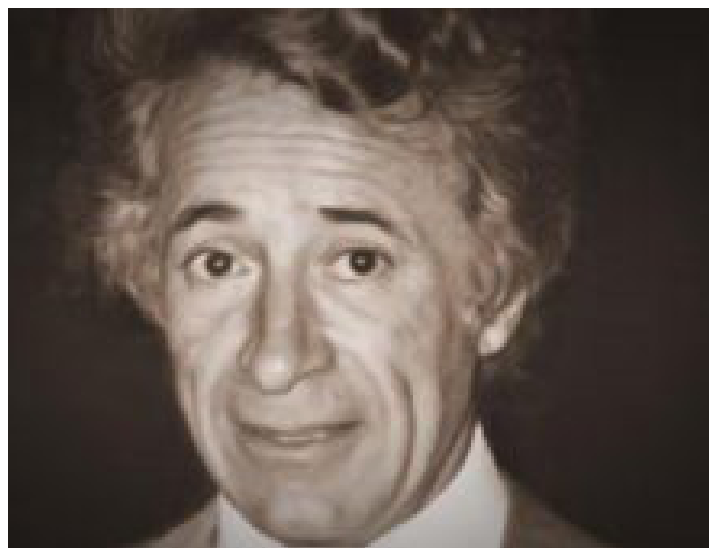
۱- نماینده رسمی دولت فرانسه در مغرب در سال های ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۶ میلادی، «مقیم عام» یا «مقیم المفوض العام» خوانده می شد.



محمد پنجم

در سال ۱۳۷۶ هجری قمری زمانی که سلطان محمد پنجم از تبعیدگاهش بازگشت و مراکش به استقلال خود دست یافت، شیخ الاسلام محمد بن العربی العلوی از نخستین کسانی بود که به پیشواز سلطان محبوب مراکش رفت و او را در اغوش گرفت. بعدها «وزارت تاج» به او سپرده شد و به عنوان مشاور و یژه ی سلطان مراکش و قاضی شرعی در کاخ سلطان و عضو شورای فقه اسلامی انتخاب شد.

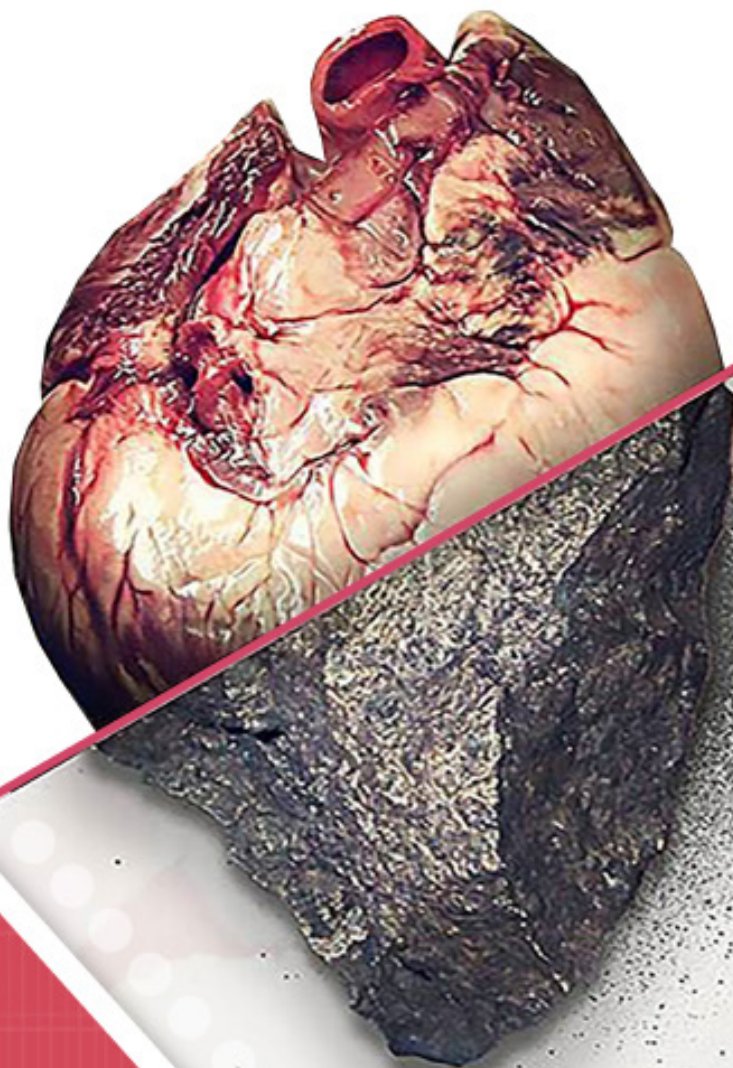
باری او در نشست ی حضور یافت و به علت مخالفت برخی آراء با عقاید و دیدگاه های او حاضر به امضای آن نشد. زمانی که ایشان طرح قانون اساسی را مطرح کرد که در آن آمده بود: «حاکم حق قانون گذاری را ندارد و قانون اساسی بایستی مستند به شریعت اسلامی باشد»، این فتوای ابن العربی او را با محنت ها و آزمون های سختی در زندگی روبرو کرد و وزیر وقت مراکش رضا اکیدره که دارای اندیشه های سکولار و ریسیم افراطی بود او را یک گمراه خواند. نتیجه ی این مخالفت ها این بود که وی در سال ۱۳۷۹ هجری قمری برابر با ۱۹۵۹ میلادی از مجلس تاج استعفا داد و از منصب قضاء نیز عزل شد. پس از استعفا و عزل به منزل خود بازگشت و پس از آن حاضر نشد حقوقی که پس از کناره گیری از سوی دولت بطور ماهیانه به او تعلق می گرفت را دریافت کند.



رضا اکیدره

آثار ناگوار گناه بر فردو جامعه

ترجمه و نگارش: ابو عامر ملامحمدی



گناه آثار ناگواری بر انسان بر جای می گذارد.
امام ابن قیم جوزی برخی از این آثار بد را چنین ذکر کرده است:

۱- محروم شدن از علم :

علم شرعی نوری است که خداوند به قلب هر که بخواهد می تاباند و گناه باعث خاموش شدن این نور می گردد.
هنگامی که امام شافعی برای آموختن علم به نزد امام مالک آمد، مالک که از هوش و استعداد وی خوشش آمده بود او را اینگونه نصیحت کرد:
«من می بینیم که خداوند بر قلب تو نوری تابانده است، آن را با گناه خاموش نکن»
گناه دشمن علم و آگاهی و معرفت است، و نیکی و باز داشتن نفس از هوا و هوس، کلید معرفت و شناخت است.

۲- محروم شدن از روزی :

امام احمد در مسند خود از ثوبان (رضی الله عنه) روایت می کند که رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فرمود:

۷- گناه، گناه می آورد :

هر گناه باعث می شود انسان استعداد انجام گناهان دیگر را پیدا کند. انجام گناه باعث می شود زشتی آن از قلب انسان خارج شود و به تدریج به انجام گناهان دیگر بپردازد تا جایی که شخص گناهکار دیگر نخواهد توانست به سادگی از آن دست بکشد. بسیاری از گناهکاران بابت توجهی به گناهان کوچک و سهل انگاری در مورد آنان به تدریج روبه سوی گناهان بزرگتر گذاشته اند. گناه اول گناه دوم را در پی خواهد داشت. تنها قیچی توبه می تواند از ادامه ی این سلسله جلوگیری کند.

۸- گناه باعث ضعیف شدن اراده ی خیر می شود :

گناهان باعث می شوند اراده ی انسان برای انجام کار خیر ضعیف شود و در عوض اراده ی انجام کارهای بد به تدریج قوی شود. از خطرناکترین عوارض گناه این است که بر اثر تکرار آن اراده ی توبه نیز به تدریج ضعیف می شود تا جایی که دیگر انسان حتی فکر توبه را از ذهن خود خارج می کند. این از بدترین بیماری های قلب است که راه نزدیکی به سوی هلاکت است.

۹- بیرون رفتن زشتی گناهان از قلب :

تکرار گناهان باعث می شود کم کم زشتی گناه از قلب شخص گناهکار خارج شود و دیگر از انجام گناه شرم نکند. در این صورت شخص گناهکار دیگر حتی از انجام گناه بصورت علنی و در برابر چشم مردم هیچ ابایی نخواهد داشت تا جایی که دیگران را نیز بسوی گناهان دعوت خواهد کرد.

آثار اجتماعی؟

اینها برخی از آثار گناه بر روی فرد بود. همان گونه که خواندید در این نوشته در مورد تاثیرات اجتماعی گناه بحث نشده است. مصلحان اجتماعی معمولاً در مورد اصلاح و تغییر پدیده های بدی که در جامعه وجود دارد می اندیشند. قتل، تجاوز، دزدی، آدم ربایی، قاچاق مواد مخدر و... از تخلف های بزرگی است که معمولاً کم یاز یاد در هر جامعه ای وجود دارند.

علاوه بر اینها افت های اجتماعی خطرناک دیگری نیز چون اعتیاد به مواد مخدر، مصرف دخانیات، مصرف مشروبات الکلی و... از معضلات بزرگ بسیاری از جوامع امروزی است.

شاید اشتباهی که بسیاری از مصلحان مرتکب می شوند این است که نقش اصلاح فردی را نادیده گرفته و می خواهند یک معضل بزرگ اجتماعی را بدون در نظر گرفتن خواستگاه نخست آن یعنی افراد جامعه، حل کنند.

گناهان فردی به تدریج پایه های یک جامعه را سست کرده و راه را برای گناهان و مشکلات اجتماعی باز می کنند.

برادر و خواهر گرامی

توبه و بازگشت عمومی و همگانی بسوی الله سبحانه و تعالی و آغاز کردن اصلاح همه جانبه از خودمان تنها راه بوجود آوردن یک جامعه سالم و صالح و به دست آوردن آرامش دنیا و آخرت است.

هر یک توبه راهی است بسوی رستگاری همه جانبه. هر یک نفر که دست از گناه بکشد جامعه یک قدم بسوی توسعه برمی دارد. از این رو باید از خود آغاز کنیم و منتظر دیگران نمانیم.

برادر و خواهر عزیز. چه بسا انجام گناه باعث از دست رفتن موقعیت های و موفقیت های بسیاری می شود بدون آنکه حتی خود ما متوجه شویم و از سوی دیگر بسا انسان هایی که موفقیت های خود را مدیون خوبی هایی هستند که در حق دیگران انجام داده اند بدون آن که خود بدانند.

«چه بسا که انسان به علت گناه خود از روزی محروم می شود.»
[به روایت ابن ماجه، آلبانی آن را حسن دانسته است]

۳- تاثیر گناه در برخورد میان فرد و دیگران :

آثار گناه را حتی می شود در برخورد دیگران هم دید. یکی از بزرگان می گوید: وقتی گناه می کنم آثار آن را در وسیله ی سواری ام و در برخورد همسرم مشاهده می کنم!

۴- سخت شدن کارها و بسته شدن درها بر روی انسان :

الله متعال در سوره ی طلاق می فرماید:
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ سَهْلًا [طلاق: ۴]
«و هر کس تقوای الله را پیشه کند [الله] برای او در کارش آسانی قرار می دهد».

وقتی تقوا باعث آسان شدن کارها می شود در مقابل گناه و عدم تقوای الهی نیز باعث ایجاد مشکلات و سخت شدن کارها و بسته شدن درهای موفقیت بر روی انسان می شود.

۵- احساس تاریکی در قلب و افسردگی و غم :

شخص گناهکار در قلب خود نوعی تاریکی و ظلمت را حس می کند. ابن حس پس از مدتی حتی در اعضا و جوارح و چهره ی شخص گناهکار آشکار می شود تا جایی که دیگران این تاریکی و افسردگی را نیز مشاهده می کنند.

عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) می گوید:
«نیکویی باعث روشنی در چهره و نور در قلب و گشایش در رزق و روزی و نیروی در بدن و محبت در قلوب دیگران می شود. و گناه باعث تاریکی چهره و تاریکی قلب و سستی در بدن و کمبود روزی و ایجاد نفرت در قلوب دیگران می شود».

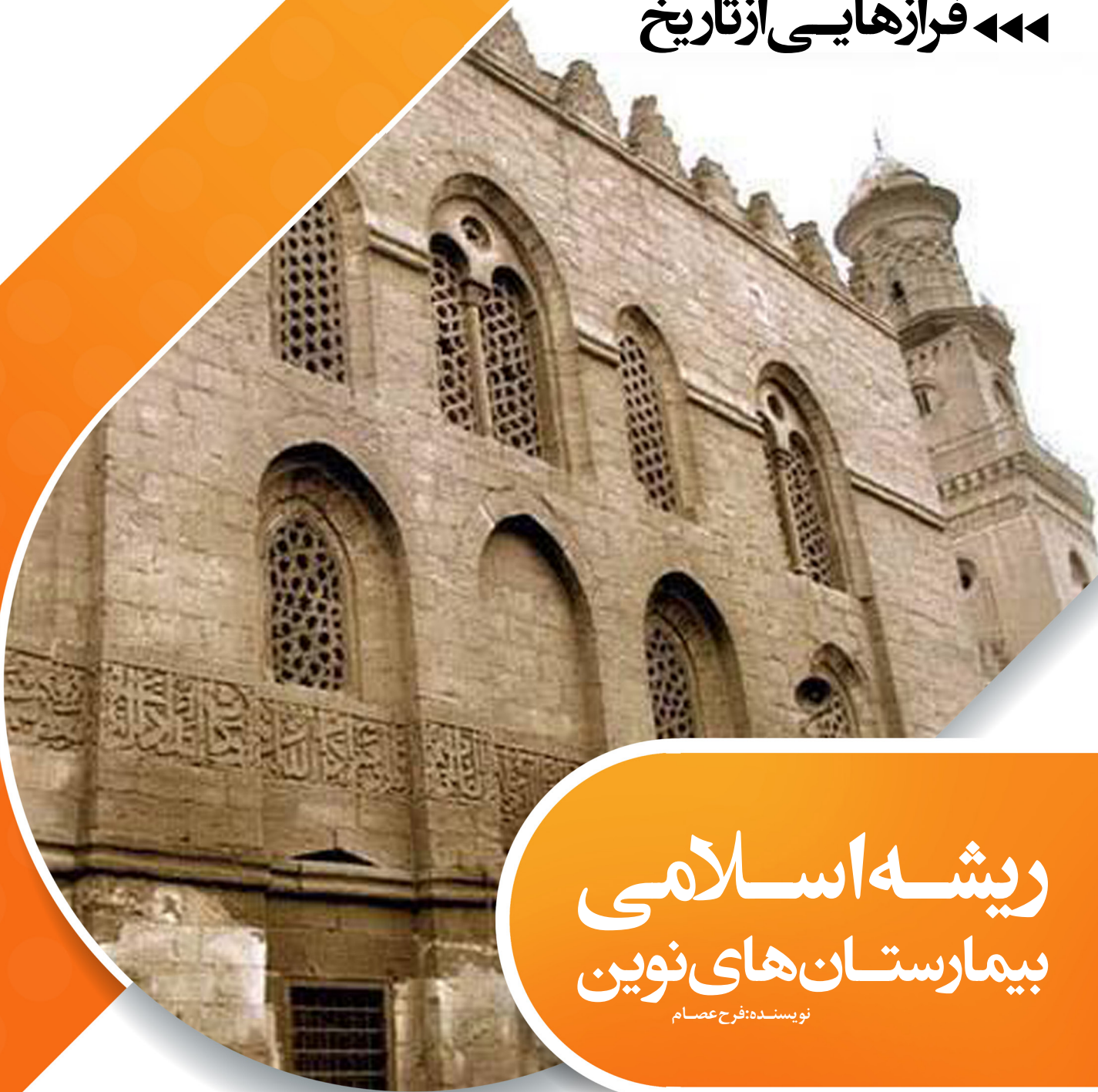
یکی از نزدیک ترین آثار گناهان افسردگی و هجوم غم ها و غصه هاست. به همان اندازه که انجام نیکویی ها باعث ایجاد نوعی سبکبالی و آسایش درونی می شود، گناهان در انسان حس تنهایی و تاریکی و غصه و افسردگی را پدید می آورند.

تکرار گناهان و عدم ایمان به پاداش نیک الهی در انسان حس پوچی و هیچ انگاری بوجود خواهد آورد. در این مرحله انسان تنها به گذراندن این زندگی که از نگاه او چیزی جز زجر و مصیبت و بیهودگی نیست می پردازد.

۶- محروم شدن از انجام طاعات و عبادات :

اگر گناه عقوبتی جز محروم شدن انسان از عبادت الله نداشت همین برای مجازات شخص گناهکار کافی بود. هر گناه باعث میشود انسان توفیق انجام کار نیک را از دست بدهد، کارهای نیک که برای انسان از تمام دنیا با ارزشتر است.

گناه به مانند غذای مسمومی است که باعث می شود شخص به علت خوردن آن برای مدتها از خوردن دیگر غذاها محروم شود.



ریشه اسلامی بیمارستان‌های نوین

نویسنده: فرح عصام

اجتماعی و پزشکی شده و این نوآوری اکنون به کانونی بدل شده که وجودش را یکی از امرهای ضروری به شمار می‌آوریم؛ درست است که ما ترجیح می‌دهیم خیلی به آنجا رفت و آمد نکنیم، ولی وجود آن در سرتاسر دنیا ضروری است و اجباراً به آن احتیاج داریم. ما از بیمارستان انتظار داریم مکانی باشند که ما را از درد برهاند و در هنگام دچار شدن به مریضی یا حادثه، در بهبودی به ما یاری رسانند. این امر ممکن است، چون روش برنامه‌ریزی شده - علمی و اجتماعی به صورت یکسان - بهداشت سلامت، در سایه‌ی جوامع اسلامی قرون وسطایی پیشرفت کرده است، به شکلی که گروه وسیعی از خلیفه‌ها، پادشاهان، علما و افراد مشغول به شغل پزشکی، علوم قدیمی و اعمالی را از سنت‌های گذشته فرا گرفتند و به یادگار نگاه داشته‌اند، سپس آنها را به بحث‌های اصلی خود افزودند و قرن‌ها از دستاوردهای فکری سرشار نمودند و همیشه سعی در پیشرفت مستمر آن داشتند.

مردان و زنان مریض و فقیر برای مداوای خویش تا زمان بهبودی و شفا یافتن در بیمارستان بستری می‌شوند و آنچه در بیمارستان وجود دارد برای مداوا به کار گرفته می‌شود. فرد دور و نزدیک، خویشاوند و غریب، قوی و ضعیف، ناتوان و شریف، بلند مرتبه و حقیر، ثروتمند و فقیر، مأمور و امیر، کور و بینا، و فاضل و مفضول (کسی یا چیزی که دیگری بر او فضیلت دارد)، معروف و گمنام، والا مقام و فرومایه، ستمگر و راهزن، فرمانبردار و فرمانده... بدون هیچ شرطی جهت جبران در انجام مداوای شونده برای انکار آن هیچ گونه گوشه و کنایه و مانعی وجود ندارد، بلکه به مجرد فضل و بخشش بیکران خداوند متعال و پاداش و مهربانی بسیار او، به وقوع می‌پیوندد. (سخنرانی منصور بن قلاوون در افتتاحیه‌ی بیمارستان قاهره).

روش‌های جدیدی که غرب در زمینه‌های سلامتی و پزشکی به کار می‌برد، نزدیک به تمدن‌های گذشته مانند بابل، مصر، یونان، روم و هند است، در حال حاضر ساخت بیمارستان باعث ایجاد تغییراتی

بیمارستان فقط به معنای «مریض خانه» نبود، بلکه به شکل علمی آن، برادر دو قلوبی بهداشت سلامت بود و دارای خدمات متعدد و مراکز آموزش پزشکی نوین نیز بود. از جمله:

- مرکزی برای بهبود.
- جایگاهی برای طی شدن دوران نقاهت بهبود یافتگان از امراض و حوادث.
- پناهگاهی روحی و روانی.
- مکانی برای نگهداری از افراد سالخورده.
- مدیریت اصلی و نگهداری سالخوردهگان و افراد ناتوانی که دارای فرزند نیستند.

مریض خانه



بیمارستان، نتیجه‌ی مهم بخش بزرگی از توانایی و تفکری بود که تمدن‌های اسلامی، پی‌درپی در توسعه هنرهای پزشکی سرمایه گذاری کردند. چون بیمارستان‌ها - در دوران قدیم نیز همانند امروز - در بردارنده مدرسه‌ها و کتابخانه‌های پزشکی بودند. پزشکان بزرگ، روش‌های اجرای علوم کسب شده را که برروری مریض‌ها انجام می‌شد، به کارآموزان یاد می‌دادند. و بیمارستان برای کارآموزان امتحان برگزار می‌کرد و برای آنها گواهی صادر می‌کرد، بیمارستان همچون مؤسسه‌ای برای انتشار علوم پزشکی، درمان بیماری‌ها و توسعه و انتشار آموزه‌های پزشکی به ایفای نقش می‌پرداخت.

اعلام وجود اولین بیمارستان

اگرچه از زمان‌های گذشته مکان‌هایی برای درمان بیماری‌ها وجود داشت، اما بیشتر آنها ساده بودند و فراتر از مسائل ابتدایی یا گروه ویژه برای رسیدگی به بیمارها نبود. اصلاحات فراوانی در طی دوره یونانی ادامه پیدا کرد، اما آن مکان‌ها در موارد اندکی به عنوان جایگاه نگهداری بیماران استفاده می‌شد. اوایل اروپای قرون وسطایی، این اعتقاد فلسفی حاکم بود که اصل «بیماری»، امری فوق طبیعی است و در این حالت از مداخله انسان مصون است؛ در نتیجه این امر تعداد اندکی از بیمارستان‌ها به عنوان محل نگهداری سال خوردهگان تبدیل شد به گونه‌ای که مدیریت بیماران توسط راهبانی صورت گرفت که تلاش زیادی برای شفای بدن بیماران نداشتند و به دنبال نجات روح بودند.

اما پزشکان مسلمان، روش کاملاً متفاوتی داشتند. بسان این حدیث پیغمبر (ص) که فرمودند: «ما أنزل الله داءً إلا أنزل له دواءً»: «خداوند هیچ دردی را نازل نکرد مگر این که برایش درمانی نیز فرستاد» و نیز این حدیث: «إن الله أنزل الداء والدواء، وجعل لكل داء دواءً، فتداؤوا، ولا تدأوا و بحرأرام» «خداوند درد و درمان را فرستاد و برای هر دردی درمانی قرار داد، پس درمان شدند؛ آگاه باشید که با

حرام به درمان نپردازید»؛ آنگاه در درمان بیماران، روش‌هایی عقلانی و تجربی را مد نظر قرار دادند و بدان توجه داشتند. شکل و طراحی بیمارستان بر خلاف آن روش بود؛ در غرب جایگاه بیماران به گونه‌ای درست شده بود که بتوانند مراسم مذهبی روزانه را مشاهده کنند و این بیمارستان‌ها دارای تجهیزات اندکی بودند، حتی اگر این بیمارستان‌ها در درجه‌ی اول دارای تجهیزات نیز بود، در موارد بسیاری به دلیل آب و هوا و هندسه معماری اش، شرایط بد و رطوبت بر آن غلبه می‌کرد. اما در کشورهای اسلامی با اینکه دارای آب و هوا و گرمتری بودند، بیمارستان‌ها به گونه‌ای آماده شدند که نور و هوا به انتشار هوای خوب کمک کنند، و درمان را مبتنی بر نظریه‌ی «اخلاط» قرار داد که عبارت است از: روشی در پزشکی که به جای پرداختن به بعد روحانی، به درمان بدنی می‌پردازد.

داروخانه‌های سیار



اولین مرکز بهداشت اسلامی درون یک خیمه به دست «رفیده اسلمیه» در زمان حیات پیغمبر (ص) برپا شد. و مشهور است در طی جنگ خندق، وی بیماران را درون یک خیمه‌ی منفصل درمان کرد و به جایگاه یک متخصص رسید. حاکمان و کارگزاران بعدی این نمونه‌های اولیه یگان‌های «جراحی سیار نظامی» را به قافله‌های داروخانه‌ای سیاری تبدیل کردند که مجهز به دارو، غذا، نوشیدنی، لباس، پزشکان و داروخانه‌ها بودند. این مأموریت در پاسخ به نیازهای جوامع دور از شهرهای بزرگ و مکان‌های پزشکی ثابت نمایان شد. برای خود کارگزاران و خلیفه‌ها نیز بهداشت سیار فراهم شد، در طی حکومت سلطان محمد سلجوقی در آغاز قرن دوازدهم بیمارستان سیار گسترش یافت به گونه‌ای که برای حمل و نقل آن به ۴۰ شتر نیاز بود.

بیمارستان‌های دائم

اولین بیمارستان اسلامی فقط جایگاهی برای مبتلایان به جذام بود، و ساخت آن اوایل قرن هشتم میلادی در دمشق به دست «ولید بن عبدالمک بن مروان» خلیفه‌ی اموی صورت گرفت. پزشکان در آن به ملک‌های فراوان و جایگاه‌های بلند مرتبه‌ای دست یافتند، با اینکه جذام همه جا را فرا گرفته بود، عیادت کنندگان بیماران در قرنطینه قرار گرفتند؛ چون به آنها کمک‌های مالی می‌شد همانطور که به یک فرد نابینا برای تأمین هزینه‌های مالی خانواده کمک می‌شد. اولین بیمارستان عمومی که در سندها و مدارک ثبت شده، بعد از حدود یک قرن در سال ۸۰۵ به دست وزیر «هارون الرشید» در بغداد ساخته شد. ما اطلاعات اندکی درباره‌ی آن داریم ولی ظهور پزشکان دربار از خاندان «عبدالمسیح» که رؤسای قبلی آکادمی پزشکی فارسی در جندی شاپور در اهواز بودند، نشان از آن دارد که آنها نقش مهمی را در پیشرفت این بیمارستان بر عهده داشتند.



بیمارستان قلاوون (مواقع التواصل)

ترتیب و چهارچوب

طبق روشی که امروزه رایج است، بیمارستان اسلامی نمونه به بخش‌هایی از قبیل بیماری‌های عمومی، جراحی و چشم پزشکی، پزشکی استخوان‌ها و بیماری‌های روانی تقسیم می‌شد. بخش بیماری‌های عمومی نزدیکترین بخش به پزشکی داخلی موجود در حال حاضر می‌باشد و معمولاً به بخش‌های فرعی تقسیم می‌شد که با تب، مشکلات دستگاه گوارش، پیسی و غیره در ارتباط است. بیمارستان‌های بزرگ تر دارای بخش‌هایی بزرگتر و تخصص‌های فرعی با تنوع بیشتر بودند که هر بخش در کنار ناظر ویژه، دارای یک مسئول و رئیس بود.

در بیمارستان‌ها بازرسانی می‌چرخیدند که مأموریت تضمین نظافت عمومی و فراهم کردن شرط‌های بهداشتی بر آنها محول شده بود. علاوه بر آن حسابدار و دیگر کارمندان اداری نیز وجود داشتند که اطمینان حاصل می‌کردند که بیمارستان - از جنبه‌های مالی و غیره - از معیارها و اصول مناسب برخوردار است همچنین مدیر اصلی مسئول نظارت بر کل نهاد بود. آنجا دارای نظارت کننده نیز بود که در برابر مراقبت از تمام ساختمان مسوول بود. پزشکان بر اساس ساعات اداری ثابتی به فعالیت می‌پرداختند و در طی آن ساعات به معالجه بیمارانی می‌پرداختند که به آن جا مراجعه می‌کردند. همه‌ی بیمارستان‌ها دارای گروهی متخصص از داروسازها و پرستارانی بودند که به گواهی اشتغال در کار دست یافتند. حقوق گروه‌های پزشکی به حکم قانون ثابت بودند و پاداش به مقدار سخاوت و بخشش توزیع می‌شد که باعث می‌شد برای جذب خردمندان و عاقلان کفایت کند.



بیمارستان اسلامی با احسان وقف‌ها دارای ثروت و اندوخته‌ی مالی بسیاری بود و از این طریق اداره می‌شد، چون افراد ثروتمند و کارگزاران، املاک را به صورت هدیه به بیمارستان‌های تازه تأسیس و یا در شرف می‌بخشیدند و درآمد حاصل از موقوفه برای ساختمان و تعمیرات آن پرداخت می‌شد. برای اینکه این احسان‌ها و درآمدها به سود مؤسسه‌های وقف شده باشد، شامل موارد ترکیبی مانند در

در طی دهه‌های بعدی ۳۴ بیمارستان دیگر در سرتاسر دنیای اسلام تأسیس شد و هر ساله تعداد آن‌ها به طور مستمر افزایش یافت. در قیروان تونس اولین بیمارستان در قرن نهم میلادی ساخته شد، و در مکه‌ی مکرّمه و مدینه منوره نیز بیمارستان‌هایی بنا شد. چندین بیمارستان در شهرری ایران نیز وجود داشت و ریاست آن بر عهده‌ی «محمد بن زکریای رازی» بود که اهل همان شهر بود و در بغداد آموزش دیده بود.



محمد بن زکریا الرازی (مواقع التواصل)

در قرن دهم میلادی پنج بیمارستان دیگر در بغداد بنا شد. اولین آنها در پایان قرن نهم به دست «معتضد» ساخته شد که با ابوبکر رازی قرار داد بست تا مأموریت اشرف و مدیریت بر ساخت و اقدامات و عملیات‌های آن را بر عهده داشته باشد. قبل از شروع ساخت، رازی خواست تا بهترین مکان شهر برای آن انتخاب شود، پس تکه‌هایی از گوشت تازه را در بخش‌هایی مختلف گذاشت و بعد از مدتی آنها را برداشت تا مشخص کند که گوشت در کدام یک از آن مکان‌ها کمتر فاسد شده و در نتیجه بیمارستان را در آنجا بنا شود. هنگام افتتاح در بیمارستان ۲۵ پزشک وجود داشت مانند کسی که چشم را با سرمه درمان می‌کند و جراحان و شکسته‌بندان. سپس تعداد تخصص‌ها به ۱۲۵۸ رسید تا اینکه مغول بغداد را با خاک یکسان کرد.

در آغاز قرن دهم میلادی وزیر «علی بن عیسی بن جراح» برای «سنان بن ثابت» رئیس مجمع پزشکان در بغداد درباره‌ی گروه دیگری از بیماری‌ها چنین نوشت:

«در مورد افرادی که در زندان‌ها به سر می‌برند تأمل کردم و این که آنها با وجود تعداد زیادشان و سختی مکانشان، از مبتلا شدن به بیماری‌ها در امان نیستند، پس لازم است برای آن‌ها پزشکیانی مشخص گردد که هر روزه به آنها سر بزنند و به آنها دارو و شربت دهند و در دیگر زندان‌ها بچرخند و بیماران را درمان کنند».

اولین بیمارستان مصر در سال ۸۷۲ به دست امیر مصر «عباس احمد بن طولون» در جنوب غرب فسطاط ساخته شد که اکنون بخشی از قاهره قدیم به شمار می‌رود. بر اساس مدارک مستند، این اولین پرورشگاهی محسوب می‌شود که در کنار بیماری‌های عمومی، درمان مبتلایان به بیماری‌های روانی را نیز فراهم می‌کرد. در قرن دوازدهم میلادی «صلاح الدین ایوبی» بیمارستان نصیری را در قاهره بنا کرد که بعدها گسترش و اهمیت آن به دست «منصور بن قلاوون» بیشتر شد و ساخت آن در سال ۱۲۸۴ تکمیل شد. در طی قرن پانزدهم به عنوان اولین مرکز پزشکی قاهره بود که امروزه بیمارستان رمد العیون نام دارد، چون ویژه‌ی چشم پزشکی بود.

اختیار داشتن زمین‌های فاقد مالکیت، سنگ آسیاب، هتل‌ها و یا حتی تمام یک روستا بود.

معمولاً مقداری از دارایی اوقاف به صورت پنهانی به بیماری که توانایی کار کردن را نداشت داده می‌شد. بخشی از هزینه تعمیرات بیمارستان از سوی حکومت تأمین می‌شد. اما خدمات بیمارستان در قبال بیماران رایگان بود، هر چند پزشکان مستقل گاهی تقاضای پول می‌کردند.

مدیریت و بهداشت بیمار

بیمارستان‌ها ۲۴ ساعته برای عموم باز بود، به شکلی که پزشکان مرد برای بیماران مرد و پزشکان زن برای بیماران زن اختصاص می‌یافتند، در حالی که برخی بر آن بودند تا مکان‌هایی جداگانه برای ورودی‌های افراد و ساختمان‌هایی جدا برای هر جنسی ساخته شود. در حالت‌های کم خطر در مانگاه‌های خصوصی مجهز به پزشکانی بودند که برای بیماران داروهای تجویز می‌کردند تا در خانه‌ها مصرف شود.

تدابیر و اقداماتی خاص برای جلوگیری از انتشار بیماری‌ها و عفونت‌ها به کار گرفته می‌شد، به این شکل که برای بیماران داخلی لباس‌هایی از طرف بیمارستان اختصاص داده می‌شد که ساخت آن در منطقه‌ای مرکزی صورت می‌گرفت، در حالی که لباسهای شخصی آنها در انبار بیمارستان به امانت نگه داشته می‌شد. بیماران در زمان انتقال به بخش ویژه خود، تخت‌هایی را با روپوش‌های پاکیزه و زیراندازهایی می‌دیدند و اتاق‌های بیمارستان نیز تمیز بودند و مجهز به فواره‌های آب و نور آفتاب بودند.

اقتضای کار بازرسی این بود که نظافت بیمارستان و اتاق‌ها را به صورت روزانه ارزیابی کند و مرسوم بود که کارگزاران جهت تأکید بر دریافت بالاترین بهداشت ممکن برای بیماران، به سرکشی‌های شخصی مبادرت می‌کردند. به گونه‌ای که به محض رسیدن بیمار، روند درمان موجود شروع می‌شد و بیماران بر اساس شرایط پزشکی و حالت موجود از خوردن برخی غذاها منع می‌شدند، کیفیت غذای بسیار عالی بود چون در بر دارنده‌ی بهترین مرغ‌ها و گوشت گاو و گوسفند به همراه میوه و سبزیجات تازه بود.

معیار اصلی بهبودی، توانایی بیماران بر هضم مقداری نان طبیعی به همراه گوشت کباب شده‌ی مرغ که افراد سالم به یکباره می‌خورند. اگر بیمار توانست به راحتی آن را هضم کند، سلامتی‌اش در درجه‌ی خوبی محسوب میشد، پس کار ترخیص انجام میشد. اما بیماران که مورد معالجه قرامی گرفتند و بدن‌هایشان هنوز سست و کم توان بود، اجازه‌ی ترخیص پیدا نمی‌کردند و به محل نقاهت منتقل می‌شدند تا در زمان بهبودی کامل مرخص شوند. برای بیماران مستمند در کنار مقداری پول جهت کمک به ساختن زندگی، لباس‌هایی جدید نیز تخصیص داده می‌شد.



در زیر ترجمه نامه‌ی یک جوان فرانسوی که در قرن دهم میلادی در بیمارستان قرطبه بستری بوده آورده شده است که در آن می‌گوید: «پدر عزیزم: در نامه‌ی گذشته‌ی خویش گفتم که به زودی برای مقداری پول خواهی فرستاد تا برای درمانم از آن استفاده کنم، اما من به طور کلی به پول نیاز ندارم؛ چون درمان در این بیمارستان اسلامی رایگان است و حتی بیمارستان به همه بیماران که آنجا را ترک می‌کنند مبلغ ۵ دینار به همراه لباس‌هایی نوا عطا می‌کند تا در دوران بهبودی مجبور به کار نشوند. پدر عزیزم: اگر بزرگواری کردی و به دیدارم آمدی مراد بخش جراحی و درمان مفاصل خواهی دید و در کنار اتاق من یک کتاب‌خانه و سالن مطالعه و کنفرانس رانیز مشاهده خواهی کرد که پزشکان هر روز برای گوش دادن به سخنرانی اساتید در آنجا دور هم جمع می‌شوند.

اما در مورد بخش زنان، در ضلع دوم بیمارستان واقع است و مردان اجازه‌ی ورود به آن ندارند، در سمت راست میدان سالن بزرگی را می‌یابی که مخصوص بیماران بهبود یافته است؛ به شکلی که دوره‌ی نقاهت را در آنجا می‌گذارند و سالن در بردارنده کتابخانه‌ای مخصوص و ابزار موسیقی می‌باشد. پدر عزیزم: هر نقطه و مکان این بیمارستان در نهایت تمیزی قرار دارد و تخت و بالشی که روی آن می‌خوابیم با پارچه سفید دمشق پوشیده شده است، اما روپوش‌ها از پارچه مخملی نرم و لطیف دوخته شده‌اند. تمام اتاق‌های بیمارستان مجهز به آب پاکی می‌باشد که با لوله‌های خاصی بدان رسیده و برای روزهای زمستان در هر اتاقی یک بخاری وجود دارد. اما غذا از گوشت مرغ و سبزیجات پخته می‌شود تا جایی که برخی از بیماران به دلیل طمع در غذای خوشمزه و لذیذ نمی‌خواهند بیمارستان را ترک کنند». طیب و جهانگرد قرن سیزدهم «عبد اللطیف بغدادی» که در دمشق به عنوان آموزش دهنده پزشکی مشغول بود، داستان جالبی را از یک جوان فارسی روایت می‌کند که از غذاهای لذیذ و خدمت رسانی عالی ارائه شده در بیمارستان نوری بسیار خوشش آمده بود، تا جایی که وی را وادار کرده بود تا تمارض به بیماری نماید. طولی نکشید که پزشک معالج به نیرنگ جوان پی برد و با این وجود وی را به بیمارستان راه داد و در طی سه روز غذاهای خوشمزه به وی داده شد و در روز چهارم پزشک به اتاق بیمار رفت و با لبخندی تأسف آور گفت: «مهمانی سه روز است، بعد از آن... بخشش همراه با موجودی خواهد بود، پس اکنون به خانه‌ات برگرد».

کیفیت مراقبت مبتنی بر بازرسی و سنجش و داوری بود، «محمد بن محمد القرشی» در کتاب خود «معالم القره فی طلب الحسبه» می‌گوید:

«زمانی که پزشک بر بیمار وارد می‌شود شایسته است در باره‌ی علت بیماری و درد موجود از وی سؤال کند، سپس یک قانون برای نوشیدنی‌ها و دیگر داروهای گیاهی برای وی مشخص کند و در حضور همراه مریض یک نسخه برای او بنویسد، و اگر روز بعد آمد و پزشک به درد و ظرف او نگاه کرد - شاید منظور از ظرف همانی است که در آن ادرار قرار دارد؛ تا روند بیماری را از رنگش تشخیص دهد و یا شاید منظور ظرف درد باشد -، از بیمار بپرسد: آیا بیماری بهتر شده است یا نه؟ سپس بر اساس مقتضای حال برایش برنامه‌ای بریزد و یک نسخه تجویز کند و به خانواده‌اش بدهد، و در روز سوم و چهارم نیز این کار را بکند تا اینکه مریض بهبود یابد یا این که بمیرد، اگر بیمار بهبود یابد پزشک پاداش و هزینه‌اش را در یافت می‌کند و اگر بمیرد، خانواده‌اش نزد حکیم معروفی بروند و نسخه‌هایی که پزشک برای او نوشته است را ارائه کنند، پس اگر

این دوره‌ها از دانش آموزان خواسته می‌شد رفتارها، نتایج و ماهیت و محل درد و تورم بیماران را بررسی کنند. همچنین از دانشجویان خواسته می‌شد تا رنگ و بافت پوست را یادداشت کنند، چه دما بالا باشد و چه طبیعی، یا پوست دارای بافتی مرطوب، خشک یا سست باشد..



بیمارستان‌های این دوره به عنوان مهد و نمونه‌ی اولیه‌ی بیمارستان‌های عصر حاضر و در میان دستاوردهای علمی بی‌شماری محسوب می‌شوند که دوره‌ی قرون وسطی تا جهان اسلام را همراهی کرد.

سپس آموزش با امتحان اشتغال به پزشکی به پایان می‌رسید و حمایت رئیس مجمع پزشکان که دولت منطقه‌ی وی را مشخص کرده است برای کاندیدهای همسان تعیین می‌گردد. و اولین مورد خواسته شده عبارت است از نوشتن پایان نامه درباره تخصصی که کاندید می‌خواهد برای طبابت در آن به گواهی دست یابد. پایان نامه می‌تواند یک بخش اصلی از بحث یا شرح و تعلیقی بر متن‌های موجود گذشته باشد، مانند متن‌های بقراط، جالینوس، ابن سینا و دیگران. برای دانشجویان ترجیح داده شد که نه تنها پزشکی بخوانند، بلکه برای یافتن خطاها نیز آنها را بررسی و موشکافی کنند. این تمرکز روی تجربه و مشاهده به جای متوسل شدن به حکومت‌ها، یکی از محرک‌های اصلی انتشار تفکر اسلامی در قرون وسطی بود؛ برای تکمیل پایان نامه جلسه‌های طولانی با کاندیدها از سوی رئیس مجمع پزشکان مسئول برگزار میشد که برایشان سؤال‌هایی را مطرح می‌کند که تخصص مد نظر آن را مطرح می‌کند و سپس کاندید برای دریافت گواهی اشتغال به پزشکی پاسخ‌های مناسب را بیان می‌کند. یکی از عناصر مهم بیمارستان که هم برای دانشجویان و هم برای معلمان از اهمیت بالایی برخوردار بود، وجود کتابخانه‌های گسترده پزشکی بود. همان طور که تا قرن چهارم میلادی، بیمارستان ابن تولون در مصر دارای یک کتابخانه بزرگ بود، با ۱۰ هزار کتاب در شاخه‌های مختلف علوم پزشکی. در حالی که بزرگ‌ترین کتابخانه اروپا، دانشگاه پاریس، فقط حاوی ۴۰۰ تالیف بود.

بیمارستان‌های این دوره به عنوان مهد و نمونه‌ی اولیه‌ی بیمارستان‌های عصر حاضر و در میان دستاوردهای علمی بی‌شماری محسوب میشوند که دوره‌ی قرون وسطی تا جهان اسلام را همراهی کرد، اما در میان تمام این دستاوردها و هنگام اتفاقات یا بیماری‌ها هیچ میراثی علمی نمی‌تواند معنای بزرگتری از این دستاور را با خود به همراه داشته باشد.

این گزارش ترجمه شده از Aramcoworld است و ضرورتاً بیانگر گزارشی میدانی نمی‌باشد.

نسخه پزشکی را بر اساس حکمت و حرفه‌ی پزشکی و بدون کمکاری و کوتاهی ببیند، می‌گوید: این بیمار با پایان یافتن عمرش از دنیارفت و اگر قضیه را بر خلاف آن ببیند به آنها می‌گوید: دیه‌ی خویشاوندان را از پزشک بگیرد، او با عملکرد نادرست و کوتاهی خویش وی را به قتل رسانده است، پس در این شکل شریف احتیاط به خرج می‌دادند تا کسی که اهل پزشکی نیست بدن نپزدازد و پزشک ارزش آن را کم نکند، دادگاه باید از آنها قسم پزشکی بقراط را بگیرد، قسمی که از دیگر پزشکان نیز گرفته است، و آنها را قسم دهد که هیچ داروی مضر و سمی به کسی ندهند و برای زنان داروهایی را تجویز نکنند که باعث سقط جنین شود و برای مردان نیز داروهایی را توصیه نکند که باعث عقیم شدنش بشود، پزشکان باید هنگام وارد شدن بر بیماران چشمانشان را در برابر محارم ببندند و رازها را افاش نکنند و هتک حرمت ننمایند».



در کنار بیمارستان‌های دائمی، در شهرها و کشورهای بزرگ مرکزهایی برای ارائه‌ی مراقبت و بهداشت مورد نیاز و کمک‌های اولیه به طور جداگانه وجود داشت. در حالت طبیعی این مراکزها در مکان‌های عمومی مانند مساجد بزرگ که مردم در آنجا رفت و آمد می‌کردند وجود داشتند، مقریزی درباره‌ی یکی از آنها در قاهره صحبت می‌کند و چنین می‌گوید:

«زمانی که ابن طولون مسجدش را در مصر بنا نهاد، در اطرافش مکانی برای وضو و نیز درمان قرار داد و در مانگاه را به بهترین داروها و پزشکان مجهز نمود. و در روز جمعه، یک پزشک متخصص به هر گونه آسیب دیدگی که ممکن است در چنین جمعیت باشکوهی قرار بگیرد اختصاص داده می‌شد».

و از آنجا که یکی از نقشهای اصلی بیمارستان آموزش پزشکان بود، هر بیمارستان دارای یک سکوی سخنرانی بود که در آن دانشجویان، پزشکان و مقامات ارشد پزشکی با یکدیگر ملاقات می‌کردند، تا مشکلات را به سبک مدرن «سمینار» بررسی کنند. با پیشرفت روند آموزش، دانشجویان پزشکی به کمک پزشکان ماهر به مکان‌های مختلف بیمارستان می‌رفتند و در ارائه مراقبت و بهداشت به بیماران مشارکت می‌کردند، همان طور که امروزه در برنامه‌های برگزاری نشست از پزشکان طلب می‌شود.

همانگونه که از متن‌هایی مانند کتاب ابن ابی اصیبعه «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» علاوه بر کتاب‌های نوشته شده توسط پزشکان باقی مانده است، تفسیرهای این گشت‌های دیداری آشکار میشود. آموزش‌ها با پیروی از تب و وعده‌های غذایی برای درمان‌های معمول توصیف می‌شوند مانند بیماری‌های پوستی، ورم و تب کردن. در طول

سخن ما با کسانی است که در راه دعوت و نشر دین حنیف اسلام قدم برداشته‌اند. کسانی که به این نتیجه مهم رسیده‌اند که دین را تنها برای خود نخواهند و به فرمان پروردگار خویش برای رساندن و تبلیغ آن به جهانیان لبیک گفته‌اند.

امروزه ما با سپری کردن چندین دهه از آغاز دعوت اسلامی معاصر، روش‌ها و طریقه‌های فراوان و متفاوتی را برای دعوت به سوی اسلام در کارنامه مسلمانان مشاهده می‌کنیم. روش‌هایی که بسیاری از آنها خالی از اشکال و اشتباه نبوده و حتی در موارد فراوانی مخالف با شرع حنیف اسلام است.

مسلمان نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم به بررسی تمامی این دعوت‌ها و نقاط قوت و ضعف آنها پردازیم. بلکه این مقاله نقدی است بر روش تعداد زیادی از دعوت‌گران گذشته و امروز که در فهم مصلحت و اولویت‌ها دچار اشتباه شده‌اند.

سخن ما با دعوت‌گرانی است که در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تربیتی منفعت زده شده‌اند؛ یعنی اصالت را بر فایده نهاده و برای تحصیل آن تمام تلاش و کوشش خود را صرف می‌کنند و در این میان نیز از حق و حقیقت غافل مانده‌اند. غافل از اینکه هر منفعتی الزاماً حق نیست، بلکه این حق است که منفعت حقیقی را به دنبال دارد.

خداوند در باره شراب و قمار در قرآن کریم می‌فرماید:
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا^۱

«تو را از شراب و قمار می‌پرسند بگو در این دو (شراب و قمار) گناه بزرگ‌گست و منفعت‌هایی برای مردم وجود دارد و گناه این دو بزرگ‌تر از منفعتشان است»

می‌بینیم که اصالت با منفعت نیست و این گونه هم نیست که ما تنها بر اساس عقل خود بتوانیم به خوبی منافع بی‌ضرر را از منافع همراه با ضرر تشخیص دهیم. بلکه در این راه محتاج راهنمایی‌های پروردگارمان می‌باشیم.

در زمینه اقتصادی زمانی که به عملکرد این دعوت‌گران از اقبال مختلف نگاهی بیاندازیم، به روشنی خواهیم دید که به علت همین فهم نادرست از دین هر زمان که با معامله یا کسب اقتصادی که ظاهراً دارای نفع فراوان بوده اما با شرع اسلام (قرآن و سنت و فهم سلف صالح امت) در تعارض است، برخورد می‌کنند، جانب منفعت را گرفته و قانون اسلام را با فهم (هوای نفس) خود تحریف کرده و می‌گویند: برای پیشرفت اسلام و دعوت به سوی آن، احتیاج به اقتصاد قوی داریم و زمانه اقتضای کند که این‌طور و آن‌طور رفتار کنیم؛ و این‌جاست که با منطق پراگماتیسمی (اصالت منفعت) و ماکیاولی (هدف وسیله

کدامین مصلحت؟

(سخنی با دعوت‌گران اسلامی)

نویسنده: واحد دعوت پیش

اصالت عقل در تشخیص صحیح از ضعیف در نصوص شرع)، معاملات ربوی و قمار گونه آغاز شده و مسلمان است که در گناه و عصیان از برادرش سبقت می گیرد و شیطان از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد و به نقشه خود آفرین می گوید...

آیا این افراد کلام الله متعال را نشنیده اند که می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا لَكِٰسِبُونَ^۲

«اگر مردمان این شهرها و آبادی ها ایمان میاوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم».

مگر هدف دعوت، برپایی شرع و قانون خداوند بر روی زمین نیست؟ چرا باید دعوت را بهانه ای برای سرپیچی از فرمان خداوند قرار داد؟

آیا همین افکار باعث نشده که سنت زیبای قرص الحسنه از بیشتر جوامع مارت خت بر بند دو پایه های اقتصاد ربوی هر چه بیشتر در میان ما مستحکم شود؟ مگر اصحاب رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم نبودند که به خاطر هجرت در راه خدا تمامی اموال خود را در مکه و در میان مشرکین جا گذاشتند و رفتند؟

در زمینه سیاسی که خدا رحمت کند، قرآن و سنت ناگهان نعوذ بالله ناپدید می شوند و جای خود را به عقل سیاسی و منافع استراتژیک دعوت و مصلحت پیشبر داهداف، البته به هر وسیله که شده، می دهند. برای پیشرفت دعوت باید قوی شد، و برای قدرت باید کرسی بدست آورد و برای کرسی بدست آوردن هم باید رأی جمع کرد و برای رأی هم هر چه می خواهد دل تنگت بگو و بکن. و در ادامه اسلام تبدیل می شود به شعارهای عوام فریبانه ای غالب بر جامعه، از دموکراسی و

آزادی و دریک کلام لیبرالیسم اسلامی.

برای به دست آوردن کرسی در مجلس (که دارای منفعت فراوان است و وسیله ای برای رسیدن به هدف) می توان هر قانونی را قبول کرد و به آن سوگند خورد و هر خفتی را پذیرفت. و البته راه دیگری هم دارد و آن اینکه با عقل خود قرائتی دیگر از نصوص شرعی ساخت و خوش بود!!

حال می گویم اگر واقعا باید اینطور بود چرا رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم در چندین موقعیت، زمانی که راهی جهاد بود کمک مشرکینی که برای همراهی با او آمده بودند، را نپذیرفت. و البته راه دیگری هم مشرک در مقابل مشرک کمک نمی طلبیم.^۳

آیا تعداد افراد بیشتر برای جهاد در برابر دشمن عین منفعت نبود؟ جای بسی تأمل دارد.

در زمینه تربیتی نیز که معمولا باید بیشتر مواظب بود تا اشتباه نکنیم، میبینی که باز هم همین افکار دست از سرشان بر نمی دارد و آنقدر بر نخبه گرایی تأکید می کنند که گویی پروردگار دینش را فقط برای نخبگان فرستاده، خوب علتش هم واضح است زیرا به نظر ما نخبگان (در تمامی زمینه ها) برای ما و دعوت ما منفعت بیشتری دارند اما عوام که حیث است وقت برای آنها بگذاریم.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود: شما تلاش رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم را برای اسلام آوردن آن کودک یهودی در حال مرگ چگونه تفسیر می کنید؟ آیا کودکی که قرار است لحظات دیگری از دنیا برود چه نفعی برای اسلام و دعوت آن دارد؟؟؟

مؤمن قوی در نظر آن ها تنها کسی است که از نظر بدنی یا عقلی قوی تر از دیگران باشد؛ زیرا از منفعت معنوی غافل مانده اند و اگر کسی آنها را به تلاش برای شبیه ساختن خویش به اصحاب رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم تشویق بکند او را ایده آلیست و آرمان گرایی نامند، زیرا به نظر آن ها انسان باید واقع گرا باشد!! اما همین به اصطلاح واقع گرایی که مدعی آن هستند بارها سبب شده که اهل هر منطقه و حتی روستایی کوچک، فقط مشکلات و منافع منطقه خود را ببینند و آنرا مشکل اصلی امت اسلامی قلمداد کنند، در حالی که از دیگر زوایای دین غافل مانده و تمام هم و غم خود را در بر طرف کردن آن صرف کنند که در واقع مشکل اساسی امت نیست. یا این که اگر در دوران کودکی امام مسجد کم سواد روستایشان احادیث ضعیف یا ساختگی برایشان خوانده به این نتیجه رسیده اند که مشکل اساسی مسلمانان و جامعه ی اسلامی در پیروی از سنت پیامبر است و باید سنت را به صورت کلی انکار کرد.

یا اگر رسم کهن شهر و دیارشان به حقوق زنان اجحاف کرده، گمان می کنند که مشکل از قوانین اسلام است و چون توان تمییز رسم و رسوم قبیله ای از قوانین اسلام را ندارد، به این نتیجه می رسد که باید قوانین شریعت را تغییر داد و دگر اندیش شد.

چنین افرادی که گاه با نام روشنفکران البته با نگرشی نو خود را معرفی می کنند با افکار خود جوانهای مسلمان را تا مدت های زیادی سرگردان و بلا تکلیف و سرخورده می کنند.

زمانی که از غرب و پیشرفت های مادی آن سخن می گویند آنقدر شروع به تعریف و تمجید کرده که جوان مسلمان ناخود آگاه به این نتیجه می رسد که برای تصحیح اسلام خود ناچار است به غرب رجوع کند و چاره مشکلات خود را در آنجا بیابد.

و شما حتما این جمله را زیاد شنیده اید که: در غرب مسلمان کم دیدم، اما اسلام زیاد و در شرق مسلمان زیاد دیدم اما اسلام کم. حال به گوینده اش کاری ندارم، اما به نظر شما شخصی که اسلام را در مظاهر آن، مثلا آبادی زمین و یا شعبه های آن مانند بهداشت و سلامتی و نظم و... می بیند، اما از هدف اصلی اسلام که همان برپایی توحید و یکتا پرستی و برقراری قانون خدا بر زمین است غافل مانده آیا واقعا اسلام را خوب شناخته؟

ولی زمانی که از جوامع مسلمان سخن به میان می آورند، آن قدر انتقاد بدون راه حل مطرح می کنند که جوان مسلمان چاره ای جز سر خوردگی و تنفر از فکر و عقیده اش پیدا نمی کند.

چرا باید تا این اندازه دید مادی شود؟ مگر دین فقط برای مسائل مادی آمده؟ خوب است اندکی هم به معنویات توجه کنیم! البته نه کمی، بلکه بسیار زیاد.

در آخر هم خطاب به تمامی برادرانمان که چه در زمینه نظری و چه در زمینه عملی دچار این افکار شده اند می گوئیم:

به عقیده پاک اسلامی اعتماد کنید.

به قرآن و سنت و علمای خیر القرون اعتماد کنید.

راه حل در گوشه تاچه های ما خاک می خورد، خود را سرگردان نکنیم.

پاک و منزه است پروردگار تواز توصیفهایی که (مشرکان) میکنند، پروردگار عزت و قدرت، و درود بر پیامبران باد، و ستایش الله را سزااست که پروردگار جهانیان است.



گونه‌های عادی سازی روابط میان حکومت‌های عربی و رژیم صهیونیستی و پیامدهای آن

نویسنده: صالح النعامی

تناقضی آشکاری هست که هم‌زمان باعث برانگیختگی خشم و احساس تلخکامی شده است. در حالی که رژیم صهیونیستی دندان‌های نیش خود را آشکار ساخته و آن را در پیکره‌ی امت اسلامی فرو کرده و همچنان به هتک حرمت مقدسات اسلام و محل اسرای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ادامه می‌دهد، بیشتر کشورهای عربی در حال عادی سازی روابط خود با این رژیم هستند، تا جایی که برای اولین بار سیاستمداران صهیونیست از دیدارهای پر شمار و تماس‌های مکرر محرمانه با عالی‌ترین سطوح تصمیم گیرنده در جهان عرب سخن می‌گویند.

نکته‌ی دردناک اما این است که این مقامات صهیونیست هستند که در برگزاری جلسات با مقامات عرب از خود بی‌میلی نشان می‌دهند. زیرا آنها می‌خواهند دیدارهای دوطرف به جای حالت محرمانه، آشکارا برگزار شود. اویگدور لیبرمن، وزیر خارجه رژیم صهیونیستی ماه گذشته در سخنرانی خود در جمع دانشجویان "مرکز چند منظوره‌ی هر تزلیا"، به مقامات عرب که با وی و همکارانش ملاقات مخفیانه داشته‌اند هشدار داد که تل‌آویو نمی‌تواند با ادامه‌ی "دیپلماسی پشت پرده" موافقت کند. وی از آنها خواست که با نمایندگان رژیم صهیونیستی به صورت آشکار ارتباط برقرار کنند. لیبرمن با لحنی که خالی از نخوت و تکبر نبود گفت: "من تا حدودی از این دیدارها سیر شده‌ام؛ ما باید از توافق‌های مخفیانه دست بکشیم."

لیبر من همچنین حلقه‌ی خفه‌کننده رهبران کشورهای عربی را تنگ‌تر کرد، زیرا تصریح کرد که نمایندگان این کشورها لطفی در حق رژیم صهیونیستی نکرده‌اند، بلکه روابط پنهانی با اسرائیل نیز به دلیل تلاقی چندگانه‌ی منافع آنها با تل‌آویو، در خدمت منافع رژیم‌های حاکم بر این کشورها است.

لیبر من برای تبیین مدعای خود اظهار کرد که هم رژیم صهیونیستی و هم رژیم‌های عربی در جهان عرب علاقه‌مند به مقابله با جنبش‌های "تندروی سنی مذهب" هستند.

تردیدی نیست که آن‌چه در سخنان لیبر من بطور خاص جلب توجه می‌کند، اظهارات وی در این باره است که نمایندگان کشورهای عربی علاقه‌مند به ملاقات مخفیانه با وی، اشغالگری صهیونیست‌ها در سرزمینهای فلسطین را مشکلی واقعی نمی‌دانند. از این رو لیبر من بر این باور است که رژیم صهیونیستی اکنون می‌تواند مذاکرات با نمایندگان کشورهای عربی را جایگزین مذاکرات با نمایندگان سازمان آزادی بخش فلسطین کند. پایان بخش این مذاکرات نیز "حل و فصل منطقه‌ای" مبتنی بر عادی‌سازی کامل روابط بین رژیم صهیونیستی و این کشورها خواهد بود و پس از آن نیز می‌توان به بحث منازعه با فلسطینیان پرداخت.

عادی‌سازی روابط سیاسی، راست‌گرایان افراطی صهیونیست را تقویت می‌کند.

روشن است که پیام‌های نهفته در سخنان لیبر من به صورت عمده، افکار عمومی صهیونیست‌ها و افکار عمومی بین‌المللی را مخاطب خود قرار می‌دهد. صهیونیست‌ها می‌خواهند لیبر من بگوید که هول و ولع نمایندگان کشورهای عربی برای دیدارهای مخفیانه با نمایندگان افراطی‌ترین حکومت در طول تاریخ رژیم صهیونیستی، به خط‌ایده‌نولوژیک، سیاسی و تبلیغاتی جناح راست افراطی صهیونیست در منازعه با فلسطینیان اعتبار بخشیده است.

پرواضح است که لیبر من می‌خواهد به صهیونیست‌ها اعلام کند که در روابط پشت پرده با کشورهای عربی در زمانه‌ای که رژیم صهیونیستی در حال توسعه‌ی شهرک‌سازی و یهودی‌سازی فلسطین است و نیز بر اتخاذ سیاست‌های افراطی در قبال فلسطینیان اصرار می‌ورزد، نتایج مثبت دیدارهای پشت پرده بر ادامه‌ی شرط بندی دولت او بر گزینه‌ی اعمال قدرت منعکس شده است. امری که حکومت راست‌گرای اسرائیل به آن متوسل شده است. در واقع، ادعای لیبر من مبنی بر تأکید مقامات عربی ملاقات‌کننده با او در خفا بر این که مسئله‌ی فلسطین به آن‌ها مربوط نمی‌شود، موضوع جدیدی نیست.

زیرا قبل از او مالکوم هولنس، از رهبران آبیک - قدرتمندترین گروه‌های لابی یهودی در ایالات متحده آمریکا - ادعا کرد که تمام رهبران عرب که با آنها ملاقات کرده به وی اطمینان داده‌اند که "از آرمان فلسطین خسته شده و به ستوه آمده‌اند" (روزنامه هآرتس، ۱-۲-۲۰۱۴).

با این حال، نخبگان صهیونیست هم‌اکنون حاکم که لیبر من آنها را نمایندگی می‌کند، بی‌تفاوتی نظام رسمی عربی نسبت به مسئله‌ی فلسطین را یکی از مظاهر دگرگونی در محیط منطقه می‌دانند به این معنا که این دگرگونی به رژیم صهیونیستی اجازه می‌دهد استراتژی مستحکم کردن انجام طرح‌های جاری را هم‌سو با خط‌ایده‌نولوژیک راست افراطی صهیونیست ادامه دهد. ادامه دیدارهای مخفی میان نمایندگان کشورهای عربی و اسرائیل بدان معناست که حکومت‌های این کشورها، با مجموعه لوایح قانونی در دست اقدام نمایندگان راست اسرائیل - همچون نمایندگان حزب "اسرائیل خانه ما" به رهبری لیبر من، مشکلی ندارند. نمایندگان گانی که هدف آنها بسط حاکمیت صهیونیست‌ها بر مسجد الاقصی و تقسیم اوقات اقامه‌ی نماز بین یهودیان و مسلمانان است. این امر تا انتقال سرپرستی حرم شریف قدس از اداره‌ی اوقاف فلسطین به وزارت ادیان اسرائیل ادامه پیدا می‌کند. رفتار رسمی عربی، آن‌گونه که لیبر من به تصویر کشیده است، نشان می‌دهد که مطالبه‌های همکاران لیبر من در دولت و کنست برای الحاق مناطق "ج" به رژیم صهیونیستی که بیش از ۶۰ درصد از کرانه‌ی باختری را شامل

میشود؛ حساسیت سیستم سیاسی عرب‌ها را بر نمی‌انگیزد و بنابراین نیازی به تردید در اجرای این کار به وجود نمی‌آورد.

همزمان، لیبر من از مجرای سخنان بی‌سابقه‌ی خود در مورد دیدارهای مخفیانه با نمایندگان کشورهای عربی، می‌خواهد انتقادات بین‌المللی از سیاست‌های دولت خود را مهار کند. در حقیقت، لیبر من می‌گوید جهان نمیتواند "دایه‌ی دلسوز تر از مادر" باشد. بنابراین اگر سیاست‌های حکومت وی در قبال فلسطینیان بر ادامه دیدارهای صمیمی با نمایندگان کشورهای عربی تأثیر منفی نگذارد، بهتر است خشم و عصبانیت دیگران هم برانگیخته نشود.

آن‌چه تلخ‌کامی را بر می‌انگیزد این است که برخی از نخبگان راست افراطی رژیم صهیونیستی، از آنچه لیبر من در ملاقات با نمایندگان "میان‌رو" عرب فاش کرده، در حمله به نیروهای طرفدار کمپین تحریم بین‌المللی رژیم صهیونیستی "BDS" بهره می‌برند، تا جایی که این کنشگران را به "یهودستیزی" متهم کردند.

لیبر من، که به خود اجازه داده رهبران کشورهای عربی ملاقات‌کننده با او را سرزنش کند و چنان مغرور می‌شود که نسبت به ادامه‌ی جلسات خود با آنها ابراز بی‌میلی می‌کند، همان کسی است که یک بار خواستار تخریب سد عالی شهر اسوان در جنوب مصر شده بود. او غزه را به حمله با سلاح هسته‌ای تهدید کرده بود. همچنین او کسی بود که بارها "بدوی بودن" عرب‌ها را مسخره کرده است. مفسر صهیونیست، بن کاسپیت، وی را کسی توصیف می‌کند که بیش از هر رهبر اسرائیلی دیگر به کوچک شمردن عرب‌ها، تحقیر علنی آنها و امکان آسیب زدن آسان به آنها باور داشته است.

عادی‌سازی روابط امنیتی

علاوه بر عادی‌سازی روابط سیاسی، الگوهای مختلفی از عادی‌سازی روابط وجود دارد، که در رأس آنها و خطرناک‌ترین‌شان: عادی‌سازی روابط امنیتی قرار دارد. تا آنجا که الگوهای مختلفی از همکاری‌های امنیتی بین نهاد صهیونیستی و تعدادی از کشورهای عربی وجود دارد. در حالی که طرف عربی به سکوت پناه می‌آورد، صهیونیست‌ها در حال صحبت و پرده برداشتن از عادی‌سازی روابط امنیتی هستند. به عنوان مثال: روزنامه نگار صهیونیست، آوی سیخاروف ادعا می‌کند که همکاری‌های امنیتی رژیم صهیونیستی با مصر واردن هیچ‌گاه بهتر از زمان حال نبوده است.

عادی‌سازی روابط اقتصادی

عادی‌سازی روابط اقتصادی الگوهای مختلفی دارد، برخی از آنها آشکار و برخی دیگر مخفیانه. به عنوان مثال: مصر اعلام کرد که اکنون به صورت محدود به گازی که توسط رژیم صهیونیستی از مدیترانه استخراج می‌کند، بسنده خواهد کرد، با علم به این که میادین گازی صهیونیست‌ها در آبهای اقتصادی مصر واقع شده است.

بین رژیم صهیونیستی و مراکش یک تبادل تجاری فعال و علنی وجود دارد تا بدان‌جا که نمایندگان شرکت‌های صهیونیستی ارزان بودن مواد اولیه در مراکش را مغتنم می‌شمرد و به طور دائم از رباط بازدید می‌کنند تا کارهای خود را به انجام برسانند. همزمان یوئیل جوزینسکی، محقق "مرکز تحقیقات امنیت ملی" صهیونیستی، تأیید می‌کند که مبادلات تجاری بین رژیم صهیونیستی و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس طی سه سال گذشته به طرز چشم‌گیری افزایش یافته است. وی خاطر نشان می‌کند که این امر به صورت مخفیانه در حال انجام است.

خلاصه‌ی کلام: عادی‌سازی روابط صهیونیست‌ها با جهان عرب به حدی گسترش یافته است که رهبران صهیونیست چنان گستاخ و مغرور شده‌اند که اکنون برای دستیابی به دستاوردهای سیاسی داخلی و خارجی از عادی‌سازی روابط سوء استفاده می‌کنند، این در حالی است که رژیم صهیونیستی در حال تشدید افراط‌گرایی و فاشیسم است.

مزایای اسلام در زمان شیوع وبا

نویسنده: دکتر سلطان العمیری

مزایا و فضایل اسلام همواره در هر دوره و برهه‌ای متجلی می‌شود و در این وبای عظیمی که طول و عرض کره‌ی خاکی را در نور دیده این مزایا در قالب‌ها و شکل‌های گوناگونی رخ می‌نماید.

معطوف کردن دیدها به این محاسن و مزایا در این شرایط دشوار یکی از واجب‌ترین وظایف دعوت‌گران است؛ چرا که این کار موجب ثابت قدم ماندن مسلمانان و تقویت یقین و باورهای آنان خواهد شد و باعث می‌شود از امتیازات احکام الهی خشنود شده و از شبهات اسلام ستیزان متأثر نشوند.

از مهم‌ترین مزایا و نیکی‌های اسلام که در زمان انتشار این بیماری بزرگ نمایان شد شمولی بودن آن است؛ محاسنی که مجال معرفتی و ایمانی و مجال اخلاقی و دیگر زمینه‌ها را در بر می‌گیرد.

این کمال و شمولیت را مردم جز در اسلام و شرایع شگرف و نظام فاخر آن نخواهند یافت. دیگر ادیان اما چه بسا برخی از این محاسن را دارا باشند اما از همه‌ی آن برخوردار نیستند و آن‌چه در آن ادیان وجود دارد قابل مقایسه با آن‌چه اسلام بدان فرا می‌خواند نیست.

با نمایان شدن این معانی با ارزش سزاوار است هر مسلمانی با صدای بلند به دین خود افتخار نموده و از مسلمان بودنش ابراز خرسندی کند.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا و بیماری‌های واگیردار می‌توان به گستره افق نظری اشاره کرد؛ این با توجه به نصوص شرعی است که اسباب پیدایش بیماری‌ها را بر حسب طبیعت و احکام آن به دودسته تقسیم می‌کند: برخی از آن‌ها اسباب این جهانی دارند که به عملکرد انسان و تجارب و علوم دنیوی او مرتبط است و برخی دیگر به اسباب دینی گره می‌خورند که عبارت‌اند از طاعات و گناهان که شارع آن‌را در رویدادها مؤثر نموده و یا حکم بر تأثیر گذار بودن آنان کرده است.

چه بسا یک بیماری به چند سبب منتشر شود نه یک سبب؛ کما این که این بیماری و ویروس اسباب مادی این جهانی دارد، همچنین امکان دارد اسباب دینی نیز داشته باشد که به گناهان مردم و نافرمانی آن‌ها و دور شدنشان از خداوند باز می‌گردد. چندی پیش در مقاله‌ای با عنوان «شیوه‌های شرعی در تفسیر رویدادها» به این اسباب اشاره کردم.

این قضیه نشان می‌دهد خردمسلمان در تفسیر رویدادها و تعامل با آن تفاوت‌هایی با دیگران دارد و یک مسلمان رویدادهای را با سنجه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد، برخلاف مادی‌گرایانی که تنها به بُعد مادی رویدادها می‌نگرند و این خود نشان می‌دهد تفسیر یک مسلمان در چنین رویدادهایی متفاوت با کسانی است که به تنوع اسباب ایمان ندارند.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا، دامنه‌ی وسیع امید است؛ یک فرد مسلمان با وجود دردهایی که تحمل می‌کند و احتیاط‌هایی که برای حفظ سلامتی خود به خرج می‌دهد یقین دارد که هر دردی دوا بی دارد و این ایمان نه صرفاً از روی تجربه‌ی زندگی است که چه بسا مبدل به نومیدی شود، بلکه از روی ایمان به خبر راستینی است که از طریق وحی نازل شده است. ابوهریره -رضی الله عنه- روایت کرده که رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «خداوند هیچ دردی نفرستاده مگر این که برای آن دارویی نازل کرده است»^۱.

شیخ عبدالرحمن السعدی در رابطه با این حدیث می‌گوید: «عمومیت این حدیث این را می‌رساند که همه‌ی بیماری‌های ظاهری و باطنی دارویی‌هایی دارد که آن را از بین می‌برد یا از تأثیر آن می‌کاهد و در همین رابطه دین به آموزش پزشکی و شیوه‌های درمان بدن تشویق نموده همان گونه که به درمان دل‌ها و بیماری‌های قلبی درونی پرداخته است و این خود یکی از اسباب سودمند است و در حقیقت همه‌ی اصول پزشکی و تفصیل آن شرح این روایت است؛ چرا که شارع به ما گفته است که هر دردی دوا بی دارد. لذا سزاوار است برای آموختن آن تلاش نموده و پس از آموزش در میدان عمل از آن استفاده کنیم. پیش از این مردم تصور می‌کردند که بسیاری از بیمارها مانند سل و غیره هیچ درمانی ندارد، اما با پیشرفت علوم پزشکی زمانی که داروی این بیماری‌ها کشف شد مردم مصداقیت این روایت را دریافتند»^۲.

آری، مسلمان به دنبال دارو می‌رود و ناامید نمی‌شود، اما تفاوت است میان کسی که نمی‌داند آیا این دارو وجود خارجی دارد یا نه و کسی که معتقد است دارو وجود دارد اما او باید برای رسیدن به آن تلاش کند.

ملا علی قاری در بیان تأثیر روانی این ایمان بر بیمار و پزشک می‌گوید: «بدان که این روایت‌ها مایه‌ی تقویت روحیه‌ی بیمار و پزشک بوده و آن‌ها را برای جستجوی دارو و درمان تشویق می‌کند و از درد و رنج بیمار می‌کاهد، زیرا اگر انسان یقین داشته باشد که دردش درمانی نیز دارد امیدش تقویت شده و گرمی غریزی‌اش برانگیخته می‌شود، در نتیجه روح و روان و جسم او نیز تقویت شده و به مبارزه با این بیماری و غلبه بر آن می‌پردازد»^۳.

این خود نشان می‌دهد که ایمان به وجود دارو و درمان موجب تقویت نفس و امید انسان بوده و سبب مهمی برای دفع تأثیر بیماری در بدن است.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا تقویت امنیت است. مسلمان به مانند دیگران به بیماری‌ها و امراض مسری گوناگون مبتلا می‌شود اما در احساس امنیت و آرامش و اطمینان، مانند دیگران نیست.

او با وجود ترس طبیعی که بر وی مستولی می‌شود و احتیاط‌هایی که اتخاذ می‌کند ایمان دارد که اگر به خداوند توکل کند، او عهده‌دار امورش خواهد بود. او به این گفته‌ی خداوند ایمان دارد که:

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ

(هر کس بر الله توکل کند او برایش کافی است).

این آیه خود کافی است که همه‌ی ترس‌هایی که مادی‌گراها از آن رنج می‌برند را از مسلمان دور کند. شاید مسلمان از بیماری بترسد اما یقین و باور دارد که خداوند او را حفظ می‌کند و یاری‌گر او خواهد بود، در نتیجه قلباً احساس آرامش و امنیت می‌کند و ترسش کاهش یافته و یا از بین می‌رود.

انسان مسلمان ایمان دارد هر بلایی که نازل شود او تحت تدبیر پروردگار لطیف و رحیم است. او به این گفته‌ی خداوند باور دارد که می‌فرماید:

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ۝

(الله نسبت به بندگانش صاحب لطف است).

و از معانی صفت «لطیف» خداوند این است که بندگانش -بویژه مؤمنان- را از جایی که می‌دانند و از جایی که نمی‌دانند به آن چه که برایشان بهتر است می‌رساند^۴.

انسان مسلمان قلباً یقین و باور دارد هر آن چه خدا مقدر کند -از جمله و باهای بزرگ- همه‌ی این‌ها از روی خیر خواهی است، در نتیجه احساس آرامش می‌کند. او همانند یک مادی‌گرا نیست که تنها به ماده‌ای بی‌هدف و بی‌حکمت و بی‌اراده باور دارد.

انسان مؤمن باور دارد هر بلایی نازل شود او تحت تدبیر پروردگاری مهربان و مہرور است. کسی که مہرورزی را بر خویش واجب نموده و مہرش بر خشمش پیشی گرفته، بلکه او برای انسان از مادرش و بلکه از خود او مہربان تر است، در نتیجه ترس و واهمه‌اش از بین رفته و قلباً احساس امنیت و آرامش می‌کند و با توبه و عبادت و محبت و دعا و نیایش به سوی خدایش روی می‌آورد.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا کثرت اجر و پاداش است. درست است که مسلمان همانند دیگران به بیماری‌ها و امراض مسری گوناگونی مبتلا می‌شود اما او اجر و پاداش‌های بی‌حساب کسب می‌کند، زیرا او به این فرموده خداوند ایمان دارد که می‌فرماید:

إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۖ

(همانا صابران پاداش خود را بی حساب [و به تمام خواهند یافت]. معنایش این است که انسانی که در هنگام بلا و آزمائش صبر پیشه می‌سازد به اجر بی‌شمار و بی‌حد و حصر دست می‌یابد.

تصور کن دو شخص به یک بیماری مبتلا می‌شوند؛ یکی از آن‌ها باور دارد که با صبر پیشه ساختن به اجر و پاداش بی‌شمار دست می‌یابد و دیگری به چنین چیزی باور ندارد. حال او چگونه خواهد بود؟ روحیه‌اش چگونه خواهد بود؟! بی‌شک چنین کسی به شدت احساس درد و حسرت و پوچی و سرشکستگی می‌کند.

اما مسلمان در پر تو و عده‌ای که پرودگار به او داده احساس آرامش می‌کند. از این روی، روحیه‌ی یک مسلمان در هنگام نزول بلا با روحیه‌ی یک مادی‌گرا که به این پاداش‌ها باور ندارد بسیار متفاوت است.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا آشکار شدن هماهنگی میان باور مسلمانان در رابطه با پروردگارش و شرایط واقع است. انسان مسلمان باور دارد که آفریدگارش مَدبّر هر چیز است و او انسان‌ها را به حال خود وا نگذاشته و تقدیر او رد نمی‌شود و کسی در ورای حکم او

حکمی نمی‌کند و بر هر چه بخواهد بکند توانا است و او قوی و قدرتمندی است که هیچ کسی توان رویارویی با قدرت او را ندارد. زمین و زمان در قبضه‌ی اوست و انسان هر چه پیشرفت کند در مقابل قدرت و تدبیر الهی ضعیف است و مانند این معانی عظیم مرتبط به ذات الهی و جلال و ملکوت او.

با پیدایش این و با در زندگی مردم این معانی به وضوح برای غافلان و روی گردانان نمایان گردید. از زیباترین آیاتی که در این سیاق می‌توان به آن اشاره کرد آیه‌ی ذیل است:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازِيدَتْ وَطْنَ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۸

(مثال زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، سپس بر اثر آن گیاهان گوناگون زمین از آن چه مردم و چهارپایان می‌خورند؛ روئید، تازمانی که زمین پیرایه‌ی خود بگرفت و آراسته شد و اهل آن گمان کردند که خود بر آن چیره‌اند [ناگهان] فرمان ما در شب یا روزی فرارسد و آن چنان آن [کشتزار] را درو کنیم که گویی دیروز هرگز [کشتزاری] نبوده است. این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم).

این آیه تبیین‌گر حال بسیاری از جوامع مادی‌گرای معاصر است. جوامعی که دنیا برایشان گشوده شد و به ظن خود هر اسباب راحتی و خوشبختی را فراهم نموده و تصور کردند همه چیز باب میل است و هیچ بیماری و آسیبی به آن‌ها نمی‌رسد اما ناگهان در یک شب و روز همه چیز دگرگون می‌شود و همه در ترس و سرگردانی به سر می‌برند. این خود نشان از ضعف و ناتوانی انسان و عظمت پروردگار مدبر این هستی دارد.

انسان مسلمان وقوع بلا و مصیبت را در تعارض با خدا باوری اش نمی‌داند، بلکه بلاها و مصیبت‌ها مایه‌ی تقویت ایمان او به خداوند و سبب تعلق شدید او به پروردگارش و تصدیق ربوبیت و تدبیر و حکم و حکمت او خواهد بود، در نتیجه این بلاها برای مسلمان موعظه‌ای رسا و منبئی برای آرامش خواهد بود و نسبت به درستی پندارهای خداورمندانه‌اش یقین حاصل می‌کند.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا، مبارزه با خرافات است. اسلام همان گونه که افق‌های خردمندی مسلمان را گسترش داده و ایمان را در دلش تقویت نموده و او را امیدوار ساخته است، همزمان با آن راه را بر ورود خرافات به عقل او بسته و دل بستن به خرافه و دروغ را بر او حرام کرده است.

اسلام شوم‌انگاری را حرام کرده است، خواه این شوم‌انگاری به دیدنی‌ها باشد و خواه به شنیدنی‌ها و اطلاعات، و این شوم‌انگاری‌ها در زمان شیوع بیمارهای واگیردار بشدت تقویت می‌شود و بر بسیاری دل‌ها اثر می‌گذارد.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «هیچ بیماری‌ای که - بدون اذن و اراده‌ی الهی - منتقل شود وجود ندارد و شوم‌انگاری روا نیست، و از بیمار جذامی فرار کن آن گونه که از شیر می‌گریزی»^۹، و در جای دیگر می‌فرماید: «از مانیت کسی که شوم‌انگاری کند و کسی که برای او شوم‌انگاری کنند و کسی که ادعای غیب‌گویی کند و کسی که برای او غیب‌گویی کنند»^{۱۰}.

انسان مسلمان در زمان بحران‌ها و انتشار بیماری‌های مُسری و وباها به خرافات و خیال‌پردازی‌ها و خبرهای دروغ متوسل نمی‌شود و به نزد ساحران و فال‌گویان نمی‌رود و به سراغ قبرها و بارگاه‌ها نمی‌رود، بلکه تنها به خدا روی می‌آورد و بر او توکل می‌کند و به اسباب معتبر این جهانی چنگ می‌زند.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا، بزرگداشت سلامتی است. انسان مسلمان با این که باور دارد هر چیزی از پیش نزد خداوند نوشته و مقدر شده است، برای حفاظت از سلامتی و تندرستی خود تلاش می‌کند. ایمان انسان به تقدیر الهی معنایش این نیست که در زمان بحران برای حفاظت از سلامتی خود احتیاط نکند و خود را در معرض بیماری‌ها قرار دهد.

خداوند به انسان‌ها دستور داده که خود را از هر آن چه منجر به هلاکت می‌شود دور کنند و به سلامتی خود توجه داشته باشند، و می‌فرماید:

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ^{۱۱}

(و خود را با دستان خویش به هلاکت نیندازید).

این نهی عام شامل هر گونه زیان دینی و دنیوی می‌شود. علامه سعدی در رابطه با عمومیت و شمولیت این آیه بر همه‌ی جوانب زندگی می‌گوید: «خود را به هلاکت انداختن به دو قضیه باز می‌گردد: ترک آن چه انسان به آن مأمور شده، چرا که ترک مأورات مایه‌ی هلاکت بدن و روح می‌شود و فعل آنچه مایه‌ی هلاکت و از بین رفتن جان و تن می‌شود که شامل امور مختلفی می‌شود، مانند: ترک جهاد در راه خدا یا هزینه کردن در آن که موجب تسلط و سیطره دشمنان اسلام می‌شود، همچنین رفتن به سفرهای پر خطر یا اماکن پر از حیوانات درنده یا بالا رفتن از درخت یا ساختمان خطرناک و یا رفتن زیر چیزی که هر آن احتمال سقوط دارد و... همه‌ی این‌ها مصادیق خود را به هلاکت انداختن است»^{۱۲}.

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «از خداوند عفو و عافیت و تندرستی بخواهید؛ چرا که پس از یقین هیچ نعمتی بهتر از عافیت و تندرستی به انسان داده نشده است»^{۱۳}، و از دعاهای پیامبر - صلی الله علیه وسلم - این بود که می‌فرمودند: «اللهم أنت خلقت نفسی وأنت توفها لك مماتها ومحياها إن أحييتها فاحفظها وإن أمتها فاغفر لها اللهم إني أسألك العافية»^{۱۴} ترجمه: «خدایا تو مرا آفریدی و تو مرا می‌میرانی، مرگ و زندگی من به دست توست، اگر مرا زنده داشتی از من حفاظت کن و اگر مرا میراندی از من در گذر، خدایا از تو عافیت و تندرستی می‌طلبم».

مراد از عافیت، سلامتی و تندرستی از بیماری‌هاست. خود را در بلا و مصیبتی انداختن که مشخص نیست انسان را یارای تحمل آن باشد یا نه از مقاصد اسلام نیست. اساس تشریع و عبادت خداوند بر حالت طبیعی انسان‌های سالم است و چنان چه حالتی خارج از اصل پیدا شد احکام و ویژه‌ی خود را خواهد داشت اما باید دانست این استثناء است و نه اصل.

توجه به سلامتی را دوست دارد و به آن امر می‌کند. وی در مقابل امتثال امر الهی اجر و پاداش کسب می‌کند و در صورت کوتاهی و بی‌توجهی به سلامتی اش گناه کار می‌شود، لذا اگر چه توجه به سلامتی امری فطری است اما اسلام به آن بعد تعبدی داده، لذا توجه به سلامتی و بهداشت برای انسان مسلمان دارای چند بعد است.

از مزایای اسلام در زمان انتشار وبا، همکاری و نیکوکاری است. هیچ دینی را نخواهید یافت که مانند اسلام پیروانش را به نیکوکاری

و کمک به انسان ها و خدمت گذاری بویژه در شرایط بحرانی تشویق کرده باشد.

نصوص شرعی مرتبط با تقویت روابط اجتماعی بسیار است اما جامع ترین آن این فرموده‌ی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - است که می‌فرمایند: «هر کس یک سختی از سختی‌های دنیا را از مؤمنی دور کند خداوند یک سختی از سختی‌های روز قیامت را از او دور می‌کند و کسی که بریده‌کار ناتوانی آسان بگیرد خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد و هر کس عیب مسلمانی را در دنیا بپوشاند، خداوند در دنیا و آخرت عیب‌هایش را می‌پوشاند و خداوند یاری‌گر بنده است مادامی که بنده یاری‌گر برادرش باشد.»^{۱۵}

پژوهش‌گران آثار بسیاری در رابطه با کیفیت جوامع انسانی در اسلام به رشته‌ی تحریر در آورده و تأکید کرده‌اند مهم‌ترین ویژگی‌های جوامع مسلمان نمایان بودن همکاری‌ها، خیرخواهی‌ها و مهرورزی در دوره‌های سخت و دشوار و بحران‌ها است.

شاید بهترین کسی که در این زمینه قلم‌فرسایی کرده شیخ محمد ابوزهره در کتاب «جامعه‌ی انسانی در سایه‌ی اسلام» باشد که در آن به بیان منهج اسلام در ساخت جامعه و مهم‌ترین قوانین اسلام در این رابطه پرداخته است. وی در بیان رویکرد اجتماعی اسلام می‌گوید: «جامعه در اسلام یک جامعه‌ی معنوی است به این معنا که: روابط اجتماعی بر خواسته از روابط ادبی و دوستی و مهرورزی است نه بر اساس مادی‌گرایی محض... مثال جامعه‌ی مادی گرای محضی که بر پایه‌ی اقتصاد استوار است مانند سنگ‌هایی است که بدون ارتباط محکم در کنار هم چیده شده‌اند، هر چقدر این چینش‌ها مهندسی شده باشد امکان ندارد به هم چسبیده و متصل شوند. همین است که با کوچک‌ترین بادی فرو می‌ریزند و هیچ جامعه‌ای دوام نمی‌آورد مگر این که مهندسش ماهر باشد و درزهای دیوار را بپوشاند و آجرها را به هم مرتبط سازد.

اما جامعه‌ی معنوی بر خاسته از اساس و پایه‌ی روحی میان اجزای آن بوده و آجرها و خشت‌هایش به هم چسبیده و غیر قابل ریزش است مادامی که با روح و دین تغذیه می‌شود، شاید هم از لحاظ اقتصادی یا هندسی هماهنگی چندانی نداشته باشند اما بنیان و اساس‌اش قوی است و هیچ بادی آن را فرو نمی‌ریزند»^{۱۶}.

برای همین در جوامع اسلامی هنگام شیوع بیماری‌ها و آگیردار کمین‌های خودجوش و داوطلب برای کمک به نیازمندان و مستمندان راه‌اندازی می‌شود. کافی است در شبکه‌های اجتماعی اخبار کمک‌رسانی‌ها در کویت، الجزایر، مصر، فلسطین، عربستان سعودی و هر کشور دیگری را پی‌گیری کنید.

چنین روحیه‌ای امکان وجود ندارد مگر این که مصدر و منبع واحدی باشد تا این انسان‌های دور از هم افتاده در پهنای جغرافیا به فریاد برسند. این اصل اسلام و نور وحی است که خیرخواهی و به‌فریاد نیازمندان رسیدن را در وجود آن‌ها قرار داده است.

در مقابل وقتی به جوامع مادی گرای محض نگاه می‌کنی خواهی دید در زمان بحران‌ها هر کس به فکر جان خود بوده و برای دسترسی به بیشترین مقدار مواد غذایی و مواد مورد نیاز زندگی جهت انبار کردن در خانه با هم درگیر می‌شوند، تا چه برسد به آن که به فکر سیر کردن مستمند یا رفع حاجت نیازمند باشند.

این اسلام است عزیزان، دینی که بزرگ‌ترین معجزه‌ی اصلاحی را در جهان به وجود آورده و بزرگ‌ترین تحول را در زندگی انسان ایجاد کرده است. ابوالحسن ندوی در رابطه با تأثیر اسلام در اصلاح انسان‌های جاهلی و ایجاد تحول در آن‌ها می‌گوید: «تحولی که

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در نفس و جان مسلمانان ایجاد کرد و جامعه‌ی انسانی آن‌ها را متحول نمود از عجیب‌ترین قضایای تاریخ انسانی است. این تحول از همه نظر پر از شگفتی بود: در سرعتش، در عمقش، در گستردگی و شمولیتش، در روشنی و ساده‌فهم بودنش، مانند دیگر رویدادهای خارق‌العاده پیچیده نبود و معما هم به حساب نمی‌آمد».

پس از آن به بیان تأثیر اسلام در دل‌های اهل جاهلیت و اصلاح وجودی آن‌ها پرداخته و می‌گوید: «عرب‌ها و تازه‌مسلمانانی که اندوخته‌ی معرفتی ناچیزی داشتند دارای معرفت و شناخت عمیقی شدند که بر جان و روح و قلب و جوارح تأثیر می‌گذاشت و اخلاق و جامعه را دگرگون کرده و بر زندگی و هر آن چه به آن مرتبط می‌شد سیطره می‌یافت.

ایمان آوردن به خداوندی که دارای اسمای نیک است، به پروردگار جهانیان، مهربان و مهربور، مالک روز جزا، پادشاه، ستوده شده، میهمن و چیره، جبار، متکبر، آفریدگار، تصویرگر، عزیز، حکیم، آمرزنده، آن که فرمانروایی همه‌ی موجودات را در دست دارد، او که پناه می‌دهد، و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود و اوصافی که در قرآن آمده است... او که با بهشت پاداش می‌دهد و با دوزخ مجازات می‌کند، روزی‌اش را برای هر کس بخواهد فراخ می‌کند و برای هر کس بخواهد تنگ و محدود می‌سازد، از نهان‌های آسمان‌ها و زمین مطلع است و خیانت‌چشمان و نهان‌های دل‌ها را می‌داند و دیگر اوصافی که در بیان قدرت و علم او در قرآن آمده است.

روحیه‌ی آن‌ها با این ایمان عمیق روشن دچار دگرگونی شگرف و عجیبی شد. به محض این که ایمان می‌آوردند و گواهی می‌دادند که خدای برحق جز الله نیست زندگی آن‌ها متحول می‌شد و ایمان بر ذره ذره‌ی وجودشان نقش می‌بست و به همه‌ی رگ‌ها و احساسات و عواطف آن‌ها نفوذ می‌کرد و مانند روح و خون در درونشان جریان پیدا کرده و میکروب‌های جاهلی را از ریشه نابود می‌کرد و عقل و دل را با آب گوارای چشمه‌ای زلال سیراب می‌کرد و از آن شخص انسان دیگری می‌ساخت که شگفتی‌ایمان، یقین، صبر و بردباری، شجاعت و رفتارهای شگرف و اخلاق و منش خارق‌العاده‌اش عقل و خرد و فلسفه و تاریخ اخلاق را حیرت‌زده کرد. این حیرت‌زدگی همچنان باقی است و تا ابد ادامه خواهد داشت و هیچ علمی قادر به علت‌یابی آن نیست جز ایمان کامل و عمیقی که به خداوند داشتند»^{۱۷}.

والحمد لله رب العالمین

۱. به روایت بخاری (۵۶۷۸).
۲. بهجه قلوب الأبرار وقره عیون الأخبار (۱۴۷).
۳. مرقاة المفاتیح شرح المصابیح (۷/۲۸۶۰).
۴. طلاق: ۳.
۵. شوری: ۱۹.
۶. تیسیر الکریم الرحمن نوشته علامه سعدی (۷۵۶).
۷. زمزم: ۱۰.
۸. یونس: ۲۴.
۹. روایت بخاری (۵۷۰۷).
۱۰. روایت بزار در مسند (۳۵۷۸).
۱۱. بقره: ۱۹۵.
۱۲. تیسیر الکریم الرحمن (۹۰).
۱۳. روایت ترمذی (۳۵۵۸).
۱۴. روایت مسلم (۸).
۱۵. روایت مسلم (۲۶۹۹).
۱۶. المجتمع الإنسانی فی ظل الإسلام (۱۲۱).
۱۷. ماذا خسّر العالم بانحطاط المسلمین (۸۵).



اسم کتاب:

سخنان آراسته

«مقوله‌های بنیان گذار انحراف فکری معاصر»

نویسنده‌ها:

عبدالله العجیری - فهد العجلان

مترجم: احمد معینی

ناشر: مرکز مطالعات اسلامی بینش

مقدمه‌ی کتاب

الحمد لله و درود و سلام خداوند بر پیامبر و برگزیده‌اش، اما بعد: عرصه اندیشه دیگر مانند گذشته مجاللی ویژه برای گروهی از نخبگان نیست که در مراکز تحقیقاتی یا باشگاه‌های ادبی و کنفرانس‌های سالیانه یا جلساتی خاص مطرح شود. امروزه مانند گذشته مفاهیم ادبی در قالب‌هایی فنی و اصطلاحات نامفهوم برای عموم مردم عرضه نمی‌شود؛ بلکه اندیشه در دوران مادر پیکره‌زبان شبکه‌های اجتماعی درآمده که هر یک از قدرت‌ها سعی می‌کنند تصورات و مفاهیم خود را از خلال آن عرضه کنند تا در پایان این اندیشه‌ها به مصرف کننده نهایی برسد.

شخص بی گیر در این شکی ندارد که انقلاب مفاهیم فکری معاصر به شکل اساسی با انقلاب ارتباطات معاصر ارتباط یافته و امروزه شخصیت‌های تاثیرگذار اجتماعی در شبکه‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های اجتماعی و روزنامه‌نگاری، از طریق ابزارها و روشهای اثرگذار، برای شکل دهی به تصورات عقیدتی و فقهی و ساختاری به رقابت باهم برخاسته‌اند. نتیجه آنکه بخش قابل توجهی از وقت جوانان و مجالس آن‌ها را بلعیده و به تدریج اندیشه‌های فلسفی و مدرنیسم با همه تفاسیل و رویکردهای خود و پروژه‌های انتقادی با شخصیت‌های تاثیرگذارش و مباحث حقوقی و سیاسی و دیگر مفاهیم به دایره توجه جوانان وارد شده و جای مهمی را در هرم اولویت‌های آنان اشغال کرده است.

با وسیع تر شدن دایره جدل فکری و گسترش میدان‌های آن، به سادگی متوجه برخی گفته‌ها و ادعاها خواهیم شد که همراه با این درگیری‌های فکری پی در پی تکرار می‌شود و در نتیجه - آگاهانه یا ناآگاهانه - تبدیل به ابزاری برای استدلال در عرصه جدل و مناقشه شده است. این گفتارها به شکل‌های گوناگونی مطرح می‌شود اما در صورت تامل همه آن به بسته‌هایی خاص برمی‌گردد که سعی در تغییر اندیشه‌های موثر اصلی دارد. برای سهولت انتقال این اندیشه‌ها و جای گرفتن آن در ذهن مخاطبان، آن را در جمله‌ای خلاصه و مختصر جامی دهند که نظر به وضوح و مستقیم بودن پیام و سادگی استدلال موجود در آن، نوعی اطمینان را نسبت به درستی این گونه سخنان القا می‌کند که به آسانی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. اما مشکل وقتی پیش می‌آید که این گونه سخنان حاوی معانی باطل یا مبهمی هستند که راه را برای عبور برخی از انحرافات فکری گوناگون باز می‌گذارند. این ادعاها همان چیزی است که آن را «سخنان بنیان‌گذار انحراف فکری معاصر» دانسته‌ایم. این سخنان دارای ویژگی‌هایی است جمله:

۱- گسترش و انتشار: این سخنان از گسترش بسیار وسیعی برخوردار است؛ نه تنها نزد گروهی از نخبگان بلکه صدای آن را می‌توان از گروه‌های مختلف مردم با هر سطح از علم و اندیشه و نظر و اطلاع شنید.

۲- اختصار: این عبارات کوتاه و مختصر است و بیشترین مفاهیم ممکن را در کلماتی اندک منتقل می‌کند. همین باعث می‌شود این سخنان به آسانی حفظ و رد و بدل گردد و به راحتی منتشر شود.

۳- تاثیر قوی: این سخنان غالباً در مقام استدلال برای اندیشه‌ها و برهان‌آوری برای سخنان و پافشاری بر روی مواضع نقل می‌شود. این باعث می‌شود صاحب آن گمان کند که حجتی قاطع در گفتگو است در نتیجه تلاش چندانی برای بررسی درستی آن به خرج نمیدهد و حتی گمان می‌کند که قدرت این سخن از ذات آن سرچشمه می‌گیرد [و خود نیاز به استدلال و درستی سنجی ندارد].

۴- وضوح: این سخنان معانی واضح و مستقیمی را نمایندگی می‌کند که پیچیدگی ندارد و این می‌تواند توضیحی باشد بر تاثیر شدید و انتشار وسیع آن. این ویژگی باعث می‌شود به سادگی بتوان از آن در بحث و جدل‌های فکری بهره‌برد و هنگام نیاز به حجت‌آوری از آن یاری خواست.

۵- اجمال و کلی‌گویی: این سخنان باطل محضی را عرضه نمی‌کند که همه بر رد آن متفق القول باشند، بلکه سخن باطل را به روشی آرام که حساسیت ایجاد نمی‌کند و زیر پوشته‌ای از حق مورد پذیرش عبور می‌دهد و همین باعث می‌شود مردم بدون دقت و بدون در نظر گرفتن جوانب مشکل‌دار، آن را بپذیرند.

خلاصه آن که: نخی که دانه‌های این سخنان را با همه تفاوت‌هایش و دوری و نزدیکی‌اش از حق یک جامی گرداند: تاثیر کلی آن به همراه آسانی عبارت و وضوح حجت و عرضه‌اش در قالبی آسان و همه‌فهم و مختصر است که بسیاری اوقات به تولید اندیشه‌هایی در برخورد با قطعیات شریعت می‌انجامد.

با دقت در این ادعاها دانسته می‌شود که مجال این سخنان گوناگون است و تاثیر منفی آن نیز متنوع است:

۱- به بازی گرفتن منابع و روش‌های استدلال.

۲- رد یا انکار برخی از اصول و احکام محکم شرعی.

۳- پذیرش مفاهیم معاصری که در برخورد با قطعیات شریعت است و چه بسا دلیل تراشی برای آن.

۴- کوچک شمردن پای‌بندی به احکام شریعت و ایجاد شک در کمال آن یا تضعیف یقین نسبت به آن.

مشکل بزرگی که این تاثیرات علاوه بر انحراف در مفاهیم به جا می‌گذارد این است که مسلمان را به دام تفریط و سهل‌انگاری در حق خداوند کشانده و احساس خطا را از او گرفته و بلکه احساسی دروغین بر حق بودن در هنگام گناه و خطا را به او می‌دهد که این شاید از خود گناه بدتر باشد، زیرا ارتکاب گناه امری طبیعی است و «هر بنی آدمی بسیار خطاکار است» اما همین احساس خطا باعث می‌شود که مسلمان روبه توبه آورد و «بهترین خطاکاران، توبه‌کاران اند». مصیبت هنگامی است که جهت‌نمای ایمانی مسلمان از کار بیفتد و احساس نکند که در دام هوای نفس افاده و گناه را کوچک شمارد و با بازسازی آن چه رخ داده، خود را همچنان در دایره حق بداند که این در مسیر تصحیح و درمان و توبه مانع ایجاد می‌کند و همین است که یکی از جوانب خطر را در این گونه ادعاها آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که جنس شبهه خطرناک‌تر از جنس شهوت است؛ زیرا انسان از شهوت حرام توبه می‌کند، اما توبه صاحب شبهه سخت است.

مسئله وقتی سخت‌تر می‌شود که شبهه و شهوت هم دست شده و شخص شهوت‌ها و دل‌خواه خود را با شبهات پیوشاند؛ این نیازمند یک شوک ایمانی است تا اعتدال نفس را به آن باز گرداند و شخص بتواند امیال شخصی خود را از خواسته‌های وحی تشخیص دهد و بحث و گفت‌وگوی علمی بتواند در شبهه را درمان کند. بدون این مکاشفه ایمانی بحث و جدل علمی نیز کاری بیهوده و بلکه توهین به علم است و غالباً به هدف مورد نظر نمی‌رسد.

چرا که استدلال علمی همیشه و در همه حال سودمند نمی‌افتد و قرآن این قضیه را در مواضع گوناگونی ذکر کرده است:

قُلْ هُوَ الَّذِينَ آمَنُوا هَدَىٰ وَشَقَّاءَ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ^۱

(بگو این [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن بر ایشان نامفهوم است و [گوی] آنان را از جایی دور ندانیدند). و در جای دیگری می‌فرماید:

وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۲ (و ما آن چه برای مومنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید).

و می‌فرماید:

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَكُنْزَ آدَتُهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَرَأَدَتْهُمْ رَجْسًا إِلَىٰ رَجْسِهِمْ وَمَأْوَاهُمُ الْكَافِرُونَ ۝

(و چون سوره‌ای نازل شود از میان آنان کسی است که می‌گوید این [سوره] ایمان کدام یک از شمار افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمان‌شان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند).

این به سبب هوا و هوس آنان است که باعث می‌شود از حق سود نبرند بلکه حتی علوم قرآن و راهنمایی‌های آن نزد آنان به جای آن که سلاحی باشد برای اظهار حق و دعوت به سوی آن، به نردبانی تبدیل می‌شود برای رسیدن به خواسته‌های بی‌ارزش نفسانی.

در کمال این قضیه ما در تفسیر یکی از اسباب محدود ماندن اختلافات امامان سلف در فروع تفصیلی شریعت و کشانده نشدن آن به اصول اسلام یاری می‌رساند. صفای درون و روی آوردن زیبا به وحی ضمانتی بوده برای نلغزیدن به سمت انحراف در اصول. برای همین خواهی دید که منشا اختلاف در فروع تفصیلی غالباً اجتهادی است که اجر دارد، اما هر گاه دیدی دایره اختلاف بر محور اصول و قطعیات اسلام می‌چرخد مطمئن باش که هوای نفس از پس پرده آنچه اندیشه خوانده می‌شود در حال دسیسه است و این همان چیزی است که وحی به شکلی قاطع اعلام کرده:

فَإِنَّ لَّيْسَ تَجِبُ الْكَافِرُ الْعِلْمُ أَتَمَّا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ

پس اگر تورا اجابت نکردند بدان که تنها از هوس‌های خود پیروی می‌کنند).

از آن جایی که این سخنان تاحدزبانی به سبک خاصی از استدلال ساده و مستقیم متکی است، تأثیری قوی بر افشار مختلف جامعه می‌گذارد؛ زیرا همه قادر به درک اصل استدلال هستند هر چند در فهم ریزه کاری‌های آن متفاوت‌اند. این نوع استدلال تأثیری عمیق دارد اما با تکیه آن بر سادگی و مستقیم بودن و دوری از توضیح و ترکیب و پیچیدگی باعث می‌شود شخص دچار اشتباهات بسیار شود؛ به معنای دیگر در مخاطب تأثیر می‌گذارد بدون آن که متوجه نقطه ضعف آن شود و این یکی از ویژگی‌های عموم سخنانی است که قرار است به بررسی‌شان بپردازیم؛ این سخنان به استدلال‌های آسان و واضح و مستقیم استناد می‌کند و در نتیجه با موفقیت در قشر وسیعی از مردم تأثیر می‌گذارد اما در مورد دقت استدلال و درستی آن سهل‌انگاری می‌کند و همین تأثیر قابل لمس و انتشار گسترده، فریبنده است و به عدم مراعات دقت در استدلال می‌انجامد.

فرایند کشف مغالطه‌های موجود در شماری از سخنان فاسد کار سختی نیست، اما نیازمند سطحی از دقت نظر و عدم عجله و در اختیار داشتن شماری از ابزار نقد است که صاحبش را قادر به دست گذاشتن بر مواضع اشکال سازد. اکنون به عنوان مثال به بیان برخی از این ادوات می‌پردازیم:

۱- گشودن اجمال سخن: این سخنان شامل قدری از کلی‌گویی است که ممکن است در خود مقداری حق و مقداری باطل را یکجا داشته باشد؛ بنابراین پذیرش یک‌باره آن صحیح نیست و رد آن نیز صحیح نیست، بلکه موضع صحیح در برخورد با این گونه سخنان در خواست شرح و تفصیل است که به درک مواضع حق و باطل در سخن می‌انجامد و به سنجش صحیح و گرفتن موضعی صحیح‌تر در برابر آن منجر می‌شود.

۲- شکستن هیبت سخنان مشهور و منتشر: برخی از سخنان به سبب شهرت و وسعت انتشار نوعی قدرت غیر حقیقی یافته‌اند و توسط مردم پذیرفته شده‌اند و همین به ضعف توانایی نقد نزد برخی از مردم انجامیده و در برابر فشار آن سر فرو آورده‌اند. آنان گمان می‌کنند انتشار این سخن در عرصه‌ای گسترده نشان از درست بودن آن است، حال آن که عاقل می‌داند مجرد گسترش و شهرت، معیار حق و باطل نیست بلکه معیار حقیقی، ادله و براهینی است که یک سخن بر آن بنا شده است.

۳- از میان برداشتن شکوه و جلال لفظی: پاره‌ای از سخنان از شیرینی لفظی بر خوردار است؛ سجع لطیف، ارائه اندیشه در قالب شعر و ضرب‌المثل و بیان زیبا باعث می‌شود برخی از مردم به درست بودن آن مایل شوند و چنان که در حدیث آمده «پاره‌ای از بیان‌ها هم چون جادو است». اما هر گاه آرایش و تزئین لفظ را از یک مقوله برداریم و همانند یک اندیشه مجرد با آن به جدیت رفتار کنیم، بسیاری اوقات به مجرد این بررسی جدی، وجه اشتباه آن آشکار می‌گردد.

۴- توجه به مقدمه‌های فاسد: گاه برخی عبارات بر مقدمه‌هایی نادرست بنا شده است و در بحبوحه مناقشه خود این سخنان، گروهی از مردم از بررسی این مقدمات فاسد غافل می‌مانند و با پذیرفتن مقدمات سخن به مناقشه خود آن می‌پردازند. این باعث می‌شود وجه حقیقی اشکال در یک مقوله پنهان بماند یا باعث می‌شود آن سخن را بنا بر استدلالی باطل رد کنند و یا بخشی از آن را به سبب صحیح دانستن آن مقدمات بپذیرد. اما دقت کامل در محاکمه یک مقوله مستلزم آن است که هم مقدمات آن و هم الفاظ خود مقوله و معنایش و نتایج و آثارش مورد بررسی قرار گیرد.

۵- از آد شدن از زدن یک مقوله: چینی یک مقوله شاید صاحبش را ملزم کند که یا آن را بپذیرد و یا ردش کند و این موضع ممکن است در مورد پاره‌ای از سخنان صحیح باشد، اما در مورد گروه دیگری از مقوله‌ها تبدیل به تله شود. لازم نیست موضع صحیح محدود به این سو یا آن سو باشد، بلکه امکان دارد در موضع سومی باشد که این مقوله وانمود کند وجود ندارد. این مشکل بزرگی است که بسیاری از مردم در برابر بسیاری از دو گانه‌ها و سه گانه‌ها و چهار گانه‌هایی که برخی از مقوله‌ها آن را به کرسی می‌نشانند، به درستی درک نمی‌کنند. لازم نیست که سخن درست صرفاً در یکی از گزینه‌های پیشنهاد شده باشد و این مستلزم آزادی شخص از اسارت این مغالطه است.

۶- توجه به سیاقی که یک مقوله در آن قرار دارد: بسیاری از عبارات و سخنان به خودی خود صحیح‌اند اما مشکل وقتی پیش می‌آید که در سیاقی خاص مورد سوء استفاده قرار گیرند. اگر سخن حق در سیاق باطل قرار گیرد معنای باطلی را پدید می‌آورد و این نه از جهت چینی یا معنای سخن بلکه از ترکیب آن در سیاقی خاص حاصل می‌شود. خداوند رحمت کند علی را که متوجه وجه اشکال در سخن خوارج شد که می‌گفتند: «حکم تنها از آن خداوند است». پس سخنی گفت که ضرب المثل شد: «[این] سخن حقی [است] که به هدف باطل گفته می‌شود».

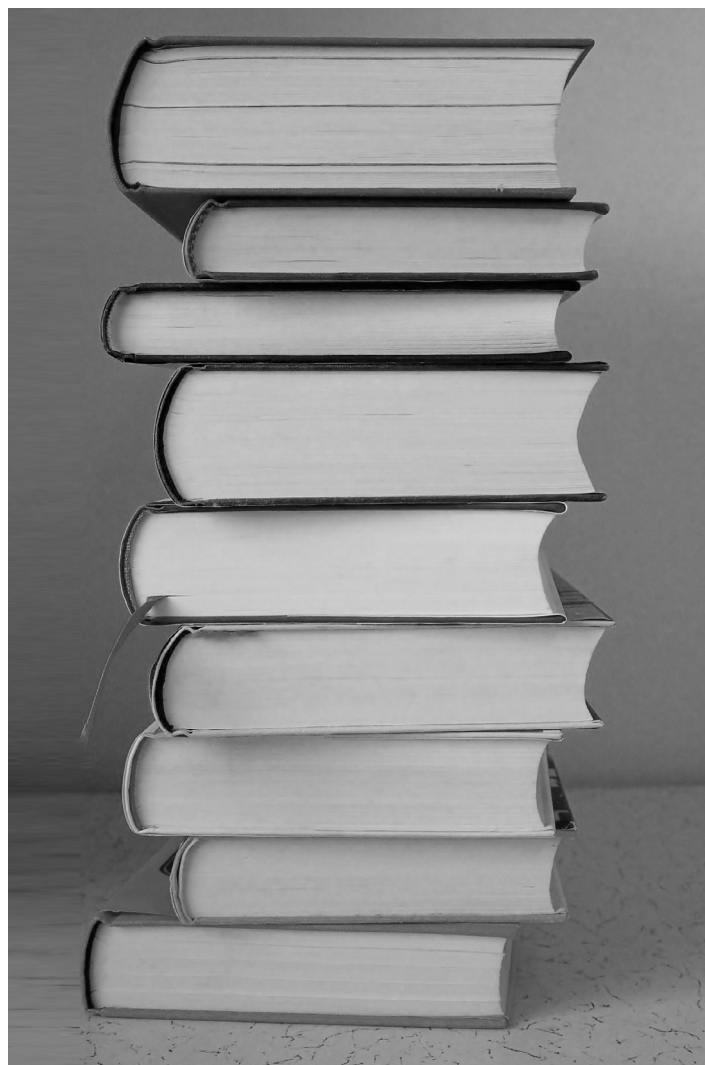
۷- درک لوازم و عواقب سخن: اشکال برخی از سخنان و مقوله‌ها تنها وقتی آشکار می‌شود که لوازم مترتب بر آن و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود مورد ملاحظه قرار گیرد. برخی از سخنان صاحب خود را به یک دومینوی فکری وارد می‌کند و می‌بیند که مقتضای پذیرش آن سخن، پذیرش لوازم آن است و آن لوازم نیز او را به لوازم دیگر می‌رساند و به همین شکل تا جایی می‌رود که از حق و ارزش‌های حق

ایده این کتاب نیز از همین جا سرچشمه گرفته است و سعی دارد تعدادی از این مقوله‌ها را یک جا کرده و بر اساس همان منطق واضح آسان و مستقیم، به بررسی و کشف اشکالات آن بپردازد و هر مقوله‌ای را به صورت جدا معاینه کرده مضامین آن را به زیر ذره بین تحلیل ببرد و حق و باطل را از آن جدا سازد تا معانی صحیح را تایید و محل اشکال و ابهام و فساد را در آن عیان گرداند.

در مناقشه این مقولات به ارائه پاسخ ساختارمند که حقیقت هر مقوله و جانب خطای آن را آشکار می‌سازد و همچنین ارائه دلیل برای سخن خود و بیان لوازم فاسد هر مقوله اکتفا خواهیم کرد.

تلاشی که ما کرده‌ایم به پی‌گیری این سخنان و جمع‌آوری آن و ترکیب موارد مشابه با یکدیگر و چشم‌پوشی از برخی موارد به سود مقوله شبیه به آن بوده است. اما در نهایت به طبیعت حال این تلاش قابل پیشرفت و ویرایش است و این چیزی است که از خوانندگان گرامی انتظار داریم.

قابل ملاحظه است که همه مقوله‌های بررسی شده در این کتاب مربوط به جریان تفریطی و سهل‌انگار در امر شریعت است و مقوله‌های جریان افراطی مخالف را که به سوی غلو و زیاده‌روی دعوت می‌دهد در این کتاب نگنجانده‌ایم زیرا بررسی و معالجه این انحراف متفاوت از انحراف تفریطی است، در نتیجه مناسب ندیدیم که هر دو را در یک کتاب قرار دهیم. از سوی دیگر یک روش برای بررسی هر دو مورد مناسب نیست و چه بسا به یاری خداوند در آینده در کتابی مستقل به مقوله‌های بنیان‌گذار غلو معاصر نیز بپردازیم.



دور می‌شود و ثوابت شریعت را زیر پامی گذارد؛ امری که در آغاز مورد نظر نبود. یکی از ابزار کشف سستی بسیاری از سخنان فاسد، ملاحظه آن چیزی است که در صورت ادامه و پذیرش لوازم یک سخن و رفتن به پایان منطقی آن حاصل می‌شود.

۸- در نظر داشتن طبیعت مرجعیت حاکم: برخی از سخنان عبارت از قالب‌هایی کلی است که می‌توان انواعی از محتواهای حتی متناقض را در آن جاداد. خود قالب قابل نقد شرعی نیست، بلکه نقد بر اساس مضمونی که قرار است در آن قالب قرار گیرد مشخص می‌شود. قضیه شبیه به لیوانی است که می‌توان در آن دوغ ریخت یا شراب، بنابراین مشکل از لیوان نیست، بلکه از طبیعت چیزی است که لیوان حاوی آن است. پر کردن این مقولات با مضامین تفصیلی محکوم به مرجعیتی است که تعیین می‌کند چه چیز در آن ریخته شود یا از آن بیرون انداخته شود. ممکن است کسی عبارت صحیحی را بگوید اما به سبب مرجعیتی که می‌خواهد عبارت را بر اساس آن مورد حکم قرار دهد، آن را به منطقه انحراف بکشانند. بنابراین در نظر داشتن طبیعت مرجعیتی که قرار است درباره بسیاری از مقوله‌ها حکم صادر کند به کشف وجه فساد پنهان در آن می‌انجامد.

۹- توجه به اصول مرکزی اندیشه‌ها: مقوله‌های منحرف بسیاری اوقات نوع بیان و عبارات خود را تغییر می‌دهند اما همیشه از یک خاستگاه مرکزی مشخص صادر می‌شوند. ادراک اصل و اساس فکری، به شناخت و درک مقوله‌های یاری می‌رساند حتی اگر پوست عوض کند یا در قالب‌های گوناگون ظاهر شود.

۱۰- باز کردن یک اندیشه و باز گرداندن آن به اصل نخست: چهره واقعی برخی از مقوله‌های فاسد آشکار نمی‌شود مگر در صورت آن که آن را به چند بخش تقسیم کرده و هر بخش را به اصولش باز گردانیم؛ در این حالت وجه فساد مقوله با ملاحظه فساد اصولش شناخته می‌شود.

۱۱- کشف اصول فاسد پنهان: گاه در داخل این مقوله‌ها امور فاسدی پنهان است که در آغاز به چشم نمی‌آید بلکه نیازمند نظر و تدقیق بیشتر است و کشف این موارد پنهان باعث آشکار شدن جوانب خلل و اشکال در آن می‌شود. همچنان که برخی از این پوشیده‌ها حتی برای خود گوینده آشکار نیست و برای همین باید توجه داشت که آن چه باعث می‌شود برخی از مقوله‌ها توسط عده‌ای پذیرفته شود صرفاً به سبب داده‌های معرفتی متعلق به آن نیست بلکه گاه پوشیده‌هایی خارج از معرفت در پذیرش یا عدم پذیرش برخی سخنان تاثیر گذار است؛ عواملی مانند تکبر، حسد، تعصب و محبت مال و جاه و دیگر موارد که همه تحت عنوان «هوای نفس» جا می‌گیرند.

در اثنای کتاب به شکل مصداقی، تاثیرات این ابزار را در کشف فساد بسیاری از این مقوله‌های ناصحیح بررسی خواهیم کرد. قصد ما از آن چه گفتیم کم‌شمردن استدلال‌های آسان و مستقیم نیست، زیرا قدرت حجت و درستی آن مستلزم این نیست که پیچیده و سخت و برای بیشتر مردم غیر قابل فهم باشد، بلکه غالب بر همین قرآنی از این نوع است؛ استدلال‌های قوی و در عین حال آسان و برای عموم مردم قابل فهم است و ممکن است مردم بنا بر تفاوتشان در علم و ایمان از این حجت‌ها سود ببرند. اما هدف ما اشاره به خطر استدلال‌های باطل بود که ممکن است آسانی و قابل فهم بودن آن مانعی شود در برابر دیدن اشتباهات و مغالطه‌های موجود در آن و مخاطب را به سوی انحراف سوق دهد.

قال الله الملك الحق المبين:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا)

سنت الله ذی الجبروت در مجاری عوالم ملک و ملکوت، بر این نسق جاری شده که چون سلیقه عنایت نامتناهی، مسعودی را به پیشگاه قربت هدایت نماید و سابقه مودت الهی مودودی را به وصول رتبت اختصاص عنایت فرماید، از هر جانب مردودی گردد حسدی انگیزد و از هر طرف نامقبولی به معادات برخیزد. ادیم آدم هنوز از خاک دژم گرد عدم نیفشانده بود که ابلیس غدار در شرار (خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ) می سوخت و دست هابیل دامن مجد ائیل نگرفته که صدمات معادات قابیل شرر (لَا تَقْتُلْكَ) می افروخت. نوح که از فتوح منعم سبوح ندای (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا) شنید، از شر فساد حسد تاب عتاب (وَقَالُوا لَمَجْنُونٌ وَآزْدَجِر) کشید.

ابراهیم خلیل که بنای بیت خلعت رب جلیل افراشت، حسود عنود بر اورقم (اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ) نگاشت. موسی کلیم که در فسحت طور تجلی در مقام تدلی بر می خاست، حاسد فاسد او را در مضیق (لَا جَعَلْنَاكَ مِنَ الْمُسْجُونِينَ) می خواست.

عیسی که از مقام بلند پایه روح بخشی دم می زد، عدو جاحدش فریاد (قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ) می زد. عقل کل طفل مکتب حضرت مصطفی بود - صلی الله علیه وعلیهما اجمعین -، طعنه ابو جهلی تو بیخ (وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ) می نمود.

ابیات:

خار ز نار حسدش سوخته
شب پر و کنج حسد و تاب سوز
عوسگ در دسر مردم است

گل به چمن بر چهره افروخته
مهر بر اورنگ فلک رخ فروز
مه به فلک پادشه انجم است

[فضل بن روزبهان خنجی، متوفای ۹۲۷ هجری قمری. تاریخ عالم آرای امینی]





باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

هیچ خوابی بدتر از غفلت نیست و هیچ بردگی‌ای بدتر از شهوت نیست و هیچ مُصیبتی مانند مرگ دل نیست و هیچ هشدارِ رساتر از پیری نیست.

علامه ابن جوزی رحمه الله
(التبصره)

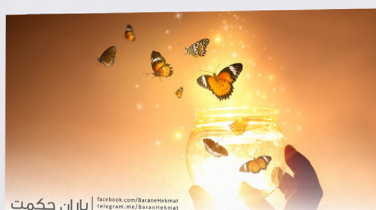


باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

پنج چیز از طبع جاهلان است: خشم برای هیچ و پوچ، خرج کردن [مال] در راه نادرست، خسته کردن بدن در راه باطل، نشناختن دوست از دشمن و برملا کردن راز دوست.

علامه ابن عبدالبر رحمه الله
(بوجه المجالس)



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

دل گوهری است در معدن بدن: آن را با تیشهٔ تلاش کشف کن و با خاک غفلت گل آلود نساز.

علامه ابن جوزی رحمه الله
(المدقش)



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

خوش به حال آن که بیش از آن چه مردم از عیب‌های او می‌دانند خودش به عیوب نفس خود آگاه است.

علامه ابن حزم ظاهری رحمه الله
(الإخلاص والسير)



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

خیر گوید و خیر انجام دهید، خیر خواهید یافت.

امام تابعی ربیع بن خثیم رحمه الله
(تاریخ ابن ابي خثيمة)



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

کرامت را در تقوا، بی‌نیازی را در یقین و شرافت را در تواضع یافتیم.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه
(احیاء علوم الدین)



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

اگر نتوانستی به اهدافت برسی روشنت را تغییر بده نه اصولت را؛ درخت برگ‌هایش را عوض می‌کند نه ریشه‌اش را.

دکتر علی العمری



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

نمی‌خواهیم بمیریم تا آن که توبه کنیم، و توبه نمی‌کنیم تا آن که بمیریم!

سلمة بن دینار رحمه الله
(حلیة الأولیاء)



باران حکمت

facebook.com/BaraneHekmat
telegram.me/BaraneHekmat
instagram.com/Baran_Hekmat

از جاحظ دربارهٔ صفات انسان خردمند پرسیدند؛ گفت:

او کسی است که می‌داند کی بگوید، چه بگوید و به که بگوید!

